الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

المنة للہ کہ درین آوان میمنت اقتران کتاب مستطاب بحالات حضرت قطب المدار و خلفائے نامدار مسمی بہ

تذکرۃ المتقین

۱۳۲۹ھ

فی احوال خلفاء حضرت

سید بدیع الدین

۱۹۱۱ء

من تالیف شریف مجمع الحسنات منبع البرکات مخدوم مولوی سید محمد امیر حسن مداری حسب فرمایش مولانا سید محمد حسن صاحب

در مطبع قیومی واقع کانپور طبع شد

رسالہ ہذا از کتب ذیل انتخاب نمودہ ترتیب دادہ شد

ملفوظات حضرت سید ابو محمد ارغون رح۔ و ملفوظات حضرت سید ابو تراب فنصوری رح۔ و مکتوبات حضرت قاضی مطہر رح۔ مکتوبات قاضی حمید الدین ناگوری رح۔ و لطایف اشرفی و گنج ارشدی۔ و آئین اکبری و بحر المعانی و ثمرات القدس و ملفوظات حضرت شاہ مدار صاحب و مرأت مداری۔ و رسالہ حالیہ مصنفہ حضرت قاضی محمود رح و مکتوبات میر اشرف جہانگیر سمنانی رح و رسالہ مولوی عبد الباسط قنوجی رح۔ و ملفوظ شیخ علیین الدین رح۔ و مکتوبات مولانا فخر الدین صوفی رح۔ درالمعانی و مکتوبات حضرت شیخ ابو نصر مکی۔ و بحر المعارف و مکتوبات شاہ بوعلی مدنی۔ و مخزن الاسرار۔ و نور الاخیار فی مناقب قطب المدار۔ و شوارق الولایت مصنفہ ملا وجدی النجدی رح و خزینۃ الابرار مصنفہ حضرت قاضی مسعود شبانی رح۔ نور الہدایت گلزار اوتاد۔ و سراج الہدایت مکتوبات حضرت مولانا ظہور الاسلام کنز الحقیقۃ و مدارج الولایت و خلاصۃ المداریہ۔ و عمدۃ المطالب فی ذکر اولاد ابیطالب۔ و اقتباس الانوار و غیرہ و غیرہ۔

محمد امیر حسن مداری الفنصوری۔ ڈاک خانہ مکن پور ضلع کانپور

فہرست مضامین کتاب تذکرۃ المتقین

این فہرست متن است۔ بر حاشیہ مضامین باز داخود تعلق دارد۔ دریں مختصر گنجائش نیست

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

الشکر کہ در زمن میمنت اقتران کتاب مستطاب در حالات حضرت قطب المدار و خلفاء نامدار مسمی بہ

تذکرۃ المتقین

فی احوال خلفاء حضرت

سید بدیع الدین

من تالیف حضرت مجمع الحسنات منبع البرکات رہنمائے طریقہ مداریہ حسب ارشاد مولانا سید محمد حسن صاحب مکنپوری

مطبع صوفی فخر آگرہ در لکھنؤ واقع کانپور مطبوع

حصہ اول — قیمت پختہ ۸/ — بار دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم انا نحمدك بآلائك ونشكرك بنعمائك لك الحمد والمنة ومنك البداية واليك النهاية فانك تبدي وتعيد كما قلت في كلامك المجيد والصلوة والسلام على حبيبك ورسولك سيدنا الذي جاء في حقه لولاك لما خلقت الافلاك وآله وصحبه الذين قال حبيبك في شانهم اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم اما بعد فيقول العبد العاصي من عباد الله الجليل الذي ليس له زاد الا شيء قليل اني اردت من زمان كثير ودهر طويل ان اكتب في احوال الاولياء والصلحاء رسالة لتكون لي الى سعادة الدارين وسيلة

احب الصالحين ولست منهم — لعل الله يرزقني صلاحا

لكن لاجل هبوب الآفات من الخلف والامام لم يدعني الزمان الى اتمام المرام فناجاني نفسي ان الدنيا فانية ولا بد من الرجوع الى المولى الحق فشرعت في ذكر اولياء الله الكرام اعني حضرت سيدي قطب المدار وخلفاءهم قدس اسرارهم العظام ليكون لي للخير وسيلة والى اعطاء المناهج الرفيعة كفيلة وعلى الله تعالى توكلت هو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

اما بعد راقم الحروف ہیچمیرز خویدم الفقرا احقر زمن محمد امیر حسن بدایونی غفرالله ذنوبه وستر عیوبه ابن جامع علوم معرفت و حقیقت عمدة الشاغلین اسوة المتورعین مقبول بارگاه بیچون و بیچگون سید شاه آنون طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه متوطن قصبه دار النور حضرت کچھپور حرسها الله عن الذنوب والشرور عرضه میدهد که در اوائل حال زمانه طالب علمی این علمی بشرف ملازمت والد مرحوم بسر شده و چندی در مکتب فیض عام مجریه درگاه والاجاه واقع قصبه موصوف باتفاق اعتاد و بازیاد آن تحت ہمایون از جناب مستطاب استاذنا المعظم مطاعنا المفخم مقبول بارگاه کریم سید شاه فضل عظیم سفوری نور الله مرقده که تعریف و توصیف والا صفاتش از تحریر و تقریر افزون در کمال علم و عمل یکتا و یگانه بود و مدت العمر در ریاضت و مشقت بسر فرمود و اوقات مبارک بجز طاعت و عبادت صرف نه نموده از علوم دینیات این ابجد خوان مکتب نادانی حرفی چند از آنجناب تحصیل نمود و سالے بدین حال بر آمد که از فیض صحبتش و کمال توجهش شمه از شغل و اشغال و ذکر و اذکار خاندان عالیه مداریه زاد ها الله شرفاً و تعظیماً که بطریقه اینقه مشائخ این خانواده تا قدامت حاصل نمودم و دست ارادت به پنجه مشائخ قبله ارباب تحقیق کعبه اصحاب تدقیق مقرب جناب فیض ماب امن سید شاه آل حسن المعروف به شاه اچھے میاں ادام الله فیوضهم برکاتهم که برادر کلان حضرت استاذی مرحوم مغفور اند دادم و شجره پیران طریقت بر گرفتم و نیز آنچه که جناب فیض مآب والد ماجد مرحوم را از طریقه مشائخ این خانواده فاخره حاصل شده بود مفتخر شدم یا غفور الرحیم خاتمه من و جمیع مسلمانان بخیر گردانا د بحرمت النون والصاد روزی اعزا اسعد زمن مولوی سید محمد حسن اطال الله عمره و زاد الله قدره نسبت انتخاب جلالت حضرت مرکز دائره ولایت مرجع اصحاب هدایت نوبادهٔ گلستان

رسول الثقلین شمع شبستان جناب حسنین امام المتقین سلطان العارفین وارث الانبیاء والمرسلین سیدنا
سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ وخلفاء ناماداروالاتباع اشارہ اصراری بلیغ
رسانیدو دربارۂ منتخب ہذا عزیز سلسلہ نسب السید ابد ابہم برزدنا چار از کتب تواریخ عربیہ وفارسیہ و
ملفوظات ومکتوبات پیشوایان دین متین حضرت خاتم المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حالات بہم رسانیدہ
برخی ازان نقل بر داشتم وایں اوراق را حصۂ اول تصور نمودہ بر پانزدہ فصل مرتب ساختم وموسوم بہ
تذکرۃ المتقین نمودم کہ بعالم اسباب یادگارے باقی ماند توقع از ناظرین آنست کہ ہر جا در ربط
عبارت ویا محاورہ خللے یا زللے کہ لازمۂ بشریت است راہ یافتہ باشد بنظر عاطفت باصلاح کوشند
واگر نتوانند بپوشند واللہ المستعان بتوفیق ایزد منان **فصل اول** در تشریح معنے لفظ سلسلہ بہر دو وجہ
از لغت و اصطلاح صوفیہ **فصل دوم** در بیان معنی لفظ قلندر وملنگ **فصل سوم** در تشریح
لفظ گروہ خادمان وعاشقان ودیوانگان وطالبان **فصل چہارم** در ذکر حضرت قطب المدار
فصل پنجم در ذکر مشائخ خادمان الفنصوری **فصل ششم** در ذکر مشائخ خادمان الغفوری **فصل**
ہفتم در ذکر مشائخ خادمان الطیفوری **فصل ہشتم** در ذکر مشائخ عاشقان **فصل نہم** در ذکر مشائخ
دیوانگان **فصل دہم** در ذکر مشائخ طالبان **فصل یازدہم** در ذکر مشائخ حسامی **فصل دوازدہم**
در ذکر مشائخ اجملی **فصل سیزدہم** در ذکر شاہان وامراء مرتبۂ درگاہ **فصل چہاردہم** در بیان
معافی اراضی مکنپور وغیرہ ونقول فرامین شاہان اسلام **فصل پانزدہم** در آئین خانقاہ

فصل اول در تشریح معنی لفظ سلسلہ کہ آن مبنی بر دو وجہ است از لغت و اصطلاح
صوفیہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین

بر ضمائر ارباب بصائر مخفی و محتجب مباد آن زا که قاید ارادت ازلی رابقه توفیق در رقبه دل انداخته براه قویم
وصراط مستقیم محبت خویش می کشد دست ارادت در دامن هادیان دین محمدی و سالکان مسلک احمدی
راه شناسان منهج صلاح و سداد و مرشدان کامل الارشاد بطلقی پیدا میکنند و خود را در زمره غلامان ارادت
کیش و مریدان عقیدت اندیش در آرند ایشان هم که بخلوص عقیدت و صفای طبیعت از
او شان آگاه چو میند و خود را بدست شان بیع می سازند آخر سوی خلعت بیعت و خلافت ممتاز میشوند
و صاحب سلسله میگویانند و سلسله در لغت بکسر هر دو سین بمعنی زنجیر آهن و طلا و نقره وغیره و نام کتاب
از منتخب و مجاز آبمعنی نسل و اولاد و قرابت و اصطلاحاً بمعنی ترتیب اسامی پیران طریقت تا باسم
یکی از ناموران اهل ارشاد و اریکه آرایان صدر هدایت و رشاد منتهی پس طریق تعلیم و تلقین مبتدیان
مدرسه جهد و طلب و ذله ربایان مائده هدایت و ادب در خانوادهای حضرات والاصفات یعنی زمره
اولیای ربانی محبوبان سبحانی قدس اسرارهم اجمعین در هر خاندان والاشان بطرزی جداگانه مروج
و معمول است که کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله بطرق مختلفه با اسم ذات یا اسمای
صفات باری تعالی حسب تعلیم مشائخ سلف طالب را می آموزانند و از کثرت ریاضات و بسیاری
مجاهدات تزکیه نفس و تصفیه قلب او میفرمایند ابتدا اگر به اخلاق محموده رغبت دهانیده و از اخلاق
مذمومه متنفر ساخته پاک مبرا میفرمایند حتی که بے تکلف از جوارح و اعضای رئیسه اش افعال قبیحه و شنیده
اعمال لطیفه سرزد میشود و از ورزش ریاضات و عبادات شاقه نفس اماره خود بخود مطیع و منقاد میشود و بجلقه
ارادت کاسب در آید و صفات ملکوتی که در خزانه وجودش ودیعت و امانت نهاده اند بر صفات بهیمی و سبعی غالب
آید زیرا که حق سبحانه تعالی در وی ماده اطاعت نهاده و نصیحت پذیر و تعزیر گیر تخلیق فرموده است قاعده کلیه بیت

غافل مباش بنگاهی بطرز دیگری فرمایند و ساغر شراب شوق بنوشانند و میگویند که می
صرف وحدت برآنکس رسیده که خون جگر خود بهر دم چشیده ره نوردان مراحل معرفت بادیه
پیمایان منازل حقیقت سفر در وطن و خلوت در انجمن میفرمایند و آن سعی بکار برند که خود را بمنزل مقصود
میرسانند غرضکه صافی دلان صفوت پژوه در و شن ضمیران والا شکوه برای برآوردن غم یقان
لجه غفلت و عصیان و رهنمونی گم گشتگان منازل بیابان گناهان آن توجه فرمایند که بکناره نجات
وا ها امیر سانند صحبت فیض اثر ایشان اثری دارد که طالع را اصل بیسازند و دل طالب را از ما سوی الله
می پردازد از هر شیخ کامل صدها مریدان صادق از تاریکی جهل و ظلمات جهالت برآمده بروشنی ایمان
و ایقان رسیده داخل بزمرهٔ اهل الله گشته اند و هنوز همان طریق در عالم جاریست و بسیاری عجیب کارخانهٔ
قدرت الهی ست استکشاف استار اسرار محرمیت مشیت کردگار بجز مقبولان ازل غیر را دشوار محرمان
حقایق اسرار احدی و واقفان غوامض سرا پرده سرمدی علی قدر مراتب بمناصب معزز و ممتاز یکی بعد
دیگری منصبی سرافراز از رفعت منزلت و علو مرتبت هر قدر که هر کرا از انجناب عزاسمه مرحمت شده همون
قدروی را کار و خدمتی تفویض گشته چنانچه انتظام هر دو عالم ذات والا درجات مدار العالمین حق جل علا
زیر فرمان ساخته و مدار کار موجودات ایشان را قرار داده محبوب سبحانی عالم کاملی حضرت فاتح اقفال که مینویسد

شاهی که کمال اسم اعظم با اوست		نقش آدم نگینهٔ خاتم با اوست
در هند ظهور کرد بر نام مدار		یعنی که مدار کار عالم با اوست

	و صاحب مخبر الواصلین ورده	

آنکه قطب المدار عالم بود		بادشاه ممالک دم بود

شاهباز رواق علیین — نام و از جهان بدیع الدین
مکی است و مدنی و حلبی — مقتدای ره خدا طلبی
آن شهنشه که مطلع نور است — از مریدان شاه طیفور است
لیک دیسی ست آن ستوده سیر — یافت عرفان ز روح پیغمبر
شاه اشرف که شرفی پیر ست — لقبش در جهان جهانگیر ست
مرقدش همچو مهر و مه تابد — دیو بگرفته زو شفا یابد
او به قطب المدار همسفر ست — واقف راز آن نکو سیر ست

تعالی شانه عشاق جانباز خالب وصال محبوب و شیدایان جمال مطلوب بهر دم تار نظر بسویش دوخته مینگرند ودمی بی یاد وی زندگی نکنند عمر عزیز در تجرد و تفرد بکمال فراغ خاطر میگذرانند و شناوران بحر عشق الهی چه خود دیده بهیچ وجه آلوده خاک درجوش و خروش آمده ما بعد از آنچه اند از ذات والا صفات ایشان قیام هستی و از قدم فیض شیم و شان آباد همه بلندی و پستی سعدی رح گوید

گروه عملدار عزلت نشین — قدمهای خاکی دم آتشین — بیک نعره کوهی ز جا بر کنند
بیک ناله ملکی بهم بر کنند — چو باد اند پنهان و چالاک پوی — چو سنگ اند خاموش و تسبیح گوی
سحر گه بگریند چندانکه آب — فرو شوید از دیده‌شان کحل خواب — فرس کشته ازبس که شب رانده اند
سحرگه خروشان که وا مانده اند — شب و روز در بحر سودا و سوز — ندانند ز آشفتگی شب ز روز
چنان فتنه بر حسن صورت نگار — که با حسن صورت ندارند کار — ندادند صاحبدلان دل بپوست
وگر ابلهی داد بی مغز کوست — می صرف وحدت کسی نوش کرد — که دنیا و عقبی فراموش کرد

عاقلان گجرو، عاقلان گهن نوحه شامتی دارند که از اوشان هیچ نفعی نبرده اند و بمتاع رایگانی دنیای
خسیس این گوهر بی بهای لطیف و نفیس را تلف میسازند و بی سود همای بدرونی و بیرونی را
برباد مینمایند حافظ عبد الرحمن مرادآبادی تخلص حافظ گوید ع

ای آنکه ز جام خودپرستی مستی	در بند هوای نفس و دنیا هستی
از بهر چه آمدی چه کردی نادان	دل از که بریده با که بنگر بستی

بزرگی فرماید

ع شراب عشق چون خوردن حلالست	دمی بی یاد او بودن حرامست ع بیت ع
گوش غواص شنید از لب خاموش حباب	دم نگهدار کزین گهری نتوان یافت

و جامی علیه الرحمة بپاس انفاس دُر ناسفته در سلک نظم در سفته ع عمر تو گنج و هر نفس از وی یکی گهر
گنجی چنین لطیف مکن رایگان تلف ه بس ع غافل ز احتیاط نفس یکنفس مباش ه شاید همون نفس
نفس واپسین بود ه غرض که طالب صادق آنست که هم‌قدم پیران طریقت باشد و سالک واثق آنست که
صراط مستقیم فاتبعونی یحببکم الله پیش گیرد هر که مسلک خود مسلک شیخ دارد بی ریب گل مقصود در دامن
آید دران سلک انسلاک بهم رسد و دران سلک مسلسل نمودن راهی است راست چنانکه
بهشت عاشقان است نه بلخ جنان حور و غلمان جنت العارفان بهشت معروف و دوزخ
مشهور برای عام مردمان نه ایشان را تمنای بهشت معروف و نه ترس و بیم دوزخ مشهور حضرت قطب المدار
میفرمایند که بهشت کشتگان دوزخ آشامان گاه اند. الله الله نه بیم دوزخ و نه رجای بهشت بهشت
ایشان وصال محبوب دوزخ ایشان فراق مطلوب چه راز و نیاز عشقه داند و که فهمد حضرت ممدوح

قدس سره میفرمایند حق تعالی را غیرتیکه باین قوم ست از نظر مردمان محفوظ و مستور میدارد و آنجا چه
فکر رسا و چه ذهن بود که رسائی کند و شمهٔ بفهم آرد حضرت قدس سره در فقرات خود آورده که بندگان را در
اسرار شاهان بار نیست یعنی عوام را در اسرار خواص باریابی نه ایشان را بهر کرد آنست و آنکه شناخت شناخت

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند	فرزند و عزیز و خانمان را چه کند

زهی طالع همایونش که زیارت ایشان نصیب گردد و خهی بخت بیدارش که از شرف خدمتش مشرف آن
غریبا شد و شور بخت سیه دل چه داند و چه فهمد که از ایشان نصیبی ندارد هم قوم لا یشقی جلیسهم
وای بر حال و شان که بصارت بصیرت ندارند و در تلاش و جستجوی طریق خدادانی سعی نکنند بل
گستاخان اند که از سیاهی قلب خویش در خدمت اوشان بهره نداشته بی ادب گشتند و در قهر و غضب
الهی مقهور میشوند و از آتش جلال شان خاکستر میگردند نعوذ بالله من ذلک المختصر کلمهٔ طیبه که لب لباب
شریعت و طریقت و خلاصه معانی ارباب معرفت و حقیقت ست کلید گنجینه حقائق و طلسم اسرار احدی ست و مفتاح خزینه
دقائق اسرار صمدی مشار الیه هدایت سالکان مسالک شریعت و مدار خلیه و تعلیم و تلقین پیران طریقت
قرار یافته که از اِقرارٌ بِاللِّسَانِ وَتَصْدِیقٌ بِالْقَلْبِ کافر و مشرک مرتدیکه کار از لوث معاصی و آلودگی
ملاهی چنان مبرا و منزه میگردد که گویا از شکم مادر زاده و از آتش دوزخ آنچنان نجات می یابد که گویا بقعر سنگها
دور افتاده بزمره محبان خدا در آید و از واصلان حق میگردد و فضل کلمه طیبه از حیطه تحریر بیرون و از اندازه
تقریر افزون کتب احادیث از اوصاف و مدائحش مملو و مقالات و مکتوبات اولیاء الله از محامدش
مشحون چنانچه در معنی بزرگی مرید خود را در مکتوب بدو مخاطب ساخته رقم زده و مکتوب صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله و اصحابه اجمعین گرامی مکتوب بعث فضیلت پناهی رحمبندی قاضی ابو الفتح بتاریخ دوم رجب المرجب شنبه

مقام معظم آباد عرف گورکھپور رسید چون اندراج یافته که از نقشبندیه حقائق آگاه میان شیخ فرید درویش بدگر
کلمهٔ طیبه دو صد بار و ذکر لا اله هشتصد بار و ذکر الا الله دو هزار بار بامید هدایت طریق مستقیم معرفت ذات و صفات
که غرض از ایجاد ما آنست بوقت شب کرده بودند بر طبق عمل قدوة العارفین شیخ محب الله قدس سره مشغول اند
و ازین حقیر اذن بآن اشغال بود و رای این درخواست داشتند تا از چه من کان فی هذه اعمی برآید الحمد لله
الذی که توفیق کسب سعادت نصیب ایشان گردانید و عمی غفلت را از بصر بصیرت ایشان برداشته انکه بهر
جوینده یابنده بود از حمد قبل ازین در معنی جواب هم مقام کلام آبادی نوشته شده و بود یقین که بمطابق این عمل کرده باشند
و آثار آن بظهور آمده باشد الحال نیز مندرج میشود که افضل که ذکر لا اله الا الله است که جمیع انبیا بعبارت
مختلفه بآن ناطق و ذاکر اند و بوده اند - و کلمهٔ مذکور میراث انبیاست که بعلما رسیده است و از علمای طالبان
علم حقیقی و فانی شهاب الدین قدس سره بمیر سید احمد باو یا نوشته بودند که العلماء ورثة الانبیاء
همین علم است که ما تحصیل کرده ایم یا علمی دیگر میر در جواب نوشته اند که علمیکه آن برادر حاصل نموده بجهد و کسب و
درین وراثه جهد و کسب نیست اشارت بکلمهٔ طیبه است و از افضل کلمهٔ طیبه است که پیغمبر ما فرموده صلی الله علیه و آله وسلم
من قال لا اله الا الله دخل الجنة ای بلا حساب فی ظاهر است که کافر نود ساله اگر یکبار کلمهٔ طیبه بارشاد مرشد
کامل که بطریق انبیا است بر زبان راند مومن میشود نزد اصحاب ظاهر و بفهمیدن آن مسلمان حقیقی میشود نزد اصحاب
باطن معنی فهمید همانست که پندار هستی ماسوا الله مرتفع شود و با وجود آن رجوع محمد رسول الله دارد که
خفته را اتباع غیر از دست ندهد تا بدرجهٔ العلماء ورثة الانبیاء مستقیم باشد و عالم کلمه طیبه حق چهار چهار جهد
در چهار چهار وجهی شود و شرح این کلمات معنی و معنی است چنانچه از فرد علیحده معلوم آن ارجمند خواهد شد
برادر احرفی در معنی قدوة العارفین زبدة الواصلین میر سید احمد بلو یا فرموده اند - که کمال انسان دو چیز است

از امیر المومنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم انتهی چونکه خطاب قلندر حضرت عبد الله
علمبردار از رسول صلی الله علیه وآله وسلم یافت از آنکه تعلق او ایشان است باین لقب معروف است
پس بهمین وجه در خاندان عالیه اکثر قلندر مشرب میشوند ایشان طائفه اند که از کمال فنا بنهایت استغراق
در تجرید و تفرید اوقات عزیز را بسر میفرمایند و گروهی اند که مجرد محض اند و متاهل نمی شوند و بلفظ ملنگ
و قلندر مشهور اند و از خویش و بیگانه و از تعلقات زمانه سروکاری ندارند و گاهی گرد آرایش ظاهری نمیشوند
جز سوز و درد و مستی و بیباکی و بیخودی و بیهوشی کاری ندارند و در تخریب رسومات و عادات می کوشند و از ایشان
گروهی اند که در رعایت معنی اخلاص محافظت قاعدهٔ صدق و اختصاص عنایت جهد مبذول دارند و در
اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق مبالغه واجب دانند تا آنکه هیچ دقیقه از اعمال صالحه مهمل نگذارند
و تمسک بجمیع فرائض و نوافل از لوازم شمارند و مشرب ایشان در کل اوقات تحقیق معنی اخلاص بود و لذت
شان در تفرد و نظر حق باعمال و افعال ایشان و همچنانکه عاصی از ظهور معصیت بر حذر بود ایشان از
ظهور طاعت که مظنهٔ ریا باشد حذر کنند تا قاعدهٔ اخلاص خلل نه پذیرد و از اوصاف ملامت است که بخفی
خیر و اظهار شر یعنی بطوریکه نمایند و آنچه نمایند نباشند از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینچنین
زیبا روش کم می بود اندر جهان و بعض ایشان ابتدا از فرق طالب مقراض و استره میبرند بعد از آن در
موهای وی بجای عطر و روغن گل خاکستر می مالند و در زلف عبرت سنبلش خاک می اندازند و از تکلف شانه
کشی بعد و رسیده اند و بر اندام وی خاکستر میمالند که مصلحتی و ضرورتی یعنی وقتیکه ایشان شغل حبس دم میکنند
دم از مسامات بیرون آمدن میخواهد چرا که گذرگاهش از همه جا مسدود شود پس علاجش همین است
که بر اندامش شخصی دیگر خاک بمالد تا مجری کشاده نه شود و دلی خلل نفزاید پس کسیکه ایشان بیند بکمال مجاهده از وی سکنا عدی

حاشا که کار بر ره جوگیه روند
حبس نفس و خفض نفس دارد فرق

اثبات مقالات رها مین بکنند
حبس نفس است آنچه نشانش میدهند

و ذکر و اشغال بقاعده معینه ایشان هم مورا نشد چنانچه ذکرش انشاء الله بر موقع و محل کرده خواهد شد و هم ترک
پوشیدن لباس بجز ستر عورت ندارند نسبت ایشان اهل الله تکلمی بر داشته چنانچه فیضی در مثنوی گفته اشعار

بی ادب هرگز نباشی با ملنگ — هست او دریای وحدت را نهنگ — گرچه ظاهر میشود از خاکسار
باطنش از نور معنی پر شمار — قبل مردن خویش را فانی کند — در جهان دین سلطانی کند
بر جمال دوست می دارد نظر — از وجود خویش گردد بی خبر — حال خسته موسر ده می شود
همچو مجنون در بیابان میشود — هم ز ناخنهای خود تیشه کند — در غم دلدار سینه می کند
کار فرهاد است مشکل در جهان — لیک کار او است مشکل تر از آن — مثل او در عشق نبود هیچ کس
بر وجودش عاشقی ختم است بس — صاف باشد قلب او آئینه وار — گرچه پوشد ظاهری خاکی شعار
خاک شو تا قلب تو گردد صفا — خاک مر آئینه را بخشد ضیا — عارفان را زیب باطن خوب تر است
قصد شان در زیب ظاهر کمتر است — چونکه گندم فروش ایشان شدند — خاصگان قرب جانان شدند
اهل باطن تا ابد یابد حیات — نیت دل شرط آمد در صلوات — چار حرف است جمله در لفظ ملنگ
معنی هر یک شنو از ره ملنگ — میم شعر از محبت آمده — لام هم مخبر ز لینت آمده
هم ز نونش نیستی مقصود ان — گوشه نشینی کاف را معنی بخوان — در ملنگ این جمله معنی ظاهر است
روی او اندر قیامت انور است — در ظهور و در بطون تا وقت آن — بر جمال مصطفی عاشق بدان
هم زبانش سیف دان ای سنگ دل — خویش را از غفلتش داری نگه — از حقارت سوی او هرگز مبین

خدمتش کن از سر صدق و یقین فی الحقیقت غبار آلودگان کوچه صبر و رضا شیفتگان جمال کبریا
معنبر موی پریشان و حیران کوی جستجوی جانان گرم رو تشنه لب ثابت قدم بطلب مطلوب در تگ و دو مقصود
ایشان وصال یار حاصل شان نظاره نگار ایشان افتخاری و شرفی دارند که رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم نسبت ایشان مقرر فرمودند رب اشعث اغبر لو حلف علی الله لابره ابو هریره رضی
اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لا بره مشارق الانوار ایشان فنا یافته
اند که فنای کلی که از همه اشکال تر بود پسندیده و جانبازی اند که موت را قبل از موت بنقد جان خریده
مگر این حصه بهر کس نیست چنانچه مقرر است خام را طاقت پروانه پر سوخته نیست نازکان را رسد شیوه جان افشانی
و اگر کسی برای نام ملنگ گشته و را ایشان آمیخته و موی سر بنیت کذائی بر آورده از غرض نفس در ورطه
ضلالت در افتاده مثلاً از زنا کرده معاً عذابی بروی نازل می شود یعنی از قسم کرم سپش بکثرت در موها
و اندام وی پیدا میشوند که از تدبیری و چاره جوئی دور نمیشوند و موها گیج و گجو از سر ریختن می گیرد
و عفونت در اندام می آید پس ازین علت که پیدا گردد بر حرکت ناشایسته وی نفر اخبر دارش
بهزار خرابی موی سرش تراشیده دفن مینمایند و برا از حلقه خود بیرون می کنند ببرکت جمع و آمد اند
اوشان هنوز این کرامت پیداست ملنگ بودن و ملنگ گشتن آسان نیست

از هستی خویش گر تو غافل نشوی	هرگز بمراد خویش واصل نشوی
از بحر ظهور تا بساحل نشوی	در مذهب اهل عشق کامل نشوی

و آنچه از ایشان عقد نکاح خود کنند وی را بر سجاده شیخ راه ندهند و مسندنشین نکنند قاعده جاریست
که خلاف آن بعمل نیارند و در ایشان طریقه ایست که وقتیکه بهم دیگر ملاقی میشوند حق - الله محمد

مدار سر بر زبان می آرند و این رمزیست که بایک دیگر عند الملاقات می شود سه

بستر قصۂ سیمرغ قصۂ ہدہد   کسی رسد کہ شناسای منطق الطیرست

وفائدہ از اختیار این طرز گفتگو آنکہ سر یار از چشم اغیار پوشیدہ ماند و بسر نامحرمی و بوالہوسی بکنہ حقیقت اسرار

نرسد کہ ان للربوبیۃ سرا لو کشف لبطل الربوبیۃ شاہد این دعوی ست و القدر سر اللہ فلا تفشوہ دال

بر ہمین معنی مولانا عبد الباسط قنوجی این رمز الٰہی را بکسوت قلم سپردہ اند بسم اللہ حامدا و مصلیا و مسلما

اعلم انہ لما کان لکل فرقۃ من فرق الفقراء الفاظا خاصۃ یستعملونہا حین المواصلۃ

فیما بینہم وکان کلمۃ اللہ محمد مدار مستعملۃ فی فرق المداریۃ واستشکل معناہا ومرادہا

علی اکثر الناس فاجتری علی تحریرہ معان قلۃ بضاعتی بغیر رخصۃ لتصدی امثال ہذہ

الامور الخطیرۃ فاقول مستعینا باللہ تعالی کما کان نصح للخلائق اعظم موجبات

الفلاح واکبر مورثات النجاح وکان کل من لم یکن قدمہ راسخا فی ہذہ الطریق و

واقعا فی الخسران بدلیل قولہ تعالی فی القرآن والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین

امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر وکان اعظم النصائح

واہمہا ہی التی تقویہا لیصل الخلق الی غایۃ لخلق ولا ایجاد فہو معرفۃ اللہ تعالی

وکان ہذہ المرتبۃ غیر حاصلۃ الا بتحصیل الفناءات الثلثۃ المقررۃ عند الفقراء

وہی الفناء فی الشیخ والفناء فی الرسول والفناء فی اللہ خصص الفقراء المداریہ کلمۃ اللہ محمد

مدار بہذا النصح فیقولونہا حین المواصلۃ فیما بینہم و یریدون بہا ہذا المعنی ایہا السالک

السالک فی الشجرۃ المداریۃ لا یحصل لک رتبۃ فناء فی اللہ و رسولہ الا بتحصیل مرتبۃ الفناء

فی الشیخ وهو المدار فعلیک بتحصیله فیجیب المخاطب بلفظ مدار ای انا مشتغل بتحصیل
مرتبة الفناء فی الشیخ علی حسب امرکم ویزید بعضهم لفظ الحق بفتح القاف یقول حق الله محمد مدار
فقد برء اذ ادّی حق الله بمعرفته وحق محمد باطاعته وحق المدار بمتابعته فیجیب المخاطب بقوله
دم مدار بزیادة لفظ الدم المستعملة فی الفارسیة بمعنی الساعة ای انا مشتغل فی کل ساعة ولمحة
بحفظ متابعة الشیخ لان الشیخ فی قومه کالنبی فی امته فمتابعته اطاعة رسوله واطاعة الرسول
معرفة المولی فبهذا التقریر ظهر لک وجه رجحان هذا الاصطلاح الجاری علی السنة الفقراء المداریة
علی الاصطلاح الجاری علی السنة غیرهم من الفقراء لاشتماله علی مناسبة کثیرة منها موافقة قوله الله محمد مدار
علی القرین الذی قلنا لقوله تعالی وتواصوا بالصبر لان المراد الفناء موافقة قوله حق الله محمد مدار بقوله تعالی وتواصوا بالحق
وای باداء الحق فافهم. بدانکه ملا محمود کاشانی در کتاب مصباح الهدایت فرموده که مراد از تجرید ترک اغراض دنیوی
ست ظاهراً ونفی اعواض اخروی ست باطناً تفصیل این جمله آنست که مجرد حقیقی کسی بود که بر تجرید
از دنیا طالب عوضی نبود بلکه باعث بران تقرب بحضرت الهی بود هرکه بظاهر غرض دنیا را بگذارد و
بباطن بران عوضی در عاجل یا آجل طمع دارد بحقیقت ازان تجرد نگشته باشد و در معرض معاوضه
و متاجره بود و همچنین در جمیع طاعات نظر او بر حق ربوبیت بود نه بر حق عبودیت نه بر عوضی و غرضی دیگر و اما
تفرید پس نفی اضافت بود و دو اعمال به نفس خود و غیبت از رویت آن بمطالعهٔ نعمت و منت

هر هدایت که داری ای درویش	منت حق شمر نه منت خویش
هم ازو دان که جان سجود کند	کاب هم ز آفتاب جود کند

چه هرگاه که توفیق تجرید طاعت را نعمت الهی داند فعل و کسب خود نشمرد پس بران عوضی توقع ندارد

بلکه وجود خود را غرق منت هیند و صورت تجرید لازم حقیقت تجرید است از بهر آنکه داخل ست

در او اما لازم تفرید نیست چه شاید که با وجود اسباب تفرید حاصل بود حقیقت تجرید لازم صورت

تجرید نیست چه شاید که با ترک توقع اعواض خود را در کسب مدخل هیند انتهی

فصل دویم در بیان معنی لفظ قلندر و ملنگ بدانکه صاحب بهار عجم می طرازد که ملنگ

بوزن پلنگ بیخود و بیهوش و شاید که لفظ هندی باشد چون آنجا هیند نگ دل از باده

عشق مست و ملنگ و صاحب بهان قاطع می نگارد که ملنگ بروزن پلنگ مردم مجرد و

سر و پا برهنه و مبهوش و مست الهی را گویند و نهی از لنگیدن هم ست و نیز صاحب بان در معنی لفظ

قلندر می نویسد که قلندر بوزن سمندر عبارت از ذاتی ست که از نقوش و اشکال عادتی و آمال

بی سعادتی مجرد و باصفا گشته باشد و بمرتبه روح ترقی کرده از قیود تکلفات رسمی و تعریفات اسمی

خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه در چیده و از همه دست بدل جان بریده طالب جمال علم وشوق

ذو الجلال حق گشته و بدان حضرت رسیده و اگر ذره بکونین میلی داشته باشد از اهل غرور ست نه قلندر

و فرق میان قلندر و ملامتی و صوفی آنست که قلندر تجرید و تفرید بکمال دارد و در تخریب عادات

و عبادات کوشند و ملامتی آنرا گویند که کتم عبادات از غیر کنند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکنند و هیچ شر

بدی را نپوشند و صوفی آنست که اصلا دل او بخلق مشغول نشود و التفات برد و قبول ایشان نکند

و مرتبه صوفی از هر دو بلند ترست زیرا که ایشان با وجود تفرید و تجرید پیرو سنت پیغمبر اند و قدم بر قدم

ایشان می نهند انتهی و در رساله غوثیه مذکورست القلندر بلسان السریانیة اسم من

اسماء الله تعالی در مراد المریدین ملفوظ حاجی الحرمین شریفین قاضی شاه محمد تقی قلندر مرقوم ست

که قلندر و صوفی بمعنی واحد ست چنانچه قاضی صاحب اکثر همچنین میفرمودند و قریب اینست آنکه
بعضی از اسلاف فرموده اند که صوفی چون منتهی میشود قلندر میشود پس آنچه مفاد صوفی ست همان مفاد قلندر ست
و حضرت شاه محمد قلندر لاهوری در مکتوبی نوشته اند که قلندر کسی ست که از حالات و مقامات
و کرامات گذشته چون شیخ عبدالعزیز مکی بدان درجه سید مصطفی صلی الله علیه وسلم وی را بخطاب قلندر ممتاز
ساخت ؎ چو که او از مصطفی این نام یافت ٭ در جهان معرفت آرام یافت ٭ خواجه عبدالله
احرار نقشبندی در فقرات میفرماید که قلندری تجرید حقیقت خود ست از مطامع و دور کردن ست آنچه
از جانب اوست و باقی داشتن ست آنچه از جانب حق ست سبحانه و تعالی و گم کردن خود را چنین که هیچ
خود را جوید نیابد چنانچه مرید ذوالنون مصری قدس سره از سلطان بایزید بسطامی رحمة الله علیه پرسید که بایزید
کجاست سلطان گفت سی سال ست که بایزید را میجویم نمی یابم اگر تو توانی یافت بجو او را و در اصطلاحات
کاشی مرقوم است قلندر در نظر کلی و شارح گلشن راز گوید که قلندر آنکس را گویند که از اوصاف و نعوت و احکام
تعینات گذشته و همه را محو و فنا دیده و از خود دور ساخته و بقید هیچ قید ندارد انتهی ؎ خوش آن رندی
همه گردیدن از خود برق ناموس ٭ دو عالم گر تو خورد هم نجنبد دست افسوس ٭ و سید اشرف
جهانگیر سمنانی گوید که قلندر آن بود که مجرد از علائق و عوائق روزگار باشد و تجرید ظاهر و باطن حاصل
کرده و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و نکته از حقائق طریقت فرو نگذاشته غواص بحر شهود و مستغرق دریای
وجود باشد انتهی و در کتاب مقصود الطالبین ست که مراد از قلندری تجرید ست از کونین و تفرید
ست از دارین و هر که از اهل غرور ست از قلندری دور ست و قلندر عبارت از ذاتی است که از
نقوش و نفوس و از اشکال عادتی و آمال بر سعادتی مجرد و باصفا گشته باشد و بمرتبه روح ترقی کرده

از قیود و تکلیفات رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و روی از خط کونین برداشته همه را از حق دیده و
بحق و برای حق دیده و دوئی وجود خود را از همه بریده و از همه در کشیده و از همه بال بجانان پریده طالب
جمال و عاشق کمال ذو الجلال شده و بآنحضرت رسیده از قیود نفس و عقل و هوس خلاص یافته و در نشاط و
انبساط و اشارت و بشارت افتاده باشند شاه نعمت الله در رسالهٔ قلندریه نوشته که صوفی چون
منتهی شود و بمقصد رسد قلندر گردد و شاه حسین بلخی فرماید ؎

قلندری بباید در عبارت	قلندری بتجرد و اشارت

محقق سامی مولانا عبد الرحمن الجامی النقشبندی در نفحات الانس در بیان فرق صوفیه
صافیه آورده که ملامتیه بحق ملامتیه و آن طائفه باشند که بتعمیر و تخریب خلق ملالتی نه نمایند و اکثر
ایشان رسوم و عادات و اطلاق از قیود آداب مخالطات بود و سرمایه حال ایشان جز فراغ
خاطر و طیبة القلب نباشد و رسم بجز اسم زهاد و عباد از ایشان صورت نه بندد و اکثار نوافل
و طاعات از ایشان نیاید و تمسک بعزائم اعمال نکنند و جز بر ادای فرائض مواظبت ننمایند و جمع
و استکثار اسباب دنیوی منسوب بایشان نبود بطیبة القلب قانع باشند و طلب مزید احوال نکنند
ایشان را قلندریه خوانند و این طائفه از جهت عدم ریا بالملامتیه مشابهت دارند و فرق میان
ایشان و ملامتی آنست که ملامتی بجمیع نوافل و فرائض تمسک جوید و لیکن آن را از نظر خلق پنهان
دارد و اما قلندری از حد فرائض در نگذرد و باظهار و اخفای اعمال از نظر خلق مقید نبود
انتهی حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند شیخ عبد القدوس گنگوهی رحمة الله علیه در لطائف
قدوسی بلفظ شیخ عبد القدوس پدر خویش از عوارف شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

نقل میکنند که فرموده فرقهٔ قلندریه را چون غلبهٔ القلب سرور دل و حضور حق و مشاهده و دوست
پدید آمده است و سکر حال و مستی باطن ایشان را مالک شده است بنا بر آن ایشان در قلت
اعمال ظاهری از نوافل و اداب و تناول لذات مباحات بر حقیقت شرع باک نمی آرند و بر
سرور و حضور باطن خود اکتفا کرده اما فرایض را می آرند و هم در لطائف قدوسی از پیر خود نقل
می آرند که فرمود که شیخ الشیوخ رعایت شرع کرده که حفظ فرایض و قلندریه فرموده و ما قلندریه
را دیده ایم که در ترک فرایض هم باک ندارند چنانچه شاه شرف الدین قلندر پانی پتی و خواجه
محمد قلندر و امثال ایشان را ما خود دیده ایم که شیخ حسین سرهرپوری قلندر مطلقا ترک فرایض داشت
باوجود آنکه از علمای فحول بود حضرت عبدالقدوس میفرماید که ما شیخ محمد فخر الدین جونپوری
را پرسیدم که شیخ حسین نماز نمیگذارد شیخ موصوف فرمود که نمیگویم که شیخ حسین قلندر نماز
نمیگذارد و شیخ ترکستانی راه خدا لیست لیکن وی راه قلندریه دارد و ما راه تصوف داریم و این نقل
میگوید که ای عزیز ترک فرایض از قلندریه من حیث الظاهر است یا آنست که حق سبحانه
تعالی ایشان را مرتبهٔ روحی عطا کرده و قدرت داده است که بی جسد و روح در یک وقت
و یک حال خود را چند جا بنمایند پس اگر در وقتی در مقامی ترک فرایض از ایشان دیده میشود
تواند بود که هم در آن وقت در مقامی دیگر بجا آورده باشند و یا از آنکه مناط تکالیف شرعیه گران
عقل است در ایشان خللی پدید آمده که معتوه شده اند و بر معتوه تکالیف شرعیه نیست پس برایشان حقیقت
شرع شریف غیر مکلف و از حدود شرعیه آزاد شده اند اگرچه من حیث الظاهر در بعضی
امور هوشیاری از ایشان دیده میشود انتهی و حضرت شاه نعمت الله در رسالهٔ قلندریه نوشته

اند کہ گو قلندر حق ست کہ از دو عالم مستغنی ست پس قلندر و انا کہ دست بر ہمہ تمنا و دنیا قلندر بہ تفسیر شارح

بتوحید علم قلندر صحو و عمل قلندر محو و راہ قلندر عشق ست و العشق ہو اللہ انتہی بدانکہ شیخ محمود دہلوی

صاحب کتاب مطلوب الطالبین در بیان خانوادہ دوازدہم قلندریہ نوشتہ است کہ مبدء

این خاندان از شاہ حیدر قلندر و شاہ حسین قلندر بلخی ست و از ہر سلسلہ ہر کس کہ بمرتبۂ ابدال رسید

قلندر مشرب گردد چنانچہ شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی و فخر الدین عراقی و حافظ شیرازی

و مسعود و ملک چشتی قدس اللہ اسرارہم و غیرہ از ہر خاندان قلندر بودہ اند انتہی آخر طریقہ و صوفیہ کہ مروج

و معمول ست افضل‌ترین طرق ست و محققین بتحقیق رسانیدہ اند کہ حق تعالی انتظام عالم بدست ایشان

سپردہ است و کسی را چارہ نہ کہ سلسلۂ ایشان جنبانند یا در کار ایشان برہم زنند و رخنہ انداز گردد و بکار

ہای متعلقۂ ایشان مخل باشد و مستر شدان ایشان را مضل گرداند ع ہمہ شیران جہان بستۂ این سلسلہ اند

روبہ از حیلہ چسان بگسلد این سلسلہ را پس حیلہ و زور مخالف ایشان کہ صریح مخالف خلافت

چہ کارگر گردد و چہ اثر پدید آرد زیرا چہ ہمون دین محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تا روز قیامت ترقی خواہد یافت

کہ حقتعالی محافظ وی ست اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و مولانا میگوید ع مہ فراغت دارد

از ابر و غبار بر فراز چرخ وارد مہ مدار ہ و فی کشف المحجوب آوردہ خداوند حق سبحانہ و تعالی

برہان نبوی را باقی گردانیدہ است و اولیا را سبب اظہار آن کردہ تا پیوستہ آیات حق و حجت

صدق محمد صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر می باشد و مر ایشان را والیان عالم گردانیدہ تا مجرد حدیث وی گشتہ

اند و راہ متابعت نفس را در نوشتہ از آسمان باران ببرکت قدام ایشان آید و از زمین نبات بصفای احوال

ایشان روید و بر کافران مسلمانان نصرت بہمت ایشان یابند و ایشان چہار ہزار اند کہ مکتومان اند

هر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود را بپوشانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و بدین صفات است
و سخن اولیا بدین ناطق و مر خود اندرین معنی بحمد الله عیان گشته است ۱۲ اما آنکه اهل حل و عقدند و سرهنگان درگاه
حق اند سیصد اند که مر ایشان را اخیار خوانند و چهل دیگر اند که ایشان را ابدال خوانند و چهار دیگر که ایشان را اوتاد خوانند
و سه دیگر اند که ایشان را نقبا خوانند و یکی وی را قطب و غوث خوانند و این جمله مر یکدیگر را بشناسند و اندر
امور باذن یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی ناطق است و اهل حقیقت بر صحت این مجتمع اند
صاحب کتاب فتوحات مکیه رضی الله تعالی عنه در فصل سی و یکم از باب سیصد و نود و هشتم از آن کتاب
رجال هفتگانه را ابدال گفته است و در آنجا ذکر کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را هفت اقلیم گردانیده
است و هفت تن از بندگان خود برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از آن
هفت تن نگاه میدارد و گفته است که من در حرم مکه با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان
بر من سلام گفتند و با ایشان سخن گفتم و فرموده است که مثل ایشان ندیدم شیخ طریقت فرید الدین عطار
قدس الله تعالی سره گفته قومی از اولیاء الله عز و جل باشند که ایشان را حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم در حجره عنایت خود پرورش میدهد بی واسطه غیری چنانکه اویس را و او رضی الله عنه این عظیم مقام بود
و بس عالی تا کرا انجا رسانند و این دولت بکه روی نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و همچنین
بعضی از اولیاء الله متابعان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی از طالبان را بحسب روحانیت تربیت
کرده اند بی آنکه در او را ظاهر پیری بنا شد و این جماعت داخل اویسیان اند و بسیاری از مشایخ طریقت
را در اول سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابو القاسم گورگانی طوسی را که سلسله
مشایخ حضرت ابو الجناب نجم الدین الکبری بایشان می پیوندد و از طبقه شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ

ابوالحسن خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدای ذکر این بوده که نوع الاعلم اویس اویس گشتی انتهی
حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی رحمة الله علیه در تصنیف خود آورده اند که در متاخرین حضرت
سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار را دیده ام و مدتی رفیق سفر و حضر مانده ام ایشان هم
اویسی مشرب بوده و بس عالی مقام دارند در ادیار روزگار مثلش ندیده شد انتهی فی الواقع حق
جل و علا ایشان را مدار العالمین گردانیده و بهمین ذات گرامیش اهل عالم را کامران فرموده مدانش
بیشمار و خلفا ربا وقارش در تعداد اهل سیر چهار صد و چهل و دو اند و جمله چهار صد و چهل و دو دوازده
تن را مورخین از خلفاء اجل حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره بنوک
قلم سپرده و این چهار گروه که ذکر کرده می آید هم از دوازده است و رای صاحبزادگان صاحب
سجاده که از شمار دوازده بیرون اند از ایشان سلسله رشد و ارشاد در عالم صورت نفاذ یافت و
از ان چهار تن یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون معه سه برادر خویش که ایشان را اهل الله بکتین شمرده
اند و بیک لقب معروف اند و حضرت قاضی مطهر قله شیر که قبر انور در قصبه ماوراست و حضرت
قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برهنه که خوابگاه وی در کنتور در نواح لکهنو و حضرت سید
جمال الدین کر لقبش جانمن جنتی ست در هلیسه خوابگاه دارند قدس اسرارهم از ایشان این
چهار گروه بر آمده اند خادمان از حضرت سید ابو محمد ارغون مع سه برادر خویش و عاشقان
از حضرت قاضی مطهر قله شیر و طالبان از حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برهنه
و دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانمن جنتی شجرات هر یک انشاء الله تعالی ارقام زده خواهد شد

فصل سوم در شرح لفظی گروه خادمان و عاشقان و دیوانگان و طالبان

گروه خادمان از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغون منشعب ست خادمان آستانه صمدیت عارفان طبقه
مداریت یعنی وارث ماخذ مناک حق خدمتنک - عابد ما عبدناک حق عبادتک عارف ما عرفناک
حق معرفتک - اهل عرفان رموزدان رمز من رانی فقد رای الحق باریابان خانقاه الوهیت مقربان جناب
احدیت سالک مسالک سلوک شریعت و طریقت ناسک مناسک معرفت و حقیقت عارج معارج
مقام قرب الٰهی قرب آن سعی بکار برند که یوماً فیوماً در ترقی مدارج سعی نموده به منتهای خویش میرسند و میفرمایند
ع ای برادر بی نهایت درگهیست ؛ هر چه بر وی میرسی بر وی مایست - الله الله ایشان چه علو
مرتبت بجناب احدیت دارند و چه قرب خصوصیت چرا مضمون من خدم خدم بر ایشان صادق
نیاید و مسلک ایشان از حق واصل بکنند در حقیقت ع هر که خدمت کرد او مخدوم شد ؛ هر که خود را
دید او محروم شد ؛ جند احدی که ثمره اش ثمره مخدومی و خوشا مخدومی که ابتدایش این توفیت انتهایش
الوا لوقت ع خواجگان این بندگیها کرده اند ؛ تا گمان آید که ایشان بنده اند ؛ حق سبحانه تعالی
میفرماید و از کمال الوهیت ارشاد مینماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
اولی الامر مراد از شیخ وقت ست پس اطاعت مرشد واجب شد باعتبار العرف وقتیکه طالب مست فهم بخدمت
شیخ حاضر میشود ایشان اول وی را از طبع خود بیازند من بعد مشقت شاقه و ریاضت عبادت
می کنانند بعده مطیع شریعت مینمایند زیرا چه طالب وقتیکه بحالت محکومی می آید و خویش را بیع میشمارد
نفس وی باهم منقاوش گردد خوگر اطاعت میشود پس درین حالت بجا آوری احکام احکم الحاکمین بے تکلف
ازوی بوقوع می آید و باید که تا ترقی بزد این اطاعت و خدمت شرفی اثری دارد حضرت بهاء الدین
نقشبند رحمة الله علیه که در وقت اخیر فرمود محمد پارسا عین بهاء الدین شد پس هر که یافت از خدمت

یافت خدمت نردبان معارج ربوبیت و معاج الوهیت ست بی در رضای شیخ و اخوان طریقت
بدست نیاید و بی رضامندی ایشان بجانشینی نشاید - انتهی ایشان وی را اطاعت نمیگویند که ظاهر او در
عابدان مشهور ست بلکه تو در همه را بخدا می سپارند و حواله تسلیم رضا مینمایند تا در زمره محبان خدا داخل
گردند - ہم خدا خواهی و ہم دنیای دون - این خیال ست و محالست و جنون - بیخودی و
خود آرائی وجود خود را موجود دانستن و در موجودات دل بستن و جز باقی غیر را باقی ندانستن نزد عرفا صریح شرک
ست موحدی گوید - اگر یاری ز خویشتن دم مزن - که شرک است با یار و با خویشتن - تا وقتیکه
طالب را فنای کلی دست نمیدهد نتیجه اطاعت میسر نمی آید مولانا فرماید ع

نی که هر دم نغمه آرائی کند	فی الحقیقت از دم نائی کند	بی فنای خویش و بی جذبی ازو
کی حریم وصل را محرم شوی	تو مباش اصلا کمال اینست و بس	تو در آن گم شو وصال اینست و بس

مبتدی را که ابتدا با قاعده کثرت ذکر کند شوق و خطره پیدا میشود چنانکه اند کی نگاه بی نیاز
رسوخی میسر می آید خوشا نصیبش که منظور نظر الطفش باشد و مشار الیه خاد کو دانی از دو کم گردد آنچه قدر فضل
ست که بار ایشان مبذول میشود و اطاعت هم بر دو قسم ست یکی اطاعت بغرض آسایش نفسی و
دیگری خالصاً بتقاضای مخلصی که ما آتش وصال بر دو جمال و دیدار کردگار لایزال ست و اطاعت
آسایشی آنکه بدین خیال عبادت کند که از عذاب دوزخ نجات یابد و نعمت جنت بدست آید
مطیعان مخلص را از این عذاب و آسایش سروکاری نیست و از دوزخ و جنت کاری نه خبر نقد
اخلاص که همه همت چیزی ندارند بدون عذاب دوزخ و آسایش نعیم را بشیری نخرند اگرچه ایشان در علم ظاهر
پریشان و متردد و حیران می مانند که بباطن از ذوق دیدار جمال بی مثال خوشوقت اند و بلند

و هر لحظه چون مستسقی به شربت لقای ایزد ذو الجلال حریص و مشتاق رسوخ خدمت و خلوص طاعت
بوثوق رضای رب العزة که ثمرهٔ عبودیت و دستاویز شگرف بندگی باشد بس مجال و خادم شدن نهایت
اشکال که عوض نخواهد و غرض از خدمت و طاعت خالص و ارواسترضای خاطر مطلوب جوید و بر او رضا
و تسلیم بود نه بازرگانان که بهای بضاعت خواهند و جزای طاعت چنانکه حافظ فرماید ع

برو ای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت	که خدا در ازل از بهر بهشتم نسرشت
یکجو از خرمن هستی نتواند برداشت	هر که در راه فنا در ره حق دانه نکشت
تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع	من و میخانه و ناقوس ره دیر کنشت
منعم از می مکن ای صوفی صافی که حکیم	در ازل طینت ما را ز می صاف سرشت
صوفی صاف بهشتی نبود زانکه چو من	خرقه در میکده با رهن می ناب نهشت
لذت از حور بهشت و لب حوضش نبود	هر که دامان معشوق خود از دست بهشت
حافظا لطف حق ار با تو عنایت دارد	باش فارغ ز غم دوزخ و شادی بهشت

البته این درجه ورثه وارثان نبی صلی الله علیه وسلم را به طفیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم میسر گشته و این رتبه بدست
آمده از روشنی نبوت بدیدار جمالش حجاب و در قرب حضوری کامیاب همین مناسبت این گروه با اسم خادمان
موسوم گردیده و به ادای فرض مدارج کمال و اعلی مراتب عزت و اجلال رسیده خادمان مقیم خانقاه محترم کردگار تعیمان
مقام بارگاه حریم حرم و او روادار طی مسافت منازل دشوار گذارند و نظر خویش ندارند شهرت و کرامت
را افسانه محفل انگارند جامه استغنا زیب تن دارند و تخریب رسومات ظاهری کوشند تا باشند نیک
باطن و در پی آرایش ظاهر به نقاش احتیاج نیست دیوار گلستان را چونکه ایشان در محبت و اتفاق کامل

وازبندگان واصل اندپس وران روز که هرکس حسرت وندامت خواهد کشید وهر کی ندای نفسی نفسی در میدان حشر خواهد کرد ایشان مشتاق جمال و طالب دیدار حبیبی خواهند گفت پس دران حین از ایشان حق تعالی خواهد فرمود یا عبادی لاخوف علیهم ولا هم یحزنون ونسبت منزلت ایشان حضرت شاه عبدالحق مداری قدس سره در رساله پنجم ذکر خادمان نقل فرموده چنانکه حسین مداری بشاه عبدالرشید طالبان المداری نگاشته مکتوب معظمها منضمنه خادمان در اصطلاح تصوف چه بیان بفرمایند بجوابش مکتوب هذا التحریر یافت برادرم خادمان بحسب سوال گروهی ست از اولیا که ظاهر ایشان از اوامر تصوف وازمنهیات مبرا وحفظ حدود بر رعایت شریعت آراسته وباطن ایشان بعشق ومحبت الهی پیراسته وبدرجه عبدیت که منشا لفظ خادمان ست دررسند وبمحبت بجاآوری خدمت کامل ازخصوصیت تقرب حضرت امامت سرفراز میشوند وبمقام قرب اقرب ودنی ان بعد مرتبه او ادنی از کمال خدمت واطاعت یعنی پیروی شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وشفقت شیخ الطریقت خویش که جانشین آن ذات پاک اند مسعود ومغفور شده این مرتبه اکملیت ایشان ست چنانکه درین خانواده طبقاتیه مداریه مشائخ طریقه العالیه اعنی حضرت سید ابومحمد ارغون وسید ابوتراب فنصور وسید ابوالحسن طیفور رحمهم اجمعین را بطفیل حبیب اکرم صلی الله علیه وآله وسلم این منصب جلیل نصیب گشته وازایشان فروعات کثیره منشعب گردیده واکثر ازانها از خادمیت بمجدو رسیده اند چنانکه شیخ الطریقت برهان الحقیقت شاه یارے میان خادم الارغونی وعمدة الشاغلین زبدة الواصلین شیخ فتح الله متولی خادمان الفنصوری وغیره که حالات ومقالات شان از حد وبیان وافراند بمجبوری ازان درگذشته اختصار نمایدکه ایشان ازلباس خلعت شرف وفضل درین مرد فرب شده اند وچند مشاهی شیوخ که منصب ایشان ست بمعارج عالی عروج گرفته اند بس مناصب ومناقب هر سه

خواجگان از احاطهٔ تحریر بیرون و خرق عادات شان از توصیف بیان افزون از تائید غیبی حالتی وارد
که همه تعلقات ماسوا الله را یکجا سپرده اند و جز محبت تبارک و تعالی غیر را یک خردله نخرند و بجناب رب العزت
بهمه وجوه سر به رضا و تسلیم داده اند و دوام رضای تعالی بجویند فدایانے اند که کسی راه نجویند ایشان خادمانی
که جز او نخواهند والسلام علی من اتبع الهدی فقط

گروه عاشقان شطاریه مداریه از حضرت قاضی مطهر قله شیر خلیفهٔ قطب المدار جاریست الی الآن عاشقان الٰهی و جانبازان نامتناهی بلقب عاشقان نامی و گرامی هر یک ہے

	بذکر حبیب از جهان مشتغل		بسودای جانان ز جان مشتغل	

از عاشقان عاشقان حق که در طلب او تعالی مضطر و بیقرار و بی آرام میباشند مراد اند حاجی الحرمین الشریفین
حاجی امداد الله الچشتی المداری در کلیات امدادیه که تصنیف اوست نسبت گروه شطاریه نقل فرموده
که اصحاب شطاریه اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق به پرهیزند کار ایشان جز درد و اشتیاق و شوق
و ذکر و فکر و شکر نباشد و حاصل اند درین طریق اکثر اند مانند تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح مشغول باشند
و کشف و کرامت را مجوی نخرند و غیر استقامت مو توابل از نمود و نقد وقت ایشان نباشد و این طریق
دو طریق اقرب الطرق الی الله است و وصول این طریق شطاریه بده چیز فرموده اند اول **توبه** و آن بیرون
آمدن است از هر مطلوب ماسوای الله چنانکه وقت موت باشد دوم **زهد** و آن ترک کردن است دنیا و ما فیها
را چنانکه وقت موت باشد سوم **توکل** و آن ترک دادن است اسباب ظاهری را چنانکه
وقت موت باشد چهارم **قناعت** و آن ترک کردن است شهوات و خواهشات نفسانیه را چنانکه
وقت موت باشد پنجم **عزلت** و آن انقطاع گرفتن است از خلق چنانکه وقت موت باشد

ششم توجه الی الله و اعراض از ماسوی الله است چنانکه وقت موت بود پس باقی نماند کدام مطلوب و محبوب و مقصود جز الله جل شانه هفتم صبر و آن ترک کردن ست حظوظ نفسانیه را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک میکنند هشتم رضا و آن ترک کردن ست فنا نفس خود بدخول رضای حق تعالی و تسلیم خود را الحکم ازلی حق تعالی چنانکه وقت موت بود نهم ذکر و آن ترک کردن ست ذکر غیر الله چنانکه وقت موت بود دهم مراقبه و آن ترک کردن ست حول و قوت خود چنانکه وقت موت منتهی مر ایشان حالتی دارند که در گفتن نمی آید پس از قلم بیزبان چه سر آید پس عاشقان را روز محشر با قیامت کار نیست که کار عاشق جز تماشای جمال یار نیست که از باب سیر چنان فکر کرده اند که اکثر جانبازان مریدان حضرت شاه مدار قدس سره در هستی بیباکی تا بتاب وریده بیتاب شده جان بحق سپرده اند و بعضی عاشقان را دران حالت نوبت بسوختن میرسید بر ایشان عطر و گلاب مالیدن هیچ سودی نمی بخشید البته بعد ریاضت و مجاهده تسکین روی مینمود عاشقان جانباز با سوز و گداز با خود هر دم دمساز ساخته نفسی بی یاد رضای او بر نیارند و سخنی بی ذکرش نگویند و نه شنوند مولانا جامی فرماید

مغنی بآواز چنگ و چغانه	چه خوش گفت وقت صبوحی [illegible]	کلاه خواجه برخیز کاین غنیمت
بود مایهٔ دولت جاودانه	درین بزمگه چند غافل نشینی	ز صوت اغانه و جام مغانه
مباش از می لعل غافل زمانی	که پیداست پایان کار زمانه	غنیمت شمر روز عشرت که داند
که روز دگر زنده باشیم یا نه	بهر خانه گر دوست یابم نشانی	نتابم سر خدمت از آستانه

بکعبه مرو جامی از خانه خود | که خالی نباشد ازو هیچ خانه

گروه طالبان از حضرت قاضی محمود دگر دانشمندان کنتوری خلیفهٔ حضرت قطب المدار

جاریست طالب مولی از زمرهٔ اولی یکه تازان عرصه گاه لی مع الله فانیان بحر فنا فی الله مردانه راه تسلیم ورضا مصداق حدیث مصطفی طالب المولی مذکر وطالب الدنیا مخنث سبحان الله چه طالب مولی است که بدریای طلب جمال حدیث زورق تمنای وصال خویش بدستیاری ناخدای عشق گذاشته واز ماسوی الله اعراض نموده واز هر دو عالم رو گردانیده اند طالبانش بطلب بس تشنه اند پابرهنه خشک لب لب بسته اند از آتش شوق جلوهٔ دیدار پروردگار سینه بریان و باشتیاق لقای کردگار گرم رو بتا قدم بی زبان با چشم گریان در آرزوی وصول جمال حسن آفرین ناشکیبا همواره ارتفاع مراتب عالیه خواهند و بدرجه که رسند بدان نه ایستند بلکه شاهباز بلند پرواز نظر را باوج رفیع تر از آن پرواز دهند از همین جهت طالبان نامیده شدند که طلب شان حدی ونهایتی ندارد ونه ذوق وشوق شان انتهای وغایتی لهذا مدام طالبان شوق لقاء الله دردمند دردلیشان باشوق تمند باشند وصاحب نسبت بودن و بکمالیت کمالات رسیدن از جهت تعلق وارد واز خاصیکه دردی عوضی او عوضی نباشد میسر شود ونیز طالب را باید که دوام درکسب ریاضت کوشد ودمی بی ذکر و فکر معطل نگذارد چنانچه حضرت معین الدین چشتی قدس سره میفرماید یقین دان که چون عارف بکمالیت رسد دران وقت کمال ریاضت نماز است با صدق ومحبت دل که دران حضوری آگاهی بیشتر حاصل میشود بلکه معراج اخص الخاص در وقت نماز میباشد چون کسیکه این سخن معلوم کند وصدق آرد کمال عطش او را روی دهد که چند پیالهٔ آتش پیاپی نوشد تشنه تر گردد از برای آنکه جمال نامتناهی نهایت ندارد وسکون اوبی سکونی وآرام اوبی آرامی باشد تا وقت یوم لقائهٔ آورده اند که سالک صاحب تجلی جمیع افعال در اشیاء را افعال حق فانی یابد در هیچ مرتبه هیچ شی غیر حق فاعل نه بیند اهل راز گوید

هم گل وهم رنگ وهم بوئی توئی ۞ رخت بیرون کن ازین ملک دوئی ۞ این همه کیفیات وتجلیات
درانحالت حاصل آید که از دست نفس ناملائم رهائی یابد ودر روی طالب آید لاریب معاکشود کارگرد
وحجابات ظلمانی دور افتد چنانکه حضرت شاه شرف الدین بهاری در مکتوب پنجم میفرماید
که طالب راهرچه افتاده است با نفس کافر افتاده است وهرانچه این نفس کافر از راه بر خیزد طلب
فرض عین است بحکم حال چه کعبه چه بتخانه وچه ستاره وچه زنار وچه صومعه وچه خرابات هرچه شغل این شیخ و
همه زینجا بوده است اهل غفلت وعادت را به خبر از گفته ایشانست ۞ در بتکده گر خیال معشوق منست

رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست ۞ گر کعبه ازو بوئی ندارد کنش ست ۞ با بوئی وصال کنش کعبه ماست

حدیث کار افتادگان دیگرست وکار اهل عادت وغفلت دیگر هرچه حق ایشان گفته اند وگویند همه از غفلت
خودست وسنت خداوند با طالبان خود همچنین رفته است انتهی وشاه مجا قلندر قدس سره در مکتوبی
میفرماید صوفی آن بود که نه بود وهرکه این بود صوفی بود وبورزش شریعت صوفی شود وهرکه گفتنی
ست قدم از دائره متابعت رسول صلی الله علیه وسلم بیرون نخواهد نهاد ۞ بود مرد آنکه در حال کامی هم
کند با خواجگی کار غلامی ۞ انتهی والحال اگر کسی خلاف شرعی کند وگوید که من قلندرم باید گفت که تو
ملحدی وقلندر نه بلکه حشویه مذهبی چنانچه در نفحات بیان این مذهب ست واگر باین اعتبار گوید
که در سلسله قلندریه مریدم رواست هرچند این روایت نیز صحیح نیست که مریدان باشند که تابع پیر خود بود
چون از ایشان هیچ ریاضت ومجاهدت وروش پیران خود دیده نمیشود پس ایشان را از جمله اند که گویند
۞ بزنام کننده نکونامی چند ۞ چون پیران فقیران بی طریق وخلاف شرع در هر سلسله بوده وهستند وخواهند بود پس این سلسله
را عیب وطعن کردن خالی از نادانی وحسد نیست ونه الصانیست وانکه بعضی متقدمین نسبتها از حلق لحیه ودر راه جهت زمرنیت بود بلکه عذر کنند

علیحدهٔ می بود واقع آمده اگر انکار شریعت بودی نماز و روزه و حج چرا میگذاردند انتهی غرض ازین بیان آنکه آدمی
را تا بینائی کمال حاصل نکنند و عارف را از ناقص امتیاز کردن تواند از خدمت ایشان رو نمی گرداند
و زبان بطعن ایشان دراز نکند که اگر حسن اعتقاد وی خلاف واقع ست چه نقصان و اگر مطابق واقع
ست فقد فاز فوزاً عظیماً حاصل آنکه بدظنی اگر موافق حقیقت ست منفعتی ندارد و اگر خلاف واقع ست تقصیر خسرانا مبینا

چون خدا خواهد که پرده کس درد — میلش اندر طعنهٔ پاکان برد — کار پاکان را قیاس از خود مگیر
زانکه ماند در نبشتن شیر و شیر — هرچه گیرد علتی علت شود — کفر گیرد کاملی ملت شود

و شعر ازین حالت الحسن شیخ ابوتراب نخشبی گفته که چون اعراض حق سبحانه بنده را همراه شود زبان
او در اولیای حق بطعن دراز شود و انکار در راز شود انتهی از اصول المقصود مؤلفه شاه تراب علی
کاکوروی گروه دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانمن جنتی خلیفهٔ حضرت سید بدیع الدین
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره السلاک دارد و دیوانگان دیوانهٔ جمال حسن قرین خلاق زمان و
زمین سیاح دریای لاهوت سیاح بیدای هاهوت عارج معارج منازل محبوبیت سالک مسالک
مقام هویت شید الله الصمد دیوانه واحد احد مجرد گوشهٔ تنهائی مفرد کوچهٔ یکتائی دیوانگی دارند که
تا لبس کمال هوشیاری نظاهر پراگنده بلباس خاکساری حضرت قطب المدار میفرمایند دیوانه
آنرا خوانند هر که مشاهدهٔ تبارک و تعالی غالب آید نوری در چشم او جلوه نماید عقل معاش مغلوب گردد
و عقل معاد بظهور آید از کثرت عشق ولد از محبوب حقیقی محظوظ باشد بدیا در چشم خلائق دیوانه وا نماید
بدین واسطه ایشان را دیوانه میگویند و هر که از عقل معاش گذشت او را عارف گویند انتهی سعدی علیه الرحمة میفرماید شعر

نشد گم که روی از خلائق بتافت — که گم کردهٔ خویش را باز یافت — پراگندگانند زیر فلک

که هم دو توان خواندشان هم ملک
ز یاد ملک چون ملک نا زمند
شب و روز چون دد ز مردم رمند
قوی بازوانند کوتاه دست
خردمند شیدا و هشیار مست
که آسوده در گوشه خرقه دوز
گه آشفته در مجلس خرقه سوز
نه سودای خودشان نه پروای کس
نه در کنج توحیدشان جای کس
پریشیده عقل و پراگنده هوش
ز قول نصیحتگر آگنده گوش
بدریا نخواهد شدن بط غریق
سمندر چه داند عذاب الحریق
تهیدست مردان پر حوصله
بیابان نوردان بی قافله
عزیزان پوشیده از چشم خلق
نه زنار داران پوشیده دلق
پر از میوه و سایه ور چون رزند
نه چون ما سیه کار ررزق رزند
بخود سر فرو برده همچون صدف
نه مانند دریا بر آورده کف
نه مردم همین استخوانند و پوست
نه هر صورتی جان معنی در وست
نه سلطان خریدار هر بنده ایست
نه در زیر هر ژنده زنده ایست
اگر ژاله هر قطرهٔ در شدی
چو خرمهره بازار ازو پر شدی
چو غازی بخود بر نه بندد پاے
که محکم رود پای چوبین ز جاے
حریفان خلوت سرای الست
بیک جرعه تا نفخهٔ صور مست
به تیغ از غرض بر نگیرند چنگ
که پرهیز و عشق آبگینه ست و سنگ

سرمستان خمخانهٔ ازل ساغر آشامان بادهٔ لم یزل که جام دل ایشان از شراب عشق الهی لبریز و حالات و مقالات ایشان شوق انگیز حافظ گوید ع در ره طاعت دیوانگان ز ما مطلب ‖ که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست ‖ ای هر آنچه از ما آید طاعت دیوانگان ست زیرا که شیخ مذهب ما عاقلی را گنه دانسته است ع یکی پیش شوریده حالی نبشت ‖ که دوزخ تمنا کنی یا بهشت ‖ بگفتا مپرس از من این ماجرا ‖ پسندیدم آنچه او پسندد مرا ‖ این غلبهٔ عشق ست که رضا جوی معشوق بهر حال مد نظر. در شان ایشان حق تعالی فرماید ان الابرار لفی نعیم خوشا حال آن مومن فنا

صفه صفا و مجاوران حرم صدق و وفا معتکفان خانهٔ خدا و متوکلان خدمت مصطفی که ایشان
را با اهل دنیا آمیزشی - و نه بکار دین و بینشی از غوغای خلق بگریخته و با سودای عشق حق در آمیخته
پای طلب شان در راه دست و دامن همت ز کونین کوتاه ایشان سیاحان بیدای طریقت
سباحان دریای حقیقت گم روان راه تجرید پاک بازان کوی تفرید گاه خیزان بسیار
نماز اشک ریزان با سوز و گداز ٥

راه نوردان شکسته قدم	راز گشایان فروبسته دم
معتکفان حرم کبریا	شسته ز دل صورت کبر و ریا
در قدح بیخودی افتاده مست	باده پرستان شراب الست
دیدهٔ کون و مکان در نظر	بال نه بر دو جهان ریز پر
ملک نه و نوبت شادی زده	تخت در ایوان الهی زده

می فرمایند

با نیستی حریفیم با دوست آشناییم	جبرئیل را خبر نیست از عالمی که ماییم
از این و آن گسسته پیوسته ایم با او	با خویشتن نشسته لیکن ز خود جداییم
هیچیم و کم ز هیچیم در کارگاه هستی	هنگام لی مع الله هم طرح با خداییم
کونین را چو نعلین انداختیم و رفتیم	دیوانگان شاهیم سر برهنه پاییم

انتهی فی الواقع دیوانه بکار خویش هشیار صحیح و درست است و ایشان هر دم چشم براه منظر و دیدار
معشوق می باشند و ظاهر بچشم خلق دیوانه می نمایند و بحالت لی مع الله از همه فرزانه اند حافظ گوید ٥

مردم دیدهٔ ما جز برخت ناظر نیست
دل سرگشتهٔ ما غیر ترا ذاکر نیست

اشکم احرام طواف حرمت می بندد
گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست

بستهٔ دام قفس باد چو مرغ وحشی
طایر سدره اگر در طلبت سایر نیست

عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار
مکنش عیب که در نقد روان قادر نیست

عاقبت دست بران سرو بلندش برسد
هر کرا در طلبت همت او قاصر نیست

از روان بخشی عیسی از نم پیش تو دم
زانکه در روح فزائی چو دمت قادر نیست

منکه از آتش سودای تو آهی نزنم
کی توان گفت که بر داغ دلم صابر نیست

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم
که پریشانی این سلسله را آخر نیست

سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
کیست آنکس که سر پیوند تو در خاطر نیست

پس تصریح نقطے آن الفاظ چهار گروه مذکوره بالا یعنی عاشقان - و طالبان - و دیوانگان وخادمان از مصطلحات صوفیه صافیه رضوان اللہ تعالیٰ عنهم اجمعین بحسن اختتام رسید وآنکه ازین چهار گروه شعبها بر آمده اند بس طولانی تفصیلش درین مختصر گنجایی ندارد لهذا بر شجرات اکتفا نموده شد و حضرت سید اجمل و حضرت مولانا حسام الدین سلامتی و حضرت شیخ محمد جهنده بدایونی و حضرت قاضی شهاب پرکاله آتش و رحمهم اجمعین از خلفاء اجل حضرت قطب المدار بوده اند و از ایشان هم سلسله بیعت و خلافت در مشایخ هند نافذ است چنانچه ذکرشان حسب موقع در رساله هذا کرده خواهد شد درین جا مختصر سے حالات حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره نوشته می شود

فصل چہارم در ذکر حضرت سلطان العارفین قدوۃ الکاملین زبدۃ الواصلین سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہٗ

بدانکہ نام نامی حضرت سید بدیع الدین لقب قطب المدار عرف شاہ مدار کنیت ابو تراب است قطب المدار منصبی است جلیل القدر وکسیکہ بر این عالی مرتبت رسد او واسطۂ انتظام عالم و مرجع اولیا و اتقیا و صاحب تصرف میشود وے را قطب الاقطاب قطب العالم قطب الارشاد و قطب کبرے قطب اکبر ہم می گویند حضرت قاضی محمود کنتوری قدس سرہ در رسالۂ حالیہ میفرماید کہ

اَلْمَدَارُ هُوَ الرَّاسِخُ فِي الْعِلْمِ بِذَاتِ اللّٰهِ وَصِفَاتِهٖ بِتَعْلِيْمِهٖ تَعَالٰى بِوَاسِطَةٍ وَبِلَا وَاسِطَةٍ لِثُبُوْتِ الْمَدَارِيَّةِ الْقُطْبِ الْمَدَارُ الَّذِيْ هُوَ غَوْثُ الْاَعْظَمُ نَظِيْرُ الْخَاتِمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى بِعَطَاءِ الْمَدَارِيَّةِ مِنْ خَزَائِنِهٖ كَمَا اَعْطَى اللّٰهُ تَعَالَى الْمَدَارِيَّةَ لِرَسُوْلِهٖ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ سَاَلَ سَائِلٌ مَا الْمَدَارُ يُجَابُ لَهُ الْمَدَارُ الْقَلْبُ وَالْقَلْبُ هِيَ الْاَصْلُ لِثُبُوْتِ الْحُكْمِ بِهٖ وَكَانَ الْمَدَارُ الْاَصْلُ هُوَ مَا دَارَ اِلَيْهِ وُجُوْدُ الْاَشْيَاءِ كَمَا بَدَاَءَ مِنْهُ اِذَا الْمَدَارُ هُوَ الْعِلَّةُ لِثُبُوْتِ الْحُكْمِ بِهٖ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ بِشَيْءٍ هٰذَا الشَّيْءُ مَدَارُ الْاَشْيَاءِ اَيْ هُوَ عِلَّةٌ

بِهِمَا وَالْعِلَّةُ هُوَ الْاَصْلُ لِثُبُوتِ الْحُكْمِ بِهِمَا وَاَيْضًا الْمَدَارُ اَصْلُ
الْحُكْمِ وَهُوَ نَوْعَانِ مَدَارٌ اَصْلٌ حَقِيقِيٌّ بِنَفْسِهِ الْحَقِيقِيِّ الْمُطْلَقِ مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ
وَمَدَارٌ اَصْلٌ بِجَعْلِ اللهُ تَعَالٰى مِنْ بَعْضِ الْوُجُوهِ فَالْمَدَارُ الْاَصْلُ
الْحَقِيقِيُّ بِنَفْسِهِ الْمُطْلَقُ مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ لَهُ وَمَدَارِيَّةُ الْحَقِيقِيَّةُ الذَّاتِيَّةُ
غَيْرُ الْمُتَنَاهِيَةِ وَهُوَ الذَّاتُ الْحَقِيقِيُّ الَّذِي هُوَ مَوْجُودٌ بِنَفْسِهِ الْحَقِيقِيِّ
بِوَحْدَةِ الْاَحَدِيَّةِ الْحَقِيقِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَةِ بَسِيطٌ هُوَ
وَمَدَارٌ اَصْلٌ مُسْتَقِلٌّ قَائِمٌ بِنَفْسِهِ الْحَقِيقِيِّ الْمُطْلَقِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي
وَاحِدٌ بِصِفَاتِهِ الْحَقِيقِيَّةِ الذَّاتِيَّةِ الثُّبُوتِيَّةِ الْمُطْلَقِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَةِ
وَالْاِضَافِيَّةِ وَصِفَاتِهِ السَّلْبِيَّةِ الْحَقِيقِيَّةِ وَالْاِضَافِيَّةِ وَهُوَ ذَاتُهُ تَعَالٰى مَدَارُ الْمَدَارِ
الَّذِي هُوَ اَصْلُ الْاَصْلِ الْمَوْصُوفُ بِالْمَدَارِيَّةِ الْاَصْلِيَّةِ الْحَقِيقِيَّةِ بِنَفْسِهِ
الْحَقِيقِيِّ وَالْمَدَارُ الْاَصْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ تَعَالٰى مَدَارًا اَصْلًا مَصْدَرًا مَادَّةً
بِعَطَاءِ الْمَدَارِيَّةِ مِنْ خَزَائِنِهِ بِالْفَرْعِيَّةِ الْاِضَافِيَّةِ مِنْ نَفْسِهِ الْحَقِيقِيِّ الْمَدَارِ
الْاَصْلِ بِنَفْسِهِ هُوَ رُوحُ الْاِنْسَانِ الْكَامِلِ فَالْمَدَارُ الْاَصْلُ الْحَقِيقِيُّ بِنَفْسِهِ الْحَقِيقِيِّ
الْمُطْلَقِ مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ الْمَدَارُ الْمَدَارِ وَاَصْلُ الْاَصْلِ وَعِنْدَ الْحُكَمَاءِ كُلُّ
الْكُلِّ وَالرُّوحُ مَدَارٌ مَصْدَرٌ اَصْلُ كُلٍّ مِنْ اَمْرِ اللهِ تَعَالٰى كَمَا اَمَرَ اللهُ تَعَالٰى
النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي يُصَدِّرُهُ اللهُ تَعَالٰى
بِنَفْسِهِ الْحَقِيقِيِّ الْمُطْلَقِ اَيْ مِنْ عِلْمِ نَفْسِهِ الْحَقِيقِيِّ الْمُطْلَقِ بِقَوْلِهِ تَعَالٰى

ونفخت فيه من روحي هو روح محمد عليه الصلوة والسلام وهو روح
الكل كما قال عليه الصلوة والسلام انا من نور الله والمؤمنون من
نوري واظهره بلا مادة ومدة في الجبروت خيرا ثم اختياره بعطاء
الاختيار الفرع من نفسه المختار الحقيقي الاصل وجعله مدار علة اصلا
مصدر مادة بصدور كل المخلوقات منه هو غوث الاعظم اصدره تعالى
وهو ايضا احد بذاته الفرعي الاضافي بعطائه تعالى الاحدية الفرعية الاضافية
احدية ذاته الاحد الحقيقي الذي هو اصل الاصل بما اخبر عليه الصلوة والسلام
انا احمد بلا ميم واحد بصفاته منه به وهو روح محمد الامين المؤمن المسلم
العارف الموحد المحب العاشق المعشوق الولي الذي جعل الله قطب الولاية
ثم قطب الارض ثم قطب الابدال ثم قطب الاوتاد ثم قطب العالم ثم
قطب الاقطاب ثم قطب المدار هو غوث الاعظم ثم النبي ثم الرسول ثم
اولو العزم ثم الخاتم مصدر المدار المادة لكل الارواح وهو روح
القطب المدار الذي هو ولي المطلق نظير النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذ هو
حقيقة الانسان الكامل والحقيقة متحدة لا تعدد فيها باتفاق جميع العلماء
هو المدار الاصل المجعول لمصدر المادة لتخليق كل مخلوقات العالم قائم
هو مدار المدار واصل الاصل بنفسه الحقيقي الذي هو غير المجعول
وهذا المدار الاصل المجعول مدار اصل ما مصدر مادة كل

العالم فهذا الروح المدار اول المخلوقات بقوله عليه السلام اول ما
خلق الله روحي هو روح الانسان الكل وروح القطب المدار الغوث الاعظم
هو مظهر ذات الله تعالى لنظيره النبي صلى الله عليه وسلم وان سمي باسماء
شتى كما قال اول ما خلق الله العقل واول ما خلق الله القلم واول ما
خلق الله العشق واول ما خلق الله روحي وهذه الاسماء كلها اسماء الروح
واخبر الله تعالى في اية اخرى في حق الخواص واخص الخواص ويلقي الروح
من امره بالروح الاعظم من امره النبي صلى الله عليه واله وسلم في ليلة المعراج
وهو الروح الاعظم قدسي صفة ذات الله تعالى قديم غير مخلوق فالقاء
هذه الروح للخواص بل اخص الخاص والروح من حيث انه الروح واحد
لانه حقيقة والحقيقة متحد ولا تعدد فيها بل روح كل مخلوقات العالم
قدسي اصل وكل والله تعالى اصل الاصل وعند الحكماء كل الكل و
وعند العرفاء لا يطلق على الله لفظ الكل والبعض فالروح اذا اضيف
الى الله خاصة من غير اضافة الى شيء يقال له الروح الاعظم القدسي
وهو صفة عن قديم غير مخلوق وصفة ذاته تعالى واذا اضيف الى
الانسان يقال الروح الانسان وحين سئل النبي صلى الله عليه واله وسلم
من الروح امر الله تعالى له قل الروح من امر ربي وهي لكل افراد
الانسان والروح من حيث انه روح روح الله تعالى ونفخت فيه من روحي

بل صرح في كلمة التوحيد التي يقال في حق عيسى عليه السلام
تخصيصا بتعظيم لا إله إلا الله عيسى روح الله وما ظهر من روح الإنسان
لكل شيء قط إلا بإظهارها بالله تعالى منه فإذا سأل سائل ما الإنسان
يجاب له هو الحيوان الناطق فالحيوان الناطق هو الروح وهو الإنسان
الكل عند أهل التحقيق وههنا كلام مقدمتين طرحتهما لأن إفشاء سر
الربوبية كفر فاعتبروا يا أولي الأبصار فثبت المدارية للقطب المدار
أعني سيد بديع الدين الذي هو من فرقة الذين عليهم مدار العالم
وهم القطب ومن بينهم القطب المدار قال عليه الصلوة والسلام
في حقهم إلا أعرف أو إنما من نبي عند الله ما هم بأنبياء ولا شهداء يغبطهم الأنبياء والشهداء
لمكانهم عند الله هم المتحابون في الله وأيضا قال عليه الصلوة والسلام
حكاية عن الله تعالى في حقهم إن من عبادي لا الأنبياء والشهداء
يغبطهم الأنبياء يوم القيامة بمكانهم عند الله وما هم بأنبياء
ولا شهداء فقال الأصحاب يا رسول الله صفهم لنا لعلنا نحبهم
فقال عليه الصلوة والسلام المتحابون بروح الله انتهى كلامه
هكذا في رسالة الحالية في معرفة المدارية مصنفة حضرت قاضي
محمود قدس سره المعبود ٥

پس حضرت ساعلشاه کهٔ یمین حسینی حسنی و سنی از سادات جعفریه اند در شهر حلب ملک شام بر روز دو شنبه بوقت صبح صادق
بلکم شوال سنه چهار صد و چهل و دو هجری النبی صلی الله علیه و آله وسلم خانه حضرت قاضی قدوة الدین
سید علی حلبی را از فیض مقدم منور رو پر نور فرمودند و بوقت ولادت باسعادت اکثر عجائبات
بظهور در آمدند الغرض وقتیکه حضرت بعمر پنج سالگی رسیدند والد ماجد آنجناب برای تعلیم علم با استادکه
نامش مولانا حذیفه شامی بود تفویض فرمود و یکی از علماء متبحر دران دیار معروف بود و مشهور القصه
از روز مکتب نشینی تا فراغ علم کراماتیکه از آنحضرت بوقوع آمد درج صحائف است الغرض بعمر چهار ده
سالگی بکمال تبحر رسیدند در آن نام نامیش شهرتی یافت و در بعض علوم نوادر مثل همیا و سیمیا و کیمیا
و ریمیا چون حضرت دیگری حاوی نبود و در اکثر صحائف در یافته شد که کتب آسمانی و صحائف آنچه که بر
انبیاء کرام و بر پیشوایان و مقتدایان قوم جن نازل شده بود بران کما حقه عبور داشتند الغرض بعد
فراغ علم از والدین ماجدین اجازت گرفته عازم حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریما شدند و
با ثنای راه در غاری مشغول بیاد الهی گشتند آخرش ندای غیب رسید که وقت حصول مطلب قریب
گردید بر خیز و در سعادت کوشش چنانچه از انجا عازم مکه معظمه شدند و در بیت الله شریف حاضر بوده و
سعادت طواف کعبه معظمه حاصل نموده بعبادت معبود حقیقی مصروف گشتند دران حال ندائی آمد که بر
مزار پر انوار جد امجد خود رفته حاضر شو چرا که انتظارت میکشند چنانچه حضرت قبله عالم بلا توقف بسوی مدینه منوره
روانه شدند و در طی مسافت کوشیده بعد چند روز بمدینه طیبه رسیدند و از قبه انور اطهر مشرف بزیارت
گردیده بدرود خوانی مشغول گشتند آخر الامر بعالم روحانیت آنجناب را حضرت رسول کریم صلی الله
علیه و آله وسلم از اسرار باطنی مالامال فرمودند و بروایتی چنین آورده اند که اشاره بجانب حضرت

علی کرم الله وجهه نسبت حضرت قطب المدار شد که ابن طالب حق را که از نسل تست تعلیم علوم معرفت
معرفت وحقیقت کرده پیشم آر چنانچه بموجب ارشاد مبارکش بعمل آمد حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله
وسلم دوباره مشمول عواطف فرموده بعطای نعمای غیر مترقبه سرفراز نمودند و حضرت قطب المدار را حکم
فرمودند که بهندوستان رفته در امر حق سعی بکار بری چنانچه از آنحضرت صلی علیه وآله وسلم اجازت
حاصل کرده عازم هند گشتند و هدایت ارشاد خلق الله را فرموده مخلوق را رهنمونی نموده بر جهاز
سوار شدند روزی حضرت فضائل نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد میفرمودند که راکبان جهاز از
راه عناد و اعتساف سخنهای مخالفانه سر کردند حضرت از او شان ناخوش شدند و مشیت ایزدی
آن جهاز و رباب آمدن همه بحر فنا غرق شدند مگر حضرت مع یازده کس از آن گروه بر خاش چو بر تخته
باقی ماندند و بسی بر نیامد که آن باقی ماندگان هم راه فنا گرفتند حضرت قطب المدار را نا خدای حقیقی
با فضال خویش بر ساحل نجات رسانید عمارتی عالیشان از دور پدید آمد وقتیکه حضرت متصل وی
رسیدند مردی بزرگ صورت فرشته سیرت را بر درش ایستاده یافتند آن پیر مرد بسبقت سلام کرده
دران مکان رفیع الشان آنجناب را بهمراهی خود برد حضرت بآن مقام بزرگی را از نهایت جاه وحشم
بر تخت مرصع و مکلل زیب ساده یافتند و مؤدب قریبش رفتند آن بزرگ از کمال شفقت و عاطفت نزد
خود نشانیدند و طعامی پیش کرد آن طعام ملکوتی بود نه بهشتی بدست خود نوش کنانید لقمه که از حلق فرو رفت
احوال یک طبق از طبقات ارضی و سماوی بروی مکشوف میگشت الغرض از وش تا ثری بر حضرت منبر من
گردید و پس از آن آنجناب را لباس بهشتی پوشانیدند و فرمود انشاء الله تعالی ترا گاهی خواهش اکل و شرب
نخواهد شد و خرقه که داده ام کهنه و چرکین گاهی نخواهد گردید آن بزرگ حلقه ملائک عنصری بود ش

شد فرمود که العزیز شاید نصیر الدین طبع نازکت را ملول ساخته بپاس ادب خموش مانده
هیچ نگفت ساعتی نگذشته بود که نصیر الدین بحال خسته حاضر شد و کلماتیکه شایان شان
فقرا نباشد گفته بود ازان توبه کرد و معذرت خواست حضرت قطب المدار از سید ممدوح
گفته نعمتیکه دادے بود باو باز سپردند حضرت سیر و هدایت کرده در بلاد هند
تشریف آوردند و بیشمار مخلوق در حلقهٔ بیعت و ارادت درآمد حضرت قطب المدار اراده
اجمیر کرده در شهر رسیدند و بر کوکلا پہاڑی حضرت سید جمال الدین و سید احمد را در اعتکاف
نشانیده خود بدولت جانب کالپی عثمان عزیمت تعطف ساختند وقتیکه حضرت بکالپی نزول
اقبال و حلول اجلال فرمودند خبر فیاضی و کرامتش مشتهر گردید مخلوق جوق جوق بحصول مقاصد
و مآرب از هر اطراف و اکناف بخدمتش لشتافتند و نیز حضرت سید صدر الدین محمد الماس
از جونپور رسیده تعبیر خواب دریافت

حضرت سید صدر الدین محمد

الماس عالم و مدرس بودند در ابتدای اسلام بدهلی در تدریس میکوشیدند پدرش سید
رکن الدین ساکن جونپور گشت صاحب املاک و مسجد و خانقاه بود پسرش صدر الدین محمد
بعد از حصول کمال علم و وصال پدر بوراثت تعلیم و تعلم نشست آخر از دلش محبت صوفیه
دل بحصول علم باطن بست شبی در خواب دید مردے نورانی آمده هنگامه درس او درهم شکست
و در پیش او نشسته لب بلبش پیوست از راه نفس دمیدن آتش در سراپاو زود شعلات

آن کلاه سرش بسوخت و بدنش از آن آتش تمام فروغت هولناک از خواب بجست مخدومی
شاه کالو نام در جونپور معروف بخارق عادت بود بدیدنش رفت و در برابرش بنشست گفت مولانا
آنکه در خواب دیدی آتش ظلمت نفس در تو دمیده بادشاه فقیر را این عهد است در کالپی انتظار تو میکند
شیدا و از و قطب المدار شنیده بود بدیدنش عزم کالپی نمود تا بحضورش سید تغیری تمام بجونپور
دید ناگاه شاه برقع انداخت تا حاضران هم بسجده افتادند کل بجد قدمش نهاد و ارادت آورد
در وقت عهد بیعت قطب المدار گفت آنچه خوانده فراموش کن گفت بر حضرت معلوم است که
دانسته را ندانستن از تو انستن دانا بیرون است چنانکه دیده کشاده را ندیدن متعذر فرمود
که صورت کلمهٔ لا جاروب قلب کن و گرد و غبار معلومات همی روب چند روز چنان کرد معلومش
همه نامعلوم شد و ذوقی تمام یافت آنگاه بخلوتش طلبید و نفسی بر و دمید تجلیات فعالی بر و
تابیدن گرفت فرمود برو و ملازم خلوت باش در سه اربعین سلوکش تمام شد و در تجلی ذاتی عقلش
منجذب گشت از حجره بیرون آمد قطب المدار فرمود سید اکنون کلاه غفلت سوختیم و باتش عشق تمام
بدنت افروختیم و ترا از مذهب امام اعظم برآوردیم و بمذهب الهی آوردیم از قیود شریعت بیرون رو و
ساکن سرای اطلاق تو پس او را همراه خود بجونپور آورد و چون بکنتور رسید رفت همانجا گذاشت
برهنه در کوچه و بازار گشتی و با اطفال شهر بازی گشتی و خوارق بیشمار از و سر زدی و نذر بسیاری از عقد و
جنس آمدی همه صرف خدام و اطفال حضار و سازندگان بازار شدی بیست سال همبرین منوال
هنگامه نمود کرامت گرم داشت پس از ین خاکدان بر داشت شیخ محمد لاهوری عالم و حافظ
و دانشمند لاهور بود ذوق خداطلبی او را بمسافرت انداخت به نیت ادراک حج بصوب گجرات

شتافت قطب المدار دران ایام از حرمین آمده مرجع خواص و عوام شده بود چون او ملازمت نمود
شاه برقع بر کشود بسجود افتاده عاشق جمال او گشت هرچه داشت بنفقت گذاشت و در حلقهٔ صوفیهٔ شاه
نشست لیکن بمقتضای علم مدام بخاطرش میگذشت که نیت حج داشتم و طی مرحلهٔ چند دران راه قدم
نیز بر داشتم و فسخ نیت حج دوباره بر من ثابت شده بنابرین زودی مأذون بخدمت آنحضرت زود براه رفتن
از ملازمتش میشماریم روزی شاه بخلوت طلبید و گفت ترا علم بوسوسه انداخته و از راه جمعیت مسدود ساخته
مرا طوف نمای و از عهدهٔ ادای فرض برآی بفرموده عمل کرد و در وقت طواف آورد شاه را بصورت
کعبه یافت لاجرم بطواف سبعی شتافت و جمعی کثیر در ادای حج دید چون فارغ گردید باز در وسوسه
بود که آیا بدین صورت حج قبول باشد یا نه روز دیگر طلبید و دست بر رویش کشید فی الحال خود را
در حجاز دید و آواز از شاه شنید که همانجا باش تا ایام رسد لاجرم پنج ماه که توقف کرد و حج بجا آورد
بعد از فراغ خود را بملازمت شاه دید بیار رسید و بعد از هفت سال بمنصب خلافت رسید و همه
عمر در خدمت حضور بگذرانید و بعد از وصال او سیزده سال آستین از حیات فانی افشاند روزی
از شاه پرسید موحد کیست فرمود موحد و احد یکی است وقتی قطب المدار میگفت جمعی از اولیاء
اند درین راه کشته شده اند و از انجمله منصور بود شیخ محمد گفت در کدام مقام هلاک گشت فرمود در
مقامیکه معشوق را در جامهٔ خود یافت و آن جامه حجاب خود دیده بر درید شیخ فولاد از علمای
کالپی بود چون سلوکش اتمام شد از لباس شریعت بیرون آمد روزی گفت سر باطن من بمحبت
تو آراسته و ظاهر از شریعت کاسته حال من چه خواهد بود فرمود بحال خود باش که ترا زیان نمیکند
بعد از پیر هفت سال مجاورت روضهٔ او کرد پس رو بعالم آخرة آورد و در رکنپور مدفون شده

ودوم شیخ بهکاری المجذوب بهر دو مغلوب الحال بودند در قلعه قنوج آسوده اند و شیخ محمد که در
بداؤن فرود رفته شیخ الیاس در گجرات بشیوه تجارت مشغول بود واقالش بتقوی گذشتی بیکی از
صاحب دعوت اخلاص می ورزید در جلاس عوثی دید که بدان ملاقات خضر علیه السلام رو
مینماید با جازت صاحب دعوت خویش با تمام رسانید و بمقصود رسید خضر علیه السلام مطلوبش پرسید گفت
علمیکه بموسی علیه السلام آموختی خواهم که مرا آموزی فرمود من بی اجازت حق تعالی کاری نتوانم
کرد نومید شد خضر گفت اگر خواهی علم ظاهر ترا دهم قبول نکرد فرمود علم باطن به تعلیم متعذر است اول
علم درسی بدست آر پس عنقریب غوث الاعظم بگجرات می آید رجوع بوی کن تا چیزی حاصل کنی
که بخاطرت رسیده و علامات قطب المدار بوی گفت و کاسه شیر گرم از زنبیل بر آورد و گفت علم بهت
بنوش در روزی چند از وی آثار تحصیل کوش چنان کرد در مدرسه معلم شهر آورد و در دو سال به نیز
علم خواند و بر کتب فقه و کلام و حواشی داشت و عنقریب شیخ الاسلام ملک گشت بعد از آن به
پنج سال قطب المدار آمد از علامات دریافت که اوست اکثر بخدمتش آمدی با دل ترک و تجرید در
خود نمی دید چه رجوع دنیا و هجوم لوازم آن بر وی شیرین شده بود روزی شاه بوی گفت سخن بیاد آر و
این دنیا گذشتنی به احبا بگذار قبول کرد و بخانه رفته پشیمان گشت در راه آمد و شد بخدمت
قطب المدار فرو بست صباحی برخاست و سراپا خود را مبروص دید دانست از کجاست توبه کرد
در و بخدمت شتافت از رود آب دهن در کوزه جای انداخت و فرمود غسل کن به چنان کرد صحت یافت و اختیار
تجرید و تفرید نمود تمام ایامش عمری گذرانید سخت قوی حال و بلند مقام شد و بعد از پیر مرجع خاص و عام
گشت مدام خوارق عادات از و متواتر و متوالی سر زد کتابی در مناقب پیر خود نوشته بزبان عام

وفهم آن کار سلیمان در مکنپور بعد فوت شد میر صدر جهان سید حسینی است جدش از
ترمذ در تفرقهٔ قتل عام چنگیز خان بدهلی آمده بتدریس پرداخت پدرش نیز از علم ظاهر بهرهٔ کامل
داشت بجونپور رحل اقامت انداخت و معلمی سلطان ابراهیم شاه شرقی ساخت چون سلطان
بسلطنت رسید میر صدر جهان که مصاحب دبیرستان و خلیفهٔ او بود و از انواع فضایل
بخشی کامل داشت بوزارت مقرر گشت و تمام عمر بران مسند نشست در اول
حال اعتقاد و ارادت و نیت بیعت بمیر سید اشرف جهانگیر داشت فرمود نصیب تو
پیش یکی از نوادر این طائفه است و من مامورم که او را از عربستان بهندوستان کشم همدران
ایام سید رو بسفر حجاز نهاده و میر سید صدر جهان سالها در انتظار قدم قطب المدار بود و بعد از آنکه
از حج معاودت فرمود و بمیر سید صدر جهان مژدهٔ قدوم شاه مدار رساند او بجد تفتیش عریضه در کالپی
فرستاد و نوشته بود که برعایت سلطان ابراهیم در شهر بکیه قادر شاه است نمیتوانم رسید اگر حکم شود از
امارت و وزارت بگذرم و این راه بسر برم در جوابش حضرت شاه نوشت مرا برای تربیت
جماعتی بهندوستان فرستاده اند و طوماری داده اند که نام همه در دست خاطر جمع دار که در آن
صحیفه تو نیز مذکوری اکنون بحال خویش در جای خود باش نزدیک است که من خود آنجا
بیایم و ترا ارادت نمایم بنوید این مژده سید رحمة الله علیه هرچه از جنس زر مسکوک و قسمی مقطوع
در خزانه و خانه داشت در کار مستحقان کرد و متعلقان را صد هزار تنکه سیاه بخشید از آن پس قایم
عرایض میر صدر جهان بخدمت قطب المدار متواصل و متوالی می آید با سنی که در تذکرهٔ حضرت
شاه گذشت قطب المدار بجونپور رسید بسی عشقی که میر صدر جهان را از بر آمدن کالپی تا در آمدن

بسواد شهر جونپور خبر بود چون خادم شاه پیاده حاکم را کشت و پس از غوغا پیاده مشت زن را قصور است
سک یافتند اکثر اکابر شهر همراه حاکم به دیدن شاه شتافتند میر صدر جهان یکی از ایشان بود همه
مردم بیرون خلوت شاه صف بصف بسته نشسته و استاده بودند اشرف خان برادر سلطان
ابراهیم شرقی و اکابر سوای میر صدر جهان بارسال دعا طلب اجازت دخول نمودند خادمی آمد
و جواب آورد که درین گوشه جای چندین مردم نیست میر سید صدر جهان را دعا برسد و او تنها بیاید
دیگران انتظار برآمدن من برآرید چون میر که بر صفه که شاه بود برآمد فرمود همانجا بنشین که بوی
طعام و گوشت دماغ مرا ناخوش ساخت لیکن بوی محبتی که از دل تو می آید بران رواج جبه غالبست
پس پرده برقع برافراخت میر صدر جهان خود را بسجده انداخت چون سر برداشت و نظرش
بر چهره شاه افتاد باز سر بسجده نهاد شاه رخساره بوسید و گفت سید سر بردار که امروز حال موسی
یافتی وقتیکه تجلی بر کلیم الله علیه السلام شد روح من با او دران مقام حاضر بود و کلام الهی میشنود
حالتیکه دران حال بر موسی صلوات الله علیه مشاهده شد ظل آن حالت در روح تو دیده شد سید
بگریه افتاد و فرمود قطرات اشک تو همه درخشنده اند برو که نعمت ها ترا که آماده کرده ایم او موقوف
بوقت داشته اکنون مردم که انتظار می کشند همه را از هیبت و تعظیم جلوس فرمای تا من آیم
میر صدر جهان پیش اشرف خان آمده از آنچه شنید هیچ نگفت و فرمود تا متصل بسانند پایهای
اشرف خان سایه بانها رسکار میر صدر جهانی برپا کرده فرش گسترده آمدند پس قطب المدار
بیرون آمده بر کرسی که آراسته بود بنشست و تعظیم میر صدر جهان و اشرف خان و غیره از دور بریست
و تعظیم نشستند از صد هزار آدمی بیش بود شاه برقع برافگند جمله بسجود افتادند چون سر برداشتند

برقع فرو هشته بود پس وی بمردم آورد و آغاز حکایتی از دیدها خود کرد چون با تمام رسانید دران
ضمن جواب مطالب و مقاصد جمیع اکابر و اهالی گفته شده بود بر چنین خارق عادتی نادر جمله
یکبار فریفته شدند و شیفته ارادت و خدمت شاه گشتند روز دیگر میر عبد رحمان مرید شد و رای اسپ
و پیل و آنچه دستگاه متعلقانش بود و هر چه داشت بفقرا گذاشت و خواست که ترک کند گفت
در کار بندهای خدا باش تا خدای تعالی در کار تو باشد آنچه یاران ترا در رسیده و کلیم میدهند
در دولت پرسند و دیهیم می انند متواصل در جونپور بخدمت شاه بود و در مکنپور هر ماه یکبار شدی
و سه روز ماندی چون شاه رحمة الله علیه رحلت کرد ناس بآیین طریقه در زیارتش میداشت
بعد از وسه سال بوصال حضرت پیر خود رسید و در زیر قدمش آرمید انتهی بالآخر رهبون اعلم
که حضرت در کالپی تشریف داشتند روزی قادر شاه بن محمود شاه که از نبایر فیروز شاه بهنا
بود اراده حاضر شدن بخدمتش در سر میداشت مرشدش بوجهی منع میکرد که نفعم آنچه که در راه نظر
شاه ست از انجا رفتن در نظرش کمتر خواهد شد باری بوقت نصف النهار موقع یافته حاضر گردید
عماد الملک پادشاه قوم حبش که بر در حجره اقدس حاضر بود حاکم را از اندرون رفتن ممانعت کرد
و گفت اکنون وقت نیست بهین آفتاب از حدت بر جلال است و وقت زوال زین
وقت باز شوی حالا باینجناب بار نیست حاکم بهتک شان شاهی سگالیده بهم بر آمد و فرش خیمه را
قریب بحجره رسانید و خواست که سر بالا کرده بنگرد دیوار حجره بلند شد هنگامی را گفت فیلی که بسیار
طویل القامت ست حاضر کن چنانچه فیلی طلبیده بروی سوار شده نگریست باز دیوار حجره بلند
یافت در انوقت خشمگین و نامراد واپس شده بحضرت اقدس خبری رسانید که بهار الحکومت ما نباشد

حضرت عبور دریای جمن فرموده قیام کرد بمکافات این بی‌ادبی قادر شاه بقهر الٰهی مقهور شد
و همه جسمش پر آبله گردید هر چند حکما حاذق سرگرم معالجه گردیدند مگر سود مند نمی‌شد شیخ سراج از انجام
کار عاجز شده تدبیر ها میکرد آخرش ناتمام مسافت ناچار از زبان خود لیسیدن آغاز کرد مگر این
هم کارگر نشد حتی که احوال امداد شیخ سراج بآنحضرت منکشف گشت بر زبان قضا ترجمان
گذشت که سراج چرا نسوخت بمجرد ارشاد این کلمه حالت شیخ دگرگون گردید و در تمام
بدن وی آتش سوزش مشتعل شد شیخ از سر تا پا بسوخت و از حاضرین وقت وصیتی کرد
که نعشم را بلا غسل دفن کنید و باز بآن صعوبت مبتلا شده فدای قادر شاه شد و متکفلان
امور تجهیز و تکفین بوجه لاعلمی منوی خاطر شیخ و وصیتش را خلاف طریق شرع شریف
فهمیده باهم مشورت ها میکردند که حالا چه کرده شود که کسی از ان میان نکته دانی را بکار برد
و گفت اول بر انگشت خنصر که او نیز جزو بدن ست چند قطرات آب انداخته امتحان کنید
و همینکه بر وی آب انداختند مثل خاکستر آب گداخت بآن وقت منشار شیخ بر همها ظاهر
گشت پس بلا غسل دفن نموده شد و مملکت قادر شاه تزلزل آمد این واقعه در تاریخ هند
مندرج است یا بصر بان بارگاه الوهیت نتیجهٔ بی‌ادبی همین ست که بظهور آمد معاذ الله من قبل الک

پروانه از ان سوخت که با شمع در افتاد	با سوختگان هر که در افتاد بر افتاد

حضرت قطب المدار از انجا متوجه جونپور شدند و اقع کالپی چونکه بوجه شهرت گوش گزار
سلطان ابراهیم شرقی شده بود پیشوائی کرده بکمال عجز و انکسار مع اراکین سلطنت قدمبوسی
حاصل نمود و بدار الامارت خود آورده از نعمت بیعت مع اعیان سلطنت سرفراز شد

حضرت قاضی شهاب الدین ملک العلما بر بحث و اعتراض آماده شده خصومتی از آنجناب اختیار نمود و بدربار سلطان مذکور خبرهای دور از کار رسانید مگر باوجود تفتیش که سلطان میکرد اصلا درین معامله بدو ملتفت نشد وقتیکه کرامات باهرات که از آنجناب هر روز میشد ندید بخاطر خود منفعل گردید و بغرض سلسله جنبانی دو سوال نوشته بخدمتش ارسال داشت در جوابش حضرت قطب المدار مکتوبی ارقام فرمودند مکتوب شریف برادرم قاضی شهاب الدین شمس عمر دولت آبادی بداند که کتابت او بسید المرسلین سید طاهر ادام سیادته و نظام الدین برین درویش رسانید معلوم گشت که در کتابت آن برادر چنین باز دیده بود که از بیشتر مردمان چنان تسامع میشود که سید مذکور را بخصوص ملاقات آن حضرت میسر می آید تنها سعادت این معنی رو مینماید و هیچ یکی مرد دیگرے را آن در بسته نمی کشاید چگونه بود - دیگر آن که العلماء ورثة الانبیاء همین علم ست که ما تحصیل کردیم یا آن علم علی دیگر ست این دو سوال را حل فرمایند آے برادر عوام را دانستن اسرار خواص الوهیت بس مشکل ست که بندگان را در اسرار شاهان بار نیست بدانکه گوشه نشینان خانقاه عدم که مرواند و بمرکب نفخت فیه من روحی شهسوار اند و در مقام قریب اند و از سایه حدوث خویش دور اند جبرئیل را بر کابداری نمی گیرند - و میکائیل را بغاشیه برداری نمی پزیرند الشان بیک تگ از هر دو عالم بیرون می آیند و بصحرای الوهیت و بعالم لامکان و نامحدود و نامتناهی جولان میدهند لیس عند الله صباح ولا مساء مقام شان بعالم یمحو الله ما یشاء و یثبت محو در محو اند بی نام و بی نشان از جمله خلائق حق تعالی ایشان را غیرتیکه با این قوم است از نظر مردمان محفوظ و مستور میدارد له مقالید السموات و الارض این درویش در بسته

بر وی بگشاید که مامور بامر الله تعالی است وَاللهُ غَالِبٌ عَلٰى أَمْرِهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
و خویشتن را بکسوت بشری بر وی بنماید که بدان مامور است چون همین آن برادر را معلوم گشت دیگر آنکه
العلماء ورثة الانبياء که پرسیده نیز مستمع باش ببین از آنکه از گنج خانه عدم بسوی منزل وجود یخرج
من بین الصلب والترائب در باز نمود آن مقبولان حضرت ازل را بر روز میثاق ندا بر آمد الست
بربکم جلیل الجبار بی حروف و اصوات گفت هنوز آن را فراموش نکرده اند همان حالت در ایشان
متاثر است و در مقام ایشان نه ماضی نه مستقبل است و آنچه در کتب ازل و ابد است بدان واقف
اند این علم میراث انبیاء راست ای برادر همچنین ورثة الانبیاء باید که مر ایشان راست و از جمله مواهب
الهی و اسرار عالم نامتناهی است و از همه مخلوقات پوشیده کان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمها
الا العلماء بالله و آنچه در لوح مکنون است معاینه و مشاهده در نظر ایشان است و از عالم
کن تا دخول بهشت و دوزخ آنچه که بود و هست و خواهد بود میدانند و احوال فردای قیامت
جزو کل میدانند وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ و هرگاه که مردمان در روز بعث با یکدیگر
آمیخته پدید آیند ایشان مخلصان را از مجرمان علیحده گردانند تا سعید از شقی شناخته شوند و از بهر ظهور
فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ایشان اند و در عالم خدایگان محیط و ایشان را میرسد که العلماء
ورثة الانبیاء خوانند و مردمانیکه بعلم ظاهر مغرور اند و باندک زهد مشهور اند و باندک سکر مسکور چه توان کرد
فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ و علمیکه آن برادر راست بواسطه آن بر سر این سر توان رسید اگر درین
سطور نوشته آید علماء ظاهر که طاقت شنیدن حقیقت همین ندارند زیر و زبر گردند حقیقت این معنی
شریعت را مغلوب کنند و لیکن بسیار مستهلک که درین راه کشته شدند بمطلوب و مقصود نرسیدند و در مقام
العلماء ورثة الانبیاء نبودند علم بانواع است اگر مختصری درین راه بیان کنم دراز گردد و عالمانیکه در
مقام العلماء ورثة الانبیاء بودند علمیکه از معرفت عز اسمه حاصل آید کما حقه دانستند و کسانیکه بتحصیل علم

ظاہر مشغول شدند و عمر بسر بردند آخر الامر العلم حجاب الاکبر دیدند معرفت حق درین علم ظاہر دور دراز ست از آموختگی خلق را حاصل نباید و علمیکہ آن برادر راست با رنج بسیار و کد بشمار حاصل آید و درین ورثہ کسب و رنج و کد نیست ہر کرا درین مقام جاست از عرش تا ثری از ریاست بہشت بخشان و دوزخ آشامان درگاہ اند از صلب پدر و رحم مادر میراث یافتند و عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْۢبِـُٔوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ در مقام مناجات موسیٰ علیہ السلام ایشان حاضر بودند و نود ہزار کلام کہ در مقام قرب قاب قوسین او ادنیٰ کہ حق تعالیٰ در شب معراج با محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت چون نود ہزار کلام ایشان طلبیدند از محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم شنیدند و اہل مصافحہ گردیدند و در حیات و ممات ایشان عام بودند و کل را در یافتند چون آن سلطان لولاک لما خلقت الافلاک و اظہرت الربوبیت مقام و منزلت ایشان بس بلند دید برین مسکینان نواخت و از خداے تعالیٰ دعا خواست اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِیْ مِسْكِیْنًا وَّاَمِتْنِیْ مِسْكِیْنًا وَّاحْشُرْنِیْ فِیْ زُمْرَةِ الْمَسَاكِیْنِ بِرَحْمَتِكَ یَآ اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ. بمعائنہ جواب بدر بار جہان مدار حضرت حاضر شدہ بحلقہ ارادت درآمد و از نعمت خلافت ہم مفتخر گردید حضرت قطب المدار در انجا چندے مقام فرمودہ مع رفیقان جانباز سیر نمودہ عنان عزیمت بجانب کنتور راجع فرمودند و در مسجد قصبہ قیام درزیدند حضرت قاضی محمود در حلقہ بیعت داخل شدند مشرف بخلافت شدند المختصر حضرت قطب المدار در گھاٹم پور قدم رنجہ فرمودند والی آنجا لاولد بود از آنحضرت ملتجی شدہ چنانچہ از دعای والاش دو فرزند ارجمند تولد شدند ہنوز نسلش بآن قصبہ موجود است الغرض بدین منوال سیر گلشن ہستی نمودہ وہدایت فرمودہ در بلدہ سورت بمیر فتند کہ سر راہ چند اعمی بہ نظر سوال نشستہ بودند حسب عادت از نہا ہم سال شدند حضرت شاہ جلال ادشان رحم خوردہ بقیہ آب طہارت خود شخصی را از ہمراہیان مرحمت کردند تا بچشمانش مماس و ملاقی شود چنانچہ بسبب برکت توجہ

معرفت بالفاظ زبان / معلوم رب

ملاقات روحوں

از افتخار ... [illegible]

... کا حصہ ...

الحظوظ ... [illegible]

... [illegible]

... ابن ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

حضرت همگی بهنا شدند غرض که در تلقین و ارشاد خلق الله سعی مبذول فرموده عازم بیت الله شریف شدند و بحج الآخر کوشیدند و بعد فراغ حج مراجعت بملک هند فرموده متوجه بار آخی مکنپور گردیدند بآن مقام که اشاره رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شده بود در انجا تالابی دیدند و صدای یا عزیز شنیدند از قدرت حق معاً تالاب خشک شده و آوازش بند گردید حسب دستور رفقایش در انجا هم حجره و کلوخی تیار کردند سبحان الله قادر بیچون و بیچگون از تفضلات بغایات خود آن پاک زمین را بسبب ورود با عزاز وجود منبع الجود آنجناب چنان عزتی بخشید که ذره ذره اش پر نور آفتاب عالمتاب شرف دارد ابیات

تا شرف شد مکنپور از قدوم آنجناب
ذرهٔ خاکش شرف دارد بنور آفتاب

چون نباشد واجب التعظیم آن قدس زمین
زانکه جان دو جهان کرده فدا آن عجاب

مرقدش فیض مجسم قبه اش نور جسیم
حضرتش خیر المربع عتبه اش حسن المآب

معنی نور علی نور بباطن گنبدش
مصرعه باش زبیت الله گشته انتخاب

رخنهای پنجره بنگر که هر آئینه آن
عینک نور خدا بینی است نزد نکته یاب

تاب مه در حضرتش تابلی زمین افتاده
مهر پیش ذره اش نارد بتاب خود حجاب

تا مشام زائرانش را نماید تر دماغ
مشک بیزی میکند در حضرتش عطر و گلاب

نافع هر نامرادی رافع حاجات خلق
دافع رنج و ملامت شافع روز حساب

ذکر حق در حلقهٔ زمرش بدینسان اهل ست
رحم چون در نقطهٔ رحمت تابجین در آفتاب

چشم تحسین ار کسی بود از زین خون خوردم
ای زهی نعیم اگر افتد قبول آفتاب

ای مجسم صورت فیضان فضل کردگار
وی محیط غوث الحاج اهل اضطراب

مزرع خشک دو عالم در نمی سیراب شد
ابر دریا بار فیضان تو روز فتحیاب

کیست در عالم که او ممنون احسان تو نیست
کیست کز فیضان عام تو نگشته بهره یاب

و مخفی عبارت از پنهان [illegible] — وزن قامت [illegible] است — نقد [illegible] — مظهر سعادت [illegible] — مخفی [illegible] — ام الدعا ای [illegible] — عرق قدس [illegible] — [illegible] مسئول — [illegible] — علم [illegible] — مخصوص کردن

غرض که ازان زمانه دران وادی صورت آبادی پیدا شد ـ

گر همه دشت است گلشن می شود	اولیا را هر کجا مسکن بود

حق سبحانه تعالیٰ را کرمیکه باین قوم است او خوب میداند وعطوفتیکه برایشان مبذول میدارد کسی را ازان
آگهی نه روزی حضرت قطب المدار از محمد لیسین که از ارادتمندان ارجمند بود آب طلبید شاه لیسین موصوف
هرچند جستجو بهم رسانید مگر آب دستیاب نگردید خدای تعالیٰ اضطرارش پسند نمود چون خاطرش که یکی از
بندگان خاص بود چشمهٔ فیض در سواد مکنپور از دریای رحمت بی پایان خویش جاری فرمود و هنوز
بلفظ لیسین نامیست وقتیکه آوازهٔ فیاضی و کرم حضرت قطب المدار بگوش اهل عالم رسید کثرت مردمان
وضیع و شریف بر آستانهٔ شان گردید و جهانی ذخیره اندوز سعادت و مکرمتش شده کامران گشت
دران نزدیکی حضرت قاضی مطهر هم بغرض مباحثه بخدمتش حاضر شدند و بحثی پیش کرد آخر باعتراض خود نادم بوده
در حلقهٔ خاصان در آمد ذکرش آینده ارقام کرده خواهد شد انشاء الله تعالیٰ غرض که دران اوان عز الملک
سلطان ابراهیم شرقی بنابر طلب حضرت مع تحف و تحائف از جونپور وارد شد حضرت قطب المدار
بنظر ایفاء وعده که از اهالیان جونپور کرده بودند حضرت سید ابوتراب فنصور خلیفه و جانشین خود را بر
جادهٔ افاده گذاشته عزم جونپور کرده رونق بخش لکهنو گشتند شهره آمد و الا عالمگیر شد حضرت شیخ مینا بخدمت
اقدس حاضر گردیدند و مشمول عواطف حضرت بوده سعادت اندوختند روزی حضرت قطب المدار
بحالت انبساط ارشاد فرمود که شیخ مینا استحقاقی دارد که صاحب ولایت اینجا کرده شود چنانچه بعده بسر
که از اهل حوائج بدربار والا حاضر شدند حکم دادند که بهمراهی قاضی شهاب الدین پرکاله آتش رفته فائز بمرام
شوید چنانچه بمعرفت حضرت قاضی شهاب الدین چار نمازی نزد شیخ مینا فرستادند و حاجتمندان را همراه
وی کردند وقتیکه شیخ ازین نعمت خود را مفتخر دید آن مصلی را بر سر نهاده در حق اهل غرض از خدای تعالیٰ
دعای خواست که الٰهی به برکت مصلیٰ شریف حاجات این درماندگان بر آر حق تعالیٰ دعایش

[illegible]

خود به بندی و بر لوح محفوظ معاینه کنی ایشان را بجبر بیجا آوری حکم چاره نبود بر لوح نظر انداختند پس وی صاحب اولاد
بودن خویش معه هر دو برادر نوشته دیدند آخر ازین تقدیر چاره ندیدند و خموش برخاسته بحجره که جای عبادت
ایشان بود تشریف آوردند و به برادران خویش ازین حالت اطلاعی فرستادند وقتیکه این خبر بحضرت خواجه
فقصور قدس سره رسید فرمود که ارشاد جد مجد ما صحیح و درست ست درین امر عذری نباید کرد پس وقتیکه ماتم
عقد ایشان قریب گردید ارشاد شد که ای لخت جگران ولادت بر دو نوع ست یکی صلبی دیگر ارشادی ارشادی که
از مادر و پدر تعلق ندارد و صلبی ظاهر ست چونکه این عالم را عالم خلق مینامند پس هر که بعالم ظهور آمده لباس
ظاهری پوشیده است روزی ترک اینجامه خواهد کرد از مشیت ایزدی کسی را چاره نیست و آنچه نوشته
تقدیر ست خواهد شد ای ارجمندان شما را بخدای سپارم و کتاب الله و سنت رسول الله بشما میگذارم
که همی کافی و وافی ست و دعا کرد اللهم ارحم علی محمد ن الارغون و ابا تراب الفقصور و
ابوالحسن الطیفور و اولادهم و کشف بباب المعرفت والحقیقت وعرج بمقام المنتهی الولایت
ای سعادتمندان شما را در فرزندی گرفته ایم و جانشین خویش گردانیده ایم و از نسل شما بقای عقب ماست
زیرا چه اولاد برادر عین اولاد خویش ست و جانشین مطلق هم در طریقت همون حکم دارد بفضله تعالی شما را
ازین هر دو امر حاصل ست پس در حین حیات خویش در قصبه جهتهرا که سادات آنجا از سادات عظام بودند
عقد ایشان کرده شد چنانچه اولاد و امجاد ایشان در قصبه بکلینپور تا الآن موجود ست و اولیای جلیل القدر
در نسل ایشان بعالم ظهور رسانیدند که فیض بی پایان شان نهایتی ندارد و تفصیلش درین مختصر گنجایی ندارد و ایشان
و اولاد ایشان توجه بملک و معاش گاهی نکردند حتی که بتعمیر عمارات هم امرای دیار و امصار اجازتها
خواستند که برای سکونت خادمان و الامکانات ساخته شود از ایشان کسی منظور نداشت بعضی کسان
درین معامله اصراری بلیغ کردند ناچار برای تعمیر حجره ها حکم داده شد چنانچه وقتاً فوقتاً تعمیر عمارات قصبه
همون قطعه ساخته شد و بعض سلاطین خواستند که بنای عمارات عالیشان با زیب و تزئین اندازند

ودر آبادی قصبه کوشیدند تا که دروی شهریت پیدا گردد و خانقاه هم بمکانات عالی بنا کرده شود مخالفت
نموده شد باز مانده ونچه دوازده مواضع از جانب سلاطین برای مصارف خانقاه و مدرسه و لنگر خانه
و مسجد عالمگیری بودند وی هم بعملداری سرکار انگریزی ضبط گشتند بالعوض آن برای مدد معاش صاحبزادگان
آمدنی سایر گونانک که در میله بسنت و میله عرس که حق سرکار قرار یافته برای مصارف جاروب و چراغ
درگاه والاجاه مرحمت شد و به نگارش موجود ست و نقل بعضی فرامین که دستیاب گردیده ثبت رساله هذا
کرده می آید و انچه از نذور و تحف تحایف از امرا و غربا بخدمت ایشان میرسید در مصارف خود می آوردند
و در کنج عافیت نشسته معروف بیاد حق می ماندند و از صحبت امرا اهم اجتناب میداشتند ایشان از اولاد
و خلفای خویش وصیت باکرده بودند که بر در سلطان مروید و بر گنج قارون گردید به خویش مسکین چنانچه بسیاری از ان تا آخر عمر
عمر بسر برده و از فیض بی پایان خویش مخلوق را مالا مال نموده و خلفای نیک صفات را گذاشته
واصل بحق گشتند روزی حضرت قدس سره خلفای نیک صفات را پیش خود طلبیده و وصایا نموده جابجا
برای هدایت خلق الله مامور فرمودند و صاحبزادگان را حکم حاضری آستانه دادند و برای جلوس آستانه شاه
فرمودند وصیت میکنم جمیع مریدین و خلفای خویش را که این عزیزانم را در فرزندی گرفته ام و جانشین و
خلیفه مطلق ساخته ام پس هر که از من توسل داشته باشد بروی لازم است که بجای من ایشان را تصور
نماید و هر کسی را که راه حق طلب کردن باشد بایشان رجوع آرد و حق تعالی هر یکی را بمرام خواهد رسانید انتهی
بل راے یکی از قوم هنود بود در موضع کروا متصل دیوهه از مضافات قنوج سکونت میداشت
و مفرح الحال بود مگر بوجه لاولد بودن خار کوفت لاولدی در خاطرش می خلید چون صیت فیض و
کرم حضرت قطب المدار بگوشش رسید و از ان کسان که فایز بمرام شده بودند ملاقی شد در نهاد وی شوق و
اشتیاقی پیدا گشت و همه ثروت خویش را ایثار کرده مع زوجه خود بحضرت مکنپور رسید و خود بحضرت اقدس
حاضر شده متمنی اولاد گشت چنانچه همین دعاے حضرت ال راے تولد شد مگر به تخلیق عجیب

یعنی محض مضغه گوشت بود۔ رانی مذکور حسرت خورده اول قصد دفن کرد مگر زوجه اش که عقیله بود گفت که
مضغه را بحضورش ببر و بگو که از شومی طالعم بجای فرزند این تولد شده است وی همچنان کرد و بحضرت عرض کرد
بر بی نصیبی خویش گریه و بکا آغاز نهاد چون حضرت بآن مضغه نگریستند وے در بارچه که غلطیده بود بخشش آمده
بگریه در آمد و دست و پا زدن آغاز کرد حضرت متبسم شده فرمودند اے رای این گرچه پیست حق تعالی ترا فرزند
عطا فرموده بگیر و ببر و انشاء الله تعالی بقای نسل تو ازین کودک خواهد گردید مگر تا دوازده پشت تو از خبر کی
دیگرے نخواهد شد چنانچه همون شد

پس رای مذکور چون بآن واحد این مضغه را بصورت فرزند خوبصورت یافت فی البدیهه این کبت
معروض داشت کبت آپ کو تار لیو جین مان تھہر اتھہر اکر آپ دکھائیو بی بی بہور[1] کو ڈھانک لیو
اور رانے مال کو تیر و بالیو اندھرن آنکھین کو رحن کا یا ز جین سکھ سینت پالیو جھمت گار کے
طالع بڑی دو جگ مان شاہمدار کہا یو۔ وہ کمال بشاشت وے را در برگرفته بخانه خود برد و در آغوش
مادرش بداد۔ و گفت ای زن نیک اختر اگر بر فا قسمها ذن میخواهی خلاف من نکنی یعنی معبود حضرت
قطب المدار حق است که لطرفة العین چنین نعمت بداد پس شکریه آن بر من واجب ست چنانچه بر دست
مبارک مشرف باسلام شد و زن خود را نیز مسلمان کرد و آن پسر را مراد ف نام خویش آل را ے نام نهاد
وی یکی از کبیشران زمانه گردید و درین خاندان در فن کبیشری یکتای وقت خویش بوده است مگر خر توصیف و
تعریف حضرت آقا نامدار خویش منقبت دیگری نه سرائید و اکثر حکایات از اوشان معروف ست

[1] تلمیحیت جا بی بی بهور یکے از مجاذیب روزگار بود برهنه میگشت مردمان از وے می گفتند اے بی بی بهور
پرده چرا نمیکنی میگفت پرده از که کنم این مردمان نیند چنیکه حضرت در هند قدم نهادند وے چادر گرفته پرده ساخت
باز مردمان استفسار کردند اے بی بی چه ضرورت افتاد که پرده نمودے میگفت مردے آمده از وے
حجاب دامنگیر شده میگفتند کدام مرد آمده است۔ میفرمود حضرت سید بدیع الدین قطب المدار مے آیند۔
مزارش در دیوه ضلع کانپور است۔ رانے مال یکے از عقیمه بود ببرکت دعاے گرامی صاحب ولد شد چنان
بل رائے اینگونه نصر فاتش بسیار بچشم خود معائنه میکر دیس ایمائے در کبت خویش نموده ۱۲۔

جز حاضری آستانه جای دیگر مقر نداشته چنانچه در نسل بال رای الی الان حشمت رای و نعمت رای
موجود اند۔ روزے مداری رائے بجناب قطب المدار عرض کرد که دوازده پشت گردیده حالا چه قطع
نسل خواهد شد که هنوز اولادم نیست این عرض داشت بحضرت اقدس مقبول افتاد و سه پسر و دو دختر
تولد شدند و الی الان موجود اند انتهی بالآخر حضرت قطب المدار چند روز بمکنپور به هدایت و ارشاد
خلق الله کوشیده و خلفای نیک صفات خود را هدایت و وصایه فرموده جابجا برائے هدایت
مخلوق مامور فرمودند دران قرب سفر ملک بقا پیش آمد صاحبزادگان موصوف را طلبیده
درونهای صافی او شان را گوناگون حقایق معرفت که بران وقت موقوف بود مملو گردانیده
برهنمای طالبان حق ارشاد فرموده بخوشدلی و فارغ البالی در سنه هشت صد سی و هشت بماه
جمادی الاول (ساکن بهشت) گشتند۔

فصل پنجم در ذکر حضرت سلطان المشائخ سید ابو محمد ارغون قدس الله سره العزیز

اسم گرامی سید ابو محمد لقب خواجه ارغون خلیفه و جانشین حضرت سید بدیع الدین از اکابر زمانه
بود نام والد ماجدش سید عبد الله الخ فتح الله علیه ابواب فضله در کمال علم ظاهر و باطن
فروغ سید اشت و بفضائل دینی و دنیوی متصف شد و از جلائل نعم آلهی آنکه از بدو شعور اتفاق
سعادت اندوزی بملازمت جد بزرگوار خود اعنی حضرت قطب المدار قدس سره افتاد و شرف
اختصاص اندوخت و بافضال مفضل حقیقی روشنی دل و سعادت جاوید روزی شد چون ستاره بخت
بلندی سید معلی باوج کمال رسید به پایه هاے بلند سرفرازی یافت و بخرقه خلافت عز امتیاز یافته
یکی از اولیای اجله روزگار شد خوارق عادات و تصرفات باهر آتش درج صحائف ست و کرامات و
تفضلات و فیضان عامش پایانے ندارد و کمال عنایت حق سبحانه تعالی بر حال وے
بود میگویند که سید قدس سره روزے بمقامی تلاوت قرآن مجید همیکرد در حالتے بود در آمد
طائرانیکه بر هوا اسپرده بودند قرائتش شنیده و در کمال ذوق مدهوش افتادند و جانوران و حاضران

دیگر ہم چنین حالت میداشتند که شاه ابوحامد اصفهانی از در درآمدند از مجلس دیده متحیر گردید چون
نظر حضرت ممدوح بروی افتاد شور و فغان از نهادش برخاست و مستی و بیباکیش از حد در گذشته
حالت غشی بروی مستولی شد وقتیکه حضرت از قرارت فراغ یافت و تنش بگرفت و فرمود ای شیخ
چرا از حد در گذشتی حامد قدس سره بهوش آمده بپایش در افتاد حضرت ممدوح در کتف خلعت
گرفته بانواع سعادت مشرف فرمود پیوسته تصرفات بسیار از آنجناب بوقوع می آمد و اہل حوائج
از ذات گرامیش مستفید و کامران میشدند از آن یگانه روزگار سلسله جاریست و آن گروه بلقب خادمان
نامیست یعنی هر که بآن سلسله توسل جست بلقب خادمان نامیده شد و در زمره فقرا گرده‌ہیست
از وی ملقب به ازعونی که به تجرید و تفرید مخصوص اند. انتهی پس بعد از وفات حضرت قطب المدار
حضرات خواجگان از مریدان و خلفای خویش بعضے از ارجمندان در ممالک هندوستان به قریات
و قصبات و شهرات مامور کردند تا خلق را از او شان نفعی برسد و حیات و ممات ایشان بخیر بگذرد
پس این انتظام را بدین طریق نظم داده و علاوه او شان چند کسان را بمنصبے مفتخر نموده حکم دور زدن داد
که متواتر خبرگیران حال شان باشند چنانچه زمانه بدین منوال بسر شد و نتیجه سعی ایشان ترقی پذیرفت
آخر نوبت به این رسید که به اکثر مقام و بیشتر دیہات از صحبت ساکنان دہہ و عدم حصول علم و بلا
صحبت نفیس ایشان ہم ہمشابه ساکنان دہہ گشتند جز لقب فقرا باقی نماند و آنچه که معافی اراضی و وثائق
که از جانب حکام والاشان و امرای عالی دودمان بنام حضرت قدس سره یا بنام خلفا یا مریدان وی
قدس سره بود به تفویض ایشان ماند چنانچه دوام بلا عذر حاضر آستانه اقدس شده شریک عرس شریف
میشدند و نذور و فتوح پیشکش ایشان میکردند حالا ہم از آن اثری و نامی باقیست از ہمه انقلابات
از نیرنگی زمانه است چون از انقلاب زمانه حالت ایشان دگرگون گردید پس اکثری بطریق
گذشته ہدف ملام گشتند وقتیکه از او شان استفسار نموده شود که کدام ہستید میگویند که مداریه ایم حاصل آنکه
جز نام چیزی نیست و بعضی گدا و بوزنه بازی و خرس بازی را معاش خود قرار داده نام خود مداریه نهاده
اند از او شان چه سر و کار اکثر عوام این ناپاکان مباک را دیده بر خاندان عالیه حرفها زنند و دلعله

ضلالت درافتند معاذ الله من ذلک خاندان عالیه مثل دریا پاک وصاف ست ازنامردگی
اوشان چه قباحت چنانچه از کت دریا تیره نشود وخس وخاشاک آبروئش نبرد وچونکه درین مقام ذکر
بعضی از بزرگان گروه خاومان کردن مقصود فقیر ست پس ذکر اوشان کرده می آید المختصر حضرت سید
ابو محمد ارغون قدس سره خلفا و جانشین خویش را وصیتها فرموده ازین جهان رحلت فرموده که بیست
قبه انور در مکینور عرس شریف ششم جمادی الثانی میشود

قطعه تاریخ وفات

قبله دین خواجه ارغون	حجة العارفین واسوه دین
حامی دین وماحی بدعت	متکی ارکیه متلقین
چون به ششم جمادی الثانی	عزم فرمود سوی خلد برین
سال نقلش شد از سر الهام	شد بدار النعیم قدوه دین

شجره — بسم الله الرحمن الرحیم — اویسیه

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام
على سيد الاولين والاخرين امام الانبياء والمرسلين شفيع المذنبين احمد مجتبى محمد
مصطفى وعلى اله واصحابه اهل الصفا والوفا اولياء امته **اما بعد** فهذه الشجرة العالية
الطبقاتية الهادية كشجرة طيبة اصلها ثابتة وفرعها فى السماء لما سألنى السعيد الارشد
محمد امير حسن مد عمره شجرة شيوخنا قدس الله اسرارهم بظنه بى انى اعلم بها وما كنت
هكذا نقلت ما قال امام هذه الطريقة الوثيقة الانيقة اذا سألوه شجرة اشياخه انها هي
بدعة فقالوا نحن لانسئل الا لحصول البركة وتيمنا لنزول الرحمة الله علينا به وما كان ذلك
الا لهفوط اشواقهم واخلاصهم فقال لهم اكتبوا اسمكم ثم اسمي ثم اسم محمد رسول الله صلى الله
عليه وسلم فذلك احتبري نفسي وقلمي على كتاب هذه الشجرة المباركة الميمونة خالصة
لوجه الله وما توفيقي الا بالله واخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمين ٥

الٰہنا بحقِ فقرِ احمدِ مختار — بسترِ صاحبِ کونین شاہ قطب مدار
باحترامِ جنابِ شہِ بدیع الدین — کہ شد بدہر ملقب باسم قطب مدار
بزہدِ حضرتِ ذوالنون کہ خاک مدفن اوست — جلائی مردمکِ دیدہ اولی الابصار
بخلقِ عام خلیق جہانیان محمود — کہ بود حامدِ حق بالعشی والابکار
بعزِ شاہ پیارے کہ بود تادمِ زیست — بعزتِ تو عزیزِ دلِ صغار و کبار
بحرمتِ شہِ شاہن کہ بود باالکشا — باوجِ معرفہ شاہین ہمتش بشکار
بحقِ حضرتِ بہمن کہ ہم دنیا را — بنودہ بضمیرِ منیرِ او زنہار
بآنکہ بود زہم اسمِ شہِ محمود — مکرمِ عرفا نیرِ سپہرِ وقار
بہمین حضرتِ معروفِ عارفِ کامل — بقدرِ حضرتِ عبد الجلیل ذو المقدار
بفیضِ فیضرسانی شاہ فیض اللہ — بصدقِ شاہ حیاتے نوید الابرار
بزہدِ شاہ پیاری کہ از قیامِ شبے — بیافت رتبہ مستغفرین بالاسحار
بزہدِ حضرتِ عبد الجلیل بحرِ علوم — کہ در مجاہدہ معروف بود لیل و نہار
بورعِ حضرتِ مولانا شاہ نجم الدین — بہ سماء ورع نیرِ سپہرِ وقار
بحقِ زہد و عباداتِ شاہ آلِ حسن — کہ اسم اوست بہ اچھے میاں شہریار
بہ خاکساریِ این عاصی امیر حسن — بہ بخشش جملہ مریدانِ شاہ قطب مدار

سلسلہ طیفوریہ مداریہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الٰہنا بحقِ فقرِ احمدِ مختار — بہ سترِ قبلۂ کونین حیدرِ کرار
بحسنِ خاطرِ محسن کہ بطفیلِ میلادش — بود شمع شد بصر بصرہ موردِ انوار
بحبِ پاک حبیب محبت پاک سرشت — کہ بود عین عجم را وسیلۂ الصار

بدرد درد دل بایزید بسطامے	که داشت بسط الفیض از حبیب دادار
بقرب زبدهٔ اهل صفا یمین الدین	بحرمیت طیفور محرم اسرار
باحترام جناب شه بدیع الدین	که شد بدهر ملقب باسم قطب مدار

ذکر حضرت الشیخ المشایخ پیشوای عارفان سید شاه پیارے میان آری

قدس سره سلسلهٔ ارادت و خلافت ایشان به نه واسطهٔ از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغون می پیوندد
و بزرگی و وارستگی ایشان زیاده از انست که تحریر در آید چنانچه از بزرگان این طریقه علی التواتر منقول
است که ایشان بصغر سنی حسب معمول بمدرسه میرفت روزے درویشی مجذوب بدر حجرهٔ اقدس حضرت
خواجه ارغون قدس سره نشسته بود ازانجا برخاسته وی را بقوت تمام در برگرفت و بگذاشت از پیشش
بر شنیده بمکان آمد و بشدت تب بر وی طاری شد که بیهوش گردید وقتیکه افاقه رونمود باز بمدرسه متوجه شد
که همان مجذوب ایشان را باز بگرفت و گذاشت باز تب بر وے مستولی شد و تا سه یوم بر بستر بیخودی غلطیده
ماند وقتیکه بهوش آمد این ماجرا پیش پدر والاگوهر بعرض بیان آورد وی قدس سره گفت الحمد الله ارشاد
شیخم ظهور آمد که وقت ولادت تو فرموده بودند که این سعید ازلی را بلا توسط غیرے فیض از روح پاک
حضرت قطب المدار معرفت مجذوبی حاصل خواهد شد و اختصاصی خواهد یافت و فیض و تصرفات بسیار بوقوع
خواهد آمد چنانچه آن همین مجذوب ست پس از صاحبزاده فرموده برین راز مخفی کسے را مطلع نکنی چنانچه حسب الامر
بکسی افشا راز تحرد و چندی در طلب علم ظاهری کوشید مگر از همان ایام انداز شیخانه و اطوار بزرگانه در نهادش
پیدا و آشکارا شد و بحضرت قطب المدار رسوخی پیدا گشت و بمجلس مقدس افتخاری و اعزازی یافت امام تو
گردید بیعت ظاهری از پدر عالی وقار خویش میداشت. ایشان حصهٔ عمر خویش در اتباع نبوی صلعم بسر فرموده
و سلسله رشد و ارشاد نافذ داشته عالمی را مستفیض فرمودند چون زمانهٔ وصال محبوب حقیقی فرا رسید مولانا عید الحکیم
مداری را جانشین خویش ساخته و مریدان با وقار را وصایه فرموده ارشاد کرد که انشاء الله تعالی فردا رحلت
ازین جهان خواهم کرد پس تدبیر تجهیز و تکفین بکنید چنانچه بامدادان از مهر کی مرخص شده گفت که تهیهٔ نماز جمعه
بکنید من نیز شریک نماز میشوم جماعت تیار است و ردای مبارک برخ کشید و جان بحق تسلیم شد

انا لله وانا الیه راجعون قبر شریف پائین مزار حضرت خواجه ازعون قدس سره است۔

قطعهٔ تاریخ وفات حضرت شیخ المشایخ پیشوای عارفان سید شاه پیارے میان قدس سره از نتائج طبع اشرف مولانا عبد الجلیل صاحب جانشین وصی رحمة الله علیه

جناب شاه پیارے که بود فخر زمان — رضای حق چو بجلد برین نوشته برات
بروز جمعه بوقت نماز شام دهم — که بود از مه شعبان و رجب البرکات
بذکر اشهد ان لا اله الا الله جم — سفر نمود ازین خاکدان پر آفات
دریغ بهر حصولش فدا سر خود کرد — خرد چو کرد سوالش برای سال وفات
نوشته خامهٔ موجود در غم والد — بیادگار بر اوراق دهر این ابیات

ذکر حضرت مقتدای عرفا از جمیل مولوی سید شاه عبد الجلیل محدث ازعونی قدس سره

ایشان در مدرسهٔ رامپور تحصیل علم نموده و سالها سال در انجا قیام فرموده و درس علم حدیث گفته پس ازان بکهنپور مراجعت کرده و بخدمت اشرف اقدس حضرت پیشوای عارفان سید شاه پیاری میان مداری شرف نیاز حاصل نموده و بملازمتش زمانها مانده اجازت بیعت و خلافت از عنایت والاش نصیب ایشان شد ادیبی بود مثل فصحا بر فصاحتش آفرین خوانند و بلغا بر بلاغتش تحسین کنند لبعض سبی توجه بخوشنویسی نمیداشت برادر خاله زادش در درست کاری و صناعی عدیلی نداشت بر تحریرش خنده میزد که طبع نازکش را این حرکت ناگوار آمد شبی بخواب استراحت بود که بمجلس مقدس حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار خود را حاضر یافت حضرت قدس سره از کمال عاطفت مربیانه پیش خود طلبیده ارشاد کرد که ای عزیز چه میخواهی و چرا ملکدری عرض کرد خوشنویسی میخواهم و میجویم حضرت اقدس دستش گرفته حرفی نویسانید و گفت شاد باش خوشنویس شدی و بمرام خویش فائز گردیدی ازان تاریخ در خوش خطی لاجواب و لاثانی شد از تحریرش عیان ست که یاقوت رقم خان وغیره خط نسخ کشیده و تصنیفات هم دارد و خلفا و مریدانش

بمناصب جلیله فایز گردیده چنانچه مولوی نجم الدین وغیره هر که از ایشان توسل جسته بجا رسیده و یکی از
واصلان حق گردیده از ایشان حکایات مشهور ست تاریخ وفاتش بست و یک ربیع الثانی ۱۲۴۲ھ
صاحبزاده داشت مسمی بمولوی عبدالباسط مداری صاحب خارق بود. مزارش در مکن پور متصل خانقاه
وفات ایشان بتاریخ هفتدهم ذیقعده ۱۲۵۲ھ

ذکر حضرت عزیز دلهاے اندوهگین مولوی سید محمد نجم الدین ارغونی قدس سره

حکیمی حاذق بود در ریاست بهوپال بصیغهٔ طبابت مامور بود اوائل حال بزمانهٔ طالب علمی چند رسائل
هم تصنیف نمود چون در ذکاوت بی نظیر بود پس اعادهٔ آن بجز طول تقریر نیست انتخاب رسالهٔ که در حواشی
تذکرة المتقین حصهٔ اول طبع گشته در همون ایام از اصرار بعضی احباب قلم برداشته نوشته و ادعی که بعد
فراغ از درس بمکنپور آمد حضرات آنجا نسبت حصول شرف سعادت ملازمت مولوی عبد الجلیل
مداری قدس سره تحریکها کردند گفت مرا معذور دارید زیرا چه شنیده میشود که او شان صحبت عوام پسند
نمیکنند و متوجه هم نمی شوند شاید از ملاقاتم مکدر شوند پس در انجا رفتن چه ضرور نا چار وقتی باصرار
بلیغ احباب طوعاً و کرهاً بخدمتش حاضر گردیدی قدس سره لب تبسم ریز گفت علمیکه آن عزیز بانجیکیا
و کد بیشمار تحصیل نموده از وی معرفت نفس خویش هم پیدا نیاورده تا معرفت حق حاصل گردیدے و
بجناب رب العزت رسوخی دریافتی هرچند بجل آن کوشید آخر از بن سوال سکوت ورزید و عرق عرقها
شد فرمود مشقت چندین مدت برباد دادی و بسوالی همه فراموش نمودی از ان علم نفعی نه برداشتی
و معرفت خدا و رسول پیدا نکردی و شمه بکنه حقیقتش نرسیدی و از جای بازگشت هم مطلع نشدی
و زنجیر عشق حضرت قطب المدار در گلوی نیاویختی هیچ نکردی از ین کلام رعشه بر اندامش افتاد و اشک
از دیده اش جاری گشت و اضطراری غالب آمد که مولانا از جای برخاسته و در حجره بند گردانیدند
مولوی نجم الدین مضطرب الحال و هیجان گردیدند احبابش برداشته بخانه اش بردند و خواستند
که بآب و طعام متوجه سازند تا دران هیجان جانی آید مگر کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب

جان دیگرست هر خنجر عشق و پهلویش کاری شد دران زمان خبر ترقی سوز و درد علاجی نبود پس افغان و
خیزان با نبد حجره اش برسید که مولانا از درون حجره فرمودند تا وقتیکه علم خود را بر طاق نسیان نگذاری
ازین وادی پر خطر که ترا در پیش است گذشتن محال پس ازین ارشاد حجابات دوری و مهجوری از توجه
مولانا از میان برخاست و نشه باده عشق دو بالا گشت چنانچه بخدمت عالی مدنی حاضر ماند و بحلقه
ارادت و خلافت آنحضرت در آمد و یکی از مقبولان والا شد اکثر تصرفات از ایشان بوقوع آمد
چنانکه از حفیظ الله ڈاک منشی منقول ست که شبی به مسجد سینواس ریاست بهوپال رفته بودم
در انجا عجیب واقعه تعجب خیز معائنه کردم که مولانا شاه نجم الدین مداری را کسی قتل کرده است که سر از
گردن و دستش از تن جدا افتاده اند چون قریب شدم لا اله الا الله محمد رسول الله گفته برخاستند چون که
شب ماه بود لهذا هیچ گونه خیرگی چشم هم نه شد متحیر ایستاده ماندم از من گفت که ای منشی آب بیار و وضو
ساخته نماز بگذار که وقت میگذرد چنانچه وضو کرده در نماز مشغول شدم بامدادان از بعض احباب تذکره
بمیان آوردم معلوم شد که آنحضرت صاحب خدمت هستند از حکیم شمس الدین که خلف و مرید اوست
و از صلاح و تقوی آراسته منقول ست که وقتی حضرت ایشان فرمودند ای عزیز نواب صدیق
حسن قنوجی الی ریاست بهوپال منشار تبدیلی فقیر متصل محال آن برخوردار میدارد و بدین نظر که گاه گاهے
از شما ملاقات بهم رسد و دوری مهاجرت مرتفع گردد مگر این نخواهد شد زیرا که تحت این قصبه مقام فقیرست فی الحقیقت
مولوی قدس سره صاحب خدمت آنجا بود اکثر چنین روایات معتبره بگوش فقیر رسیده و از ان روز
که در سینواس طرح اقامت انداخته گاهی بجای دیگر نه رفته یک هفته قبل از وصال بمقام اودی پوره
رسیده و از نعماے غیر مترقبه حکیم شمس الدین خلف الصدق خود را مالا مال فرموده رخت اقامت
ازین جهان بربست مدفن شریفش در قصبه اودے پوره ریاست بهوپال است قطعه تاریخ
وفاتش از نتایج طبع حافظ عبد الرحمن مراد آبادی ست ؎

روز پنجم جمادی الثانی	سید پاک قدوه علما
در سن یک هزار و سه صد و سه	فخر حکما و زبده عرفا

رفت هر گه حکیم نجم الدین	از سرای فنا بدار بقا
بر در جنت ارم چو رسید	روح پاکش بالفت صدق و صفا
گفت رضوان کشیده پای الم	مرحبا مرحبا بخلد درآ

ذکر دستگیر بیکسان قطب دوران حضرت مرشدی و مولائی مقرب ذو المنن سید شاه آل حسن عرف شاه اچھے میان قصوری الارغونی

خلف شاه سید محمد کامل قصوری و خلیفهٔ اعظم مولانا شاه نجم الدین الارغونی رحمة الله علیه قصوری نسباً و ارغونی طریقةً و منیپوری وطناً ولادتش در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری گردید و قتیکه بسن شعور رسید توجه به علم ظاهر فرمود آخر اطوار پسندیده اش مقبول نظر پدر بزرگوار آمد چون عهد حیاتش بمات قرین شد بجایش متمکن گردید زمانها اوقات عزیز را بسیر و سیاحت بسر فرموده از بیشتر بزرگان دین ملاقی گردید پس وقتی از اوقات باد ریاست بهوپال و لق افروز شد و بخدمت شیخ العصر قطب الملت والدین حضرت مولوی سید محمد نجم الدین الارغونی المداری که یکی از قطبهای زمانه بود شرف اندوز گشت چونکه بعض کتب در اوائل از آن جناب خوانده بود پس بخیال تلمذ و سعادتمندی وارجمندیش بگوشهٔ خاطر اقدس جای داشت عاطفت مربیانه بایشان مبذول فرموده از بیعت و اجازت ممتاز فرمود خلیفهٔ خویش ساخت و به حلقهٔ خاصانش در آورد و یکی از مخلصان والاگشت ایشان صائم الدهر قائم اللیل پیرو سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و متبع اتباع سلف صالحین خصوصاً بر طریقه حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره عمر عزیز را به پابندی اوقات بسر فرموده و ریاضت و مشقت شاقه بر خود اختیار نموده و از کسب حلال هر روز بعد افطار روزه نقل چهار یا پنج توله آرد بخته و نرم نموده قوت خود می ساخت و گاه گاهی آنهم ناغه مینمود و در جامهٔ خود پیوند مختلف دوخته داشت از کثرت فاقه کشی چادر بر شکم بسته میداشت و بر کسی ظاهر نمیکرد یاد دارم که وقتی از ترک غذا ضعف و بیطاقتی چنان در گرفت که بر چهره اش

بچنان ظاهر میگشت که عنقریب هلاک خواهد شد نسبت یوم این حالت بر او شان طاری ماند الا
آمد و رفت موقوف نه فرمود پس رفته رفته خود بخود در جسدش قوتی و بروی مبارکش رونقی پدید آمد
و چنان قوت حاصل گشت که ظاهر آتوانایان را باشد فی الحقیقت حسن مخلوق دیگر ست و حسن ریاضت
دیگر و قوت ریاضت دیگر ست وقتی عزم جانب شمال فرموده و بر مکان شیخ ارادت الله بموضع
موتی پور گهیرانه پرگنه نان پاره ضلع بهرائچ که مرید ایشان ست رفته قیام ورزید و از شیخ مذکور ارشاد
کرد میخواهم که خبر تو کسے از اولادت یا غیری دعوتم نکند و هیچ طعامے نیارد گفت ما نشاء الله
همین خواهد شد شیخ چونکه کثیر الاولاد ست در نسلش چهل کس یا زیاده از چهل اند عمرش از صد سال تجاوز
کرده کمال محتاط و حقایق و معارف آگاه دران زمان بخانه شیخ مذکور گاومیشی بود که بوقت صبح
یک پاؤ شیر میداد همون قدر وی را کفایت میکرد و از رسیدن ایشان به خاطر خویش منفعل گردید
که پیر ما بر پاره نان خشک قناعت دارد و نفس بد کیشم از شیر سیر شود اقتضای غیرت نیست که
چنان پسندیده آید پس به پیر خویش متوجه شد و گفت که بر دو شیر از گاومیش بوقت شام دو شیده آر
وے گفت که از عرصه دو سال بجز یک وقت شیر نمیدهد چگونه بدست خواهد آمد گفت همین قدوم میمنت
لزوم حضرتم شیر خواهد داد چنانچه یک پاؤ شیر بداد و تا قیام ایشان همین وطیره داشت شیخ پیشکش نمود
بسیار محظوظ شده منظور داشت و پیاله بدست گرفته شکرانه حق جل و علا بجا آورده افطار کرد و گفت
لبن افضل ترین طعام ست و از ان تاریخ آن پاره نان را هم ترک داد و فرمود چرا چنین عطیه نفیس و
لطیف قناعت نکنم و لبغذاوی تقلیل و رزم حریص شوم سه ماه متواتر در انجا قیام ورزید روزی از شیخ
ارادت الله گفت که گاو در شما قوی تر اند یا این عزه غذای شان چیست گفت از من بقوت
قوی و بجفاکشی مشاق تر و غذاے او شان کاه و برگ درختان وغیره گفت شما پلاو و قورما
میخورید و روز و شب به آسایش گذارید و بقوت حیوانی از ایشان کم هستید اگر انسان هم تحریم ما
درزد و از چرمان بگریزد و بر برگ درختان قناعت کند چه خوش باشد که از بار منت خلق برید این
گفت و مرخص شده راه صحرا پیش گرفت و بکوه و هامون الفرج بر دافته و عجائبات هستی معائنه

فرموده و پس ازان تا حیات بجای قراری نگرفته و مکانی نه پسندیده و هر که از قیام گاهش پرسیدی ارشاد
کردی که درین عالم قیامم نیست بی ثباتی و ناپائداری وی هرگز دانا ست بر وی آشکار است بی ثبات
چه ثبات گیرد و بر ناپائدار چه پائداری پزیرد چنانکه مثل حضرت عیسی علیه السلام حضرت قطب المدار باوصف
طول عمر شریف حویلی نساخته و مکانی اختیار نه فرموده ایشان گاهی اوقات مبارک را مشغول گذاشته
کیفیتش چنان بود که بعد نصف شب طهارت نموده بر مصلی می نشستند و بیاد حق تا نماز فجر معروف
می ماندند و بعد از فراغ نماز و اوراد چندی تلاوت قرآن مجید می نمودند بعده تا همون وقت بهمون مضمون
آیات شریف مستغرق می بودند و بر بستر دراز شده خواب خفیف می نمودند نشسته چشم بسته رفع غنودگی میکردند
و در اواخر ایام نوم هم منقطع گردیده بود و آنجناب هم نمانده و غفلت نورزیده و هر که بخدمتش رسیدی از حقائق
معارف خبر دادی و با مذاق گردانیدی و نیز حضرت قبله و کعبه را اجازت از پدر خود سید شاه محمد کامل مداری
و او شان را از سید محمد شریف و او شانرا از سید شاه چاند طبقاتی و او شان را از سید شاه امام الدین
و او شان را از سید محمد اسحق و او شانرا از سید شاه علاء الدین و او شان را از سید شاه اولیا و او شان را
از سید شاه ٹھّی مدار و او شان را از حضرت خواجه سید ابراهیم و او شان را از سید ابوالحسن خواجه منصور
مزار شریف بهادر پور متصل موضع سوتا مزرعه موضع بهولی پرگنه لهسوان ضلع سیتاپور از لهسوان ده کروه جانب
مشرق و گوشه شمال و بتاریخ ۱۹ شعبان المعظم روز دوشنبه سنه ۱۲۱۹ هجری وفات یافت

ذکر جامع علوم صوری و معنوی سعید زمن مولانا مولوی سید محمد حسن ابن سید شاه آخون منصوری المداری و خلیفهٔ اعظم حضرت مولائی و مرشدی شاه اچھے میان قدس سره

ایشان چند کتب ابتداے از والد مرحوم خوانده بعد وفاتش بعالم طالب علمی بمدرسهٔ اسلامیه
میان صاحب واقع سلون ضلع رای بریلی رسیده رجوع بمولوی نور احمد ساکن قصبهٔ بسیر موضع بهار شریف
ازحاطهٔ ملک پنجاب تلمیذ مولوی احمد حسن مرحوم صوفی کانپوری و ایشان تلمیذ مولوی لطف الله الخ

مدرس مدرسه سلطون آورده چندی بجهة تمتش تحصیل علم نموده از اتفاقات بجانب شملے
به شاهجهان پور رسیده به محمد علی میان و مولوی محمد حسان شاهجهان پوری و مولوی سیف الرحمن
پیشاوری سلسلهٔ تعلیم آغاز نهاده سالها از ایشان تحصیل علم نموده بحالت طالب علمی از شاهجهان آباد
عرف دهلی رفته از مولوی عبد الجمیل پیشاوری مدرس اعلی مدرسهٔ فتحپوری واقع دهلی درس آغاز
کرد بعد انقضای چند ایام بمدرسهٔ امینیه توجه ساخته از مولوی انور شاه کشمیری و مولوی ضیاء الحق
دیوبندی بقیه کتب دینیات تحصیل نموده فراغ یافت و سند فراغ حاصل نمود یاد دارم که شبی بعالم
طالب علمی عزیز مذکور یکجا بودیم و باهم گفتگوی میکردیم که ذکر صوفیهٔ کرام میان آمد و شعبی از
حقایق معارف میخواندم گفت ذکر صوفیان کردن و ابدی سخنهاے موهوم شان عقیدت داشتن
خلاف دانائیست اقوال و اوراد ایشان اعتماد را نشاید و مضمونی نه بفهم در آید. چونکه عزیز سلمه
معقولی بود و کیس علم متکلمین و صحبت این فرقه هوش و حواس را در گرفته بود از گفتگویم بسیار ملول
تقریر اثری نشد از انجا برخاستم و بمسجد خانه در آمدم و میگفتم که ای حق جل و علا نعیم برای تحصیل
علم این عزیز محض بهدایتش و رهنمونی مخلوق ست نه بضلالت و گمراهی که اشک از دیده چکیدن
گرفت بامدادان بخدمت شیخ الطریقت برهان الحقیقت خویش حاضر گشتم و چندی نشسته بودم
مخاطب شده فرمود که ملالت چیست و باعث افسردگی چه حالت مولوی سلمه عرض کردم فرمود
که او را بیار نزدش رسیدم مگر بخاطر خویش میگفتم که بیان نه شود که بیباکانه از حضرت اقدس متکلم گردد
و تقریری پیش آرد و باعث کلفت خاطر مبارکش باشد زیرا چه حفظ مراتب و آداب ایشان این
چه داند لاچار حسب الارشاد مولوی را بخدمتش رسانیدم چون پیش روی قدس سره نشست
بر چارپائی که قریب افتاده بود دستی بزد از وی کرمهای خورد خورد که بصورت گوناگون بودند
در افتادند فرمودند که ایشان را نزد و محاصره کن تا از اختیار تو بیرون نشوند و از ماهیت کلی
و کیفیت و کمیت کماهی هر یک مطلع کن و بگو که از چند عرصه ایشان درینجا می باشند و چه میخورند
چه مینوشند و رطوبت در ایشان از کجاست و برجثه هر یک نظری فگن و ببین که دل و

و ملائع و اعضای جسم جگونه واقع شده اند و مکان ایشان کجاست و از آن زمان که ایشان سکونت گرفته اند بچه طور سر بر نمایند - ازین سوال جوابی نیامد و متحیر ماند فرمود ای عزیز در وصف مخلوقش چنان گشتی و باد را که معرفت خالق چه بدست آری ای ارجمند اگر این عجبی هاست که معائنه کردی بو العجبی است اگر وی تعالی خواهد همچنین عالم که ظاهر است هزاران هزار ازین خوبی و خوشی اسلوبی بدمی پیدا کند و باز فنا سازد و طائر خرد باوج قدرتش و صنعتش پری نزند و فکر رسا با دراک کنه حقیقتش ترقی نکند و راهی نیابد

مولوی معنوی فرماید

پس خزانهٔ صنع حق باشد عدم
که برآرد زو عطاها دم بدم

مبدع آمد حق و مبدع آن بود
که برآرد فرع بی اصل و سند

نیست را بنمود هست آن محتشم
هست را بنمود بر شکل عدم

بحر را پوشید و کف کرد آشکار
باد را پوشید و بنمودت غبار

چون مناره خاک پیچان در هوا
خاک از خود چون برآید بر علا

خاک را بینی به بالا ای علیل
باد را نه جز به تعریف و دلیل

کف همی بینی روانه هر طرف
کف بی دریا ندارد منصرف

کف بحس بینی و دریا از دلیل
فکر پنهان آشکارا قال و قیل

نفی را اثبات می پنداشتیم
دیدهٔ معدوم بینی داشتیم

دیدهٔ کاندر نعاسی شد پدید
کی تواند جز خیال و نیست دید

لاجرم سرگشته گشتیم از ضلال
چون حقیقت شد نهان پیدا خیال

این عدم را چون نشاند اندر نظر
چون نهان کرد آن حقیقت از بصر

آفرین ای اوستاد سحرباف
که نمودی معرضان را درد صاف

ساحران مهتاب پیمایند زود
پیش بازرگان و زر گیرند سود

پس ازین ارشاد حقانی و کیفیتے بروی طاری گشت و متمنی بیعت شد و گفت که هرچه از علم کلام
وغیره که خوانده ام محض هیچ و حجاب است و فی الواقع علم حق علمے دیگر است آخر بمجاهده بیعت
درآمده منظور نظر والا گشت و فیض و برکتش در وی چنان اثر کرد که باید و شاید
ضرورت توصیفش نیست اللهم زدفزد و غرضکه ازان زمان حسب الحکم آنجناب بدهلی
رفته بدرس کتب دینیات کوشید چنانچه به تکمیل رسید و سند هذا حاصل کرده بگنگپور
مراجعت کرد ازان تاریخ بترک تعلق کوشید و بخمول گمنامے سعی بلیغ بکار برده از توجه
شیخ باندک زمانه سلوکش ترقی پذیرفته صحبتش یک ساعت بهتر از طاعت صد ساله
است کرا نصیب شود و این نعمت بکه میسر آید الا ماشاء الله لطف ملاقاتش از ملاقات
بدست آید تجربه برنگنجد درین جا ذکرش محض بخیال آنکه ایشان خلیفه اعظم و محبوب و مرغوب
شیخ ماست و این همه فیضان آن جناب بصورت آب روان رَوان است
هر که خواهد سیراب شود مگر طالب صادق باید و ظرفی قابل شاید هر کرا نصیب
ازلے باشد ورنه سودے نه بخشد - بارك الله لنا وطال عمره وفيوضه بجمال

قد رته یا بیاه یا ربه یا ربه امین ثم امین

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مدرسہ امینیہ عربی اسلامی دہلی ۱۳۱۵ھ

سند

نمبر سند ۵

قال الترمذی حدثنا محمد بن علی بن الحسن قال سمعت عبدان یقول قال عبد اللہ بن المبارک
الاسناد عندی من الدین لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء فاذا قیل من حدثک بقی کتاب العلل
الحمد للہ الذی ہدانا الی الطریق الوسطی وھدانا الی الرفیق الاعلی وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ
والذی اوانا ماوی توفیق وکرامتہ وکفانا من کل خذلان وملامتہ تعالی ربنا رب الکبریاء والعزۃ والعظمۃ
والجاہ والمجد لولا اللہ ما اہتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا والذی حصن الدین بالحصن الحصین واسندہ
الی الاسناد فذب عن حریمہ کل من جاء بالالحاد فہو المحمود علی کل الالسن والافواہ والذی
خصصنا بالحظوظ الوافرۃ فالقی علینا مودۃ علوم الآخرۃ ریحہا طیب وطعمہا طیب فہو المشکور
نطقا بالشفاہ وخرورا علی الجباہ والصلوۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد سید الانبیاء المبعوث
الی الاسود والاحمر بالملۃ الحنیفیۃ السہلۃ السمحۃ البیضاء الذی روی بالروایۃ وادری بالدرایۃ
وترک الشرع مشرعا علی کرور الدہور ومرور العصور فتسلسلت عنہ انہار الشریعۃ الغراء
فجار مجری الصبح والجود وآخر وحل محل الغیث والقفر محل فجاء زمان الدین والدلیل مقمرا واضحی
نہار الشرع والرأی مقفل والذی صدع بما امر ورفع الحق کما قدر حتی اشکر وغفر وترکنا علی
مثل البیضاء لیلہا ونہارہا سواء الذی خص اللہ تعالی امتہ بالاسناد المتصل فانقطع کید المحرف
المبطل فلولا الاسناد فی الدین لقال من شاء ما شاء ورضوان اللہ تعالی علی اصحابہ الذین
ہم ودیعتہ وقود الشریعۃ فاتصل اسناد الدین الی یوم الدین ورحمتہ علی الائمۃ الشارحین
کلامہ التابعین مرامہ وعلی من اتسی باسوتہم واقتدی اقتدائہم وتمسک بالحق المبین وبعد فان آدم

[illegible]	[illegible]	اسماء الکتب المقروءة فی هذه المدرسة	[illegible]	کیفیت
مولوی سید محمد حسن صاحب ولد سید حسین بخش صاحب عرف شاہ اتون صاحب متوطن قصبہ لکھن پور ضلع کان پور	کم ربیع الاول سنہ ۱۳۱۷ھ رجسٹر نمبر ۱۱	مشکوٰۃ شریف ابن ماجہ ترمذی شریف نسائی شریف ابو داؤد مسلم شریف بخاری شریف ہدایہ اخیرین و دو فن تفسیر جلالین و تفسیر بیضاوی و مسند امام حنبل موطا امام مالک و توضیح و تلویح و مسلم الثبوت و صدرا۔	تاریخ ۲ ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۳۱۹ھ	دفنون دیگر کی کتابیں شاہجہانپور و سلون وغیرہ وغیرہ مدارس میں پڑھی ہیں۔ المرقوم ۲۶ صفر المظفر سنہ ۱۳۲۰ ہجری

الوصیة من جانب مدرسی المدرسة

والوصیة له ان یتاسی بما سلف علیه سلف صالحون فیدرج علیه العلماء الفالحون فیجتنب البدعة الردیة ویعتمد السنة السنیة ملجأ و مفزعا و یتخذ الشریعة المطهرة مشربا و مشرعا و یعض بالنواجذ علی مآخذ الدین المتین و یسیر الی زی العلماء العاملین قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء فالعلم شجرة ثمرته الخشیة والاتقاء ولیصرف اوقاته فی تاهب زاد السبیل و یدیم النظر فیما فرغ عنه من الکتب الدینیة فانها الدلیل و یبذل مهجته فی النصح لکل مسلم و قدم علیه ویستعین الله فی کل ما نسخ و برخ فالله تعالی بین یدیه و ملاک الامر فی ذلک الزهد عن الدنیا و شهواتها والتنکب حسب ما تیسر له عن اوده تهاو ہواتہا وان یذکرنا فی دعواته الصالحة بحسن الخاتمة عند اتیان الیقین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین۔

شهادة مدرسی المدرسة			شهادة ارکان المدرسة	
بندہ انور شاہ کشمیری بندہ محمد قاسم عفی عنہ مرتضی حسن عفی عنہ ۱۲۱۰	بندہ ضیاء الحق عفا اللہ عنہ اعزاز حسین عفی عنہ محمد عبد الغفور کان اللہ		محمد اسحٰق عفی عنہ شہادۃ مہتمم المدرسہ بندہ محمد امین کفی عنہ	الف خان محمد امین ست لاریب فیہ کتبہ محمد قاسم لودھیانی

واقعه؛ بمقام بهوگنی پور ضلع کانپور مقیم بودم و سفر کجا بوقت شام بصحرا رفتم و صلواة مغرب هم همون جا گذاردم
بعده بر فرودگاه واپس می آمدم سر راه مسجدی بود و درانمیان درویشی درود شریف بکمال فصاحت و بلاغت
میخواند که در روم گرفتشی پیدا گشت متوجه مسجد شدم چون قدم بر مسجد نهادم وسوسه راه یافت که چنان نشود که
این کس یکی از زندان باشد چیزی از مسجد بدزدد درین وسوسه نازیبا که از بیرنگی قلبم بود مطلع شده بمجرد جست
از مسجد برآمد بگفتم که این فقیر را بگیر تا غائب نشود ملاهه مذکور دویده دستش گرفته بازآورد وی نزدم آمده دست بسته
گفت که الله خطایم عفو کنی بپاسخ عرض کردم بشرطیکه آنجناب عفو تقصیرم کنند معا ارشاد کرد عفو کردم بر [illegible] و دریا
متحیر گشتم که بی تکلف چنین خطایم که قابل عفو نبود عفو فرمود چراکه بلا قصور از سیاهی قلب خویش گمانی اهانت
چنین بزرگ روشن ضمیر بردم و متهم بگناهی کردم پس غرق عرق شدم چونکه بوقت ارشادش بفراست دریافته بودم
که وقتیکه ایشان را بخاطر خویش دزد گفته بودم ایشان هم بخاطر خویش گفته بودند که بی گناه این کس مرا متهم ساخته
عجب ناکس است بدین وجه از من عفو تقصیر میخواست ورنه موقع چه بود که عفو تقصیر خواستی چنینکه گفتم که معاف نمودم
دستم گرفته بگوشه برد و گفتگوی بمیان آورد و از فیض صحبتش حظی وافر رسید و از پس خوشی پیدا شد و عقیدت با وی
افزود که التجا تجدید بیعت نمودم حالانکه از والد ماجد بیعتی داشته بودم گفتم که مرا بحلقه غلامان خویش درآری فرمود که از
من نصیب نیست بخاندان خویش بجو که رجحان طبیعت ازین ارشاد مبدل گشت و بجستجوی شیخ شدم
هر یکی را از بزرگان دیدم در نظرم شاه اچھے میان جلوه افروز شد بل زینده جز بزرگی معمولی گمانی
نه بود بر خطره ام مطلع شده متبسم گردید و فرمود که دیگری را باز بجو در تلاش شیخ شدم بجز آنجناب کسی بنظر نیامد
پس متبسم شده فرمود که دیگری را بجو هر چند جستجو ساختم مگر بجز آن قبلهٔ عالم دیگری بوهم و خیال نیامد گفت
برو از اولاد شان تجدید بیعت کن نصیب تو از اولاد شان [illegible] وقتیکه نام نامی شنیدم اشتیاقی و اضطراری
پیدا گشت بامداد ازانجا رخصت گشته بکشتی حاضر گشتم حضرت اقدس بخانه ام تشریف آوردند پس التجائی
بیعت نمودم فرمودند بر گفته سری وسودائی اعتمادی نشاید او دیوانه است که من رجوع ساخته برو دکار خود
کن که بقدمش در افتادم ناچار بعد از اصرار بسیار بزمره غلامان خویش درآوردند حالانکه شعر چنین است ع
بدنام کننده نکو نامی چند این ناسزا بدنام کننده نام بزرگان گم کرده خانمان جز نام شیخ چیزی ندارد

از نام حسین بزرگان و اظهار تعلق خویش شرم دامنگیر حال است حق جل و علا به تصدق بزرگی
آن جناب شوقی و عشقی دو روی بدیدار سلک محبت خویش بکشد

ذکر مولوی سید محمد مظهر الحق ازغوانی المداری مکنپوری که ایشان هم یکی از خاندان

ازغونیه بودند شبی والده ماجده مولوی سید مظهر الحق ابن حکیم سید محمد شمس الدین ابن مولوی سید محمد نجم الدین الغوثی
المداری قبل از ولادتش بخواب استراحت بود دران حالت دید که لولوی آبدار بکمال تابداری از بالا در
آغوشش افتاد و شمائلش را انوری تازه و فرحتی بی اندازه بخشید که در بیرون گنجید چنانچه با ملاوان از بستر
برخاسته بجد امجد ممدوح الصدر روی تعبیر این خواب خواست وی قدس سره فرمود ارجمند اشاد باش
حق تعالی ترا پسری خواهد داد و مراد از لولوی همین است و از کمال آبداری وی مراد ارجمندی
و سعادتمندی است چنانچه در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و چار هجری النبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
تولد گشت حسن دل افروزش تازگی بخش دیده نظارگیان را نوری و خواطر والدین را سروری بخشید غرضکه
بتربیتش کوشیدند و بعمر پنج سالگی حسب معمول رسم مکتب که پیشتر معمول آن وردند و در تعلیم علم بمدرسه فیض عام مجریه
خانقاه و الاجاه واقع مکنپور به مولوی که اسم گرامی مولوی محمد شکر الله بود تفویضش کردند از اوائل تعلیم
علم با اطفال مشغله نداشت عجب سعادتمندی بود چه سراپا وجه نیک قلم از کتب پارسی از او ستاد
نمودی خواند که جذب جوش محبت جد امجد در کشید و نامه نامی بدین مضمون بکنپور صدور یافت که نور چشمم
راز و در نزدم برسید چنانچه بخدمت پاکش بمقام سینوانس ریاست بهوپال که وی قدس سره صاحب خدمت
آنجا بودند حاضر گشتند حضرت ممدوح در آغوش مرحمت در گرفتند غرضکه استادشان از ابتدا تا شرح جامی
بخواند و از صحبت فیض موهبتش سعادت گوناگون اندوخت روزی حسب ایمای گرامی عزم کانپور
ساخت و از ایشان مرخص شده در مدرسه دار العلوم واقع مسجد رنگیان کانپور رسیده بخدمت
مولوی احمد حسن نور الله مضجعه و مرقده حاضر گشت و کتب درسیه از علوم دینیات وغیره خواند و
بعد فراغ علم روزی از فقیر راقم الحروف مشوره نموده که اگر صلاح کار باشد همراهی جناب مولانا ممدوح

که بمکهٔ معظمه میروند رویم و آنچه شما میگوئید که در علم ادب بهرهٔ کماهی ندارید در آن مقام مقدس و مکرم باندک
زمانه در یابیم و برای شما دعا کنیم و سند حدیث شریف هم در آنجا حاصل نمائیم پس ازین اراده هرچند غبار
مفارقتش خاطرم را داغدار و چشمانم را اشکبار رنج و محن ساخت مگر حوصلهای که در خاطرم از ابتدای
طالب علمی مکنون بود در دل و ولوله انگیخته از ممانعت باز داشت ناچار مشوره حسب ایمای شفیق
نازک خیال در دادم چنانچه ایشان از والدین اجازت گرفته بهمراهی اوستاد مذکور الصدر عازم مکهٔ معظمه
گشت و دران مقام مقدس رسیده و از طواف کعبهٔ مکرمه شرف حاصل نموده بعد حصول نعمت
زیارت در مکهٔ معظمه قیام گرفت و قرأت ابی داود در علم حدیث در انجا نمود و در علم ادب دستگاهے
حاصل کرد که ناگاه صرصر تند خزانے بگلشن نوجوانی وزید و چشم زمانه این سرو خرامان را نتوانست
دید یعنی طبع نازکش را علالت رنجیده ساخت و قوت جسمیه بالکل جواب داد و طاقت نشست و
برخاست هم از دست برفت به ستیاری دیگرے بحوائج ضروری میرفت روزی مولوی
محب الدین چشتی خلیفهٔ اعظم جناب حاجی امداد الله چشتی مهاجر مکهٔ معظمه به ایشان بذریعه
شخصے پیغامی فرستاد که حضرت شما از من میفرمایند که مظهر الحق را بمکنیو [illegible] پس شما را آگاه کنیم که
حاضر آستانهٔ اقدس شود ازین پیغام ایشان راضی نشد بار بار همون طریق پیغامے فرستاد جوابے
نداد آخر گفته فرستاد که شما نمی شنوید که چه می گویم جواب داد چه ماجرا ایست که بنده هم در نمی آید و بخاطرم
نگراید آنکه سرکار از ماست وی از من نگوید و دیگرا از امتنبه کند خوشا پیغامیست که تسلی نه بخشد
این کلمات بگوش حق نیوش حاجی صاحب رسید فرمود بگوئید که ان شاء الله تعالی از اوشان بحضرت
قدس سره خواهند فرمود خاطر جمع دارند پس ایشان بوقت شب از زیارت حضرت ممدوح الانام
مشرف گشتند و اصراری بلیغ درباره حاضر بودن آستانه شنیدند عرض کردند چه کنم که طاقت حس و حرکت
ندارم وقت آخرست چگونه خواهم رفت تمنائے و حسرتی دارم که بخدمت والدین رسیده یک هفته
از شرف زیارت شان مشرف شده زنده بمانم ارشاد شد غم مخور همچنین خواهد شد رخت اقامت
ازینجا برداشته برو غم مخور همراه تو ام ضرورت اعانت غیرے نیست تا بوطن تو خواهم رسانید

باملادش عزم ہند کرد عجب اتفاق میسر شد که باوجود تنهائی و عدم استطاعت قوت کلفتی رد نمود
و از صعوبات سفر اثری نرسید بآرام تمام دست بدست سفر کرد مولوی مرحوم میگفت که وقتیکه از ضعف و
بیطاقتی حالت غشی بر من مستولی میگشت حضرت اقدس نزدم رسیده میفرمودند چرا اندوهگین و هراسان
میشوی همراهی توام پس بخاطرم تسکین میشد بارے در انحالت التجای بیعت کردم منظور داشت و
مرا بحلقه بیعت درآورد چه شفقتیست که شکر آن ادا نمیشود وقتیکه از سفر دریا بخشکی آمده به بندر بمبئی
رسیدم از زاد راه بمن چیزی نماند از شخصی که معرفتم نبود گفتم نزدم زاد راه نمانده است از شما قرض
گرفتن میخواهم و لغیر قرض هیچ نخواهم گرفت وی منظور داشته هفتاد مبلغ حواله من کرد غرض که از انجا
عازم بهوپال شدم و بآرام تمام در بهوپال رسیدم و حجره دارکه حامل اشیایم بود در مسجدی نشانید
و اسبابم را در انجا نهاده رخصت گشت در انمقام چونکه از کس معرفتی نبود که نزدم آمده احوالم پرسد و این
نماز خوانده راهی پیش گرفتند مگر یک کس از انهمه باقی ماند و سوی من نگریسته و نشسته آمده احوالم دریافت نمود و
گفت همراهی شما تا محال ودے پوره ریاست بهوپال خواهم رفت لیکن آن کس ملازم ریاست بود
بلا اجازت رفتن ممکن نبود بخاطر خویش تصور کرد که اگر رخصت دستیاب نخواهد گشت از ملازمت مستعفی
خواهم شد و بخدمت ایشان تا اودی پوره خواهم ماند چنانچه از من اجازت گرفته پیش افسر خود رفت
و اجازت خواست رخصتش منظور شد پس رفیق ملازمتم تا اودی پوره ماند غرض که از والدین بشرف نیاز مشرف
گشت و سرگذشت سفر و شفقت و عاطفت حضرت قطب المدار بیان آورد و گفت اجازت یک هفته
گرفته ام ان شاء الله تعالی زنده خواهم ماند سحر که برسم عیادت نزدش میرفت و بعد پرسش حسب دستور زمانه
میگفت که حق تعالی ترا صحت عطا فرماید بجوابش میگفت خدا را چنان مگوئید بل چنین بگوئید که زود از محبوب
خویش واصل شوی تا آرزوی دلی حاصل گردد و فراق دور شود در ان قصبه مجذوبی بود عجیب [illegible] گشت
حینیکه ایشان بر در خانه رسیدندی هم بیرون خانه نشسته بود که چشمانش دو چار شدند و بغور از حسرت
با هم نگریستند و خندیدند از تجربه مردمان را معلوم گشته بود که هر کس را که اجل فرا رسیدی آن مجذوب
بسویش نگریستی و خندیدی و هیمناک میشد که خیر نباشد خنده اش اثری دارد پس از ان ساعت که

آن مجذوب از مولوی دوچار گشته بجای رفته سرنگون در افتاد و از آن باز سر بر داشت و از چشمانش
اشک روان گشت و سکوت ورزید و هر که طعامی پیشکش وی کردی نخوردی و گفتی که حالا چه خورم لطف
خوردن نیست غرضکه بعد وفات مولوی تا نه روز زنده بماند و باز جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون
و مولوی موصوف جز نام حضرت قطب المدار بر زبان حرفی نداشت و میگفت که چه دانند که حضرت
شاه مدار کیستند و مرتبه شان چیست حق جل و علا زود ترمرا نزد اوشان رساناد چنانچه مادهٔ تاریخ
وفات حافظ عبد الرحمن مرادآبادی در سلک نظم کشیده

مظهر الحق حسین از رحل	کان سنه عا باصله وصل
تسع عشر دن کان سنة العم	بالحساب من اسمه حصل
ہاتف الغیب قال تعظیما	ادخلوا الخلد و اخلوا ابدا ۱۳۱۲

پس آن غریق رحمت بمحبوب و مطلوب خویش واصل گشت و مشتاقان دیدارش بدریای
حسرت انداخت انا لله و انا الیه راجعون

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد	روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد

نقل است از سید اسمعیل تهانه دار اودے پوره ساکن بهوپال به آن شب که وفات
مولوی مظهر الحق گردید میگفت که من خفته بودم که یک بیک از آسمان مردان نورانی صورت فرشته
سیرت دستار و شمله کلان کلان بر سر بسته نزول مینمایند و دران میدان که مزار مولویست در آن شب
چند نوبت این ماجرا پیش آمد اگر نزول فرشتگان رحمت از آسمان شده باشد بچنین رنگ سیرت چه مستبعد

ذکر حکیم سید محمد مختار از عوانی المدار مکنپوری

حکیمی بود حاذق و مرتاضی بود لایق و فایق برادر مولوی نجم الدین خلف و خلیفه پدر عالیمقام
ملا قطب الدین مدار یست تلمذ هم ازوی داشت و از مولانا مولوی عبد الجلیل نیز اجازتی
داشت عمرش نود ساله بود آنچه دنیا یقین معین بود ترک نموده توکل ورزید و هرچه پیشش رسیدی

بدل مسلمانان نمودی روزی از زبان فقیر فرمود که هرگز از توکل نیست بوی چه خبر سے نسبت و مسلمان نیست
باوضع پابند اوقات همه عمر بخوبی و خوش اسلوبی بسر کرد صباحی پسرش ابوالحسن بغرض سیر راه صحرا پیش گرفت
و بر اسپ کمیت سوار بود گرم ساخت اتفاقاً از مرکب در افتاد و از صدمهٔ افتادگی حالت نزع بر وی طاری شد
درانحال ازحکیم صاحب عرض داشتند که احوال ابوالحسن ابتر است شاید همون دم - دم واپسین باشد اصلا بدو
بدو متوجه نشد و بعد الفراغ نماز مغرب و ورد وظائف نزو لخت جگر خویش برسید و اشک بدیده بگردانید که
طائر روحش از کالبد خاکی العالم بالا پرواز کرد انا لله وانا الیه راجعون وقتیکه زمانه قرب حضوری
الیشان به حضرت جل عظمته فرا رسید هر که برای عیادتش رفتی رنگ چهرهٔ خویش پریدی جواب حسب بخواه شنیدی
افسرده گشتی فقیر هم حاضر گشت همون سوال کردم گفتم زرد است - مگر برنگ لیمان که پژمرده باشد - بروز
انتقال آنانکه حاضر الوقت بودند چه معائنه کردند که لمعه از انوار الهی پدید آمد و گرد رخش بگردید و غائب شد شخصے
از انمیان گفت دیدی چه هویدا گشت گفت الحمد لله ثم الحمد لله و رنگ رونق چهره اش زعفرانے
و منور گشت باز این کس گفت چیست فرمود ؎

لا ای حیات ای تقضیا لیجلی سے مجھلے	ای خوشی نه آئے نه اپنی خوشی چلے

و از کمال ذوق و شوق کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گفته جان بجان آفرین سپرد بست دنهم
جمادی الاول سنه ۱۳۰۷ هجری کراین واقعه پیش آمد شجره وی اینست حکیم سید محمد مختار - پسر و
پدرش ملا قطب الدین و پسر و پدرش سید محمدی میان پسر و پدرش سید عبد الحق پسر و پدرش سید محمد مسکین
پسر و پدرش سید محمد جمعه پسر و پدرش سید محمد حسین چله کش پسر و پدرش سید عبد الشکور پسر و پدرش سید
عبد الغنی پسر و پدرش سید داؤد پسر و پدرش سید محمود پسر و پدرش سید ابو محمد ارغون مکنپوری سر مزارش
مکنپور - ملا قطب الدین مداری یکے از خلفای شاه پیارے میان بود یکے از کملاء
عصر تاریخ وفاتش اینست (قطب الدین خلد نشین)
۱۲۷۵

مخزن خزائن علم و دین عالم الثقلین نائب ختم المرسلین مولانا مولوی سید روح الامین

مخدوم مکرم و معظم مولوی روح الاعظم قارمی والا گوہر بلند اختر حافظ روح الاکبر ابن سالک مسالک صراط مستقیم سید شاہ عبد الکریم مصطلے ارغونی المداری شہ برادر حقیقی بودند این ہر سہ فرشتہ خصالان را حق تعالی اسم بامسمّے آفریدہ چنانچہ مولوی روح الامین در اوائل بمدارس دہلی وغیرہ طالب علمی نمودہ وتکمیل علم حدیث و فقہ از مفتی ولی اللہ مرحوم انار اللہ مرقدہٗ مدرس اوّل بمقام فرخ آباد نمود بعد فراغ در رہون مدرسہ مدنی درس میگفت در تبحر علمی ہمسرے نداشت شاگردان جلیل القدر فارغ التحصیل از وے ماندند و بعض طبابت بی عدیل بود از کتب درسیہ ہر فن بلا کاغذ طلبہ را درس میداد - بروز چہار شنبہ بتاریخ دہم ربیع الاول سنہ یکہزار و دو صد و ہفتاد و یک ہجری سفر آخرت فرمود - مولوی روح الاعظم ہم در جوہر قابلیت عروجی یافتہ بکسب و کمال سعی فرمودہ ہمراہی برادر معظم و مفخم خویش مولوی روح الامین طالب علمی نمودہ در ایام غدر شہید گردیدہ در انحال عجالتاً نعش وے دفن نمودہ شد بعد عرصہ پنج سال از صدمہ بارش و تغیر درہم افتاد نعش بحالت اصلی نہادہ بود رنگ و روغن ہیچ متغیر نشدہ اکثر از اہل قصبہ این واقعہ را معائنہ کردہ اند تاریخ ولادت سنہ ۱۲۱۱ھ وصالش نہ جمادی الاول سنہ ۱۲۷۶ھ بروز دوشنبہ حافظ روح الاکبر قرآن مجید را چنان بہ تجوید و لہجہ خوش الحانی مے خواند کہ مردم از رفتن باز می ماندند وکار ضروریہ خود را فراموش میکردند ذی الشان ہم خزانہ فیض و برکت فراہم ساختہ بتاریخ سیزدہ محرم الحرام سفر آخرت پیش گرفت

سید شاہ کامل درباری ارغونی المدارے

یکے از عرفاء زمانہ بودہ است فیضان ولی رحمۃ اللہ علیہ از جا نبست چہ لقب درباری از نسبت کہ بتقرب مجلس مقدس حضرت قطب المدار اختصاصی میداشت لہذا باین لقب ملقب شد بعد از ان آنجناب اکثر صاحب نسبت بودہ اند در عمر عزیز سیر و سیاحت بسیار نمودہ خلق المدار رہنمونی نمودہ و سلسلہ رشد و ارشاد ناز و داشتہ تاریخ ہشتم محرم برحمت حق پیوست مزار شریف مکنپور

حافظ محمد سید مراد خلف خلیف و شاہ صاحب موصوف

عامی بود باعمل متقی و صایم الدهر قایم اللیل بتباع شریعت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بدرجہ کمال
ملحوظ میداشت واوقات عزیز را بذکر و اذکار و تعلیم و تعلم میگذرانید و در ابتدا سے حال بمدرسہ باندا تحصیل
علم نمود و کتب انتہائی از مولانا سلامت اللہ مرحوم ختم نمود و از نام نشان و سکونت خویش در اہمت
کسے را اطلاعی نہ بخشید و بحالت نابینائی مشقت شاقہ برخود اختیار نمود چونکہ از ابتدا سے سن - اعمی شدہ
بود و لعاملہ نابینائی تحصیل علم نمود و مصائب طلب علمی برخود گوارا فرمود آفرین صد آفرین بر ہمتش یادگارش
چہ سر ایم و چہ بقلم آرم بوقت مکالمہ عبارت کتب از بر بخوانہ یاد دارم کہ طلبہ بخدمتش میرفتند و می گفتند کہ حافظ
فلان عبارت یا مسئلہ درین کتاب کدام جا نوشتہ است پس وضو سے تازہ ساختہ و کتاب بدست گرفتہ
ہمان مقام برآورد کہ طلبہ میخواستند در عشرہ محرم اکثر بار را بہ بیداری زیارت جناب سبطین رضوان اللہ تعالی
عنہما بدین طریق میکنانید کہ اول طالب غسل کردہ روزہ نفل داشتہ حاضر شود بانقت از شرف زیارت
مشرف میشد بزرگے دوراندیشے حافظ مشہور و معروف ست صاحب نسبتی بود حق جل وعلا بر تربتش نزول
رحمت کناد مہ ماہ رمضان المبارک ۱۲۹۹ سنہ ھ واصل بحق گشت مزارش در مکنپور بہ حالہ حویلی و سے است

نظر علی شاہ خادمان المدار رح

سید زادہ بود مولدش مجہر تحصیہ منمضافات لکھنو ایشان بخدمت اشرف سید سے سند سے شاہ کامل
درباری ازغوثی المداری مکنپوری حاضر گشت و از نعمت بیعت مشرف شدہ پیمانہ مراد خویش از نعمت
عرفان لبریز ساخت باہمای شیخ الطریقت خویش سفر مکہ معظمہ پیش گرفت بعد حصول شرف زیارت
کعبہ معظمہ و مدینہ طیبہ معاودت کرد و یکے از مجازیب روزگار زمانے شد بسیار کرامات از وی سر بر میزد
و حکایات از و سے معروف است مرویست کہ بایام غدر بجای سر پیکر دیگری از نصرانیان در
پس وے افتاد و دست با ندامش رسانید پس معا طایر روح از پنجرہ خاکی بآشیانہ قدس پرداز
کرد مشہور بود کہ کسے جسم اطہرش را مماس نمیکند و وی ہم خلطہ ہم مخلوق نمیداشت مقبرہ اش در موضع قاسم پور
ضلع سیتاپور واقع است تاریخ عرس در فصل بہار بتاریخ ہندی بسنت پنجمی مقرر گشت ہر سال بہجوم

مردمان وضیع و شریف می‌شود آستانهٔ وی مرجع خلائق است نفقیر نیز بر مرقدش رسیده فاتحه خواند و
انوار تجلیات ربانی معائنه نموده۔ اللهم انزل علی تربته انوار رحمته وفضله
بر آستانهٔ وی رحمة الله علیه گنگ، حاضر می‌باید و صبح و مسا کوس نقیر فخری می‌نوازد در ۱۲۶۵ھ وصال یافت

شوق علی شاه خادمان امرکی

درویشے بود صاحب تجرید و تفرید ایشان از قوم ٹھاکر بود بعالم شباب روزی بخدمت شریف سید
انور علی شاه رسید که چشمانش بر و چار شد و از جذب عنایت خویش بجذو کشید و یکے از واصلان زمانه
گردانید سعید ازل بود که از کفر باسلام رسیده و یکے از مقربان بارگاه الوهیت گردیده شیخ الطریقت
نام نامی شوق علی شاه نهاد و بسیار تصرفات از وی بوقوع آمد آخر بایام غدر جان بجانان بسپرد و واصل
بحق گردید مقبرهٔ وے بر ٹھیری گھاٹ ضلع بہرائچ واقع است زیارتگاه خلائق آستانه اوست

سید شاه مسکین میان ازعوتے

صوفی بود یکے از اهل صفا محبوب کبریا نامش شهرتے یافته و از فیضش خلقے مستفیض شده یکے از
مریدان شاه پیارے میان مدار بست تاریخ وصالش چهارم جمادی الاولیٰ است سنه وفات یکهزار
دوصد هفتاد و نه هجری از مریدانش یکی شاه باچھو میان از عونیست ایشان ریاضت شاقه بر خود کشیده
عمرش نود و یک ساله بود مدت دوازده سال متواتر آبی نخورده در پیران طریقتش اکثر برین وطیره بوده‌اند
همین انفاس شان بحالت عجیب هنوز باقیست در آنمدت که آب نمی نوشید بعضے از اهل در سلطنتش
دعویٰ کرده اجزا زمحرور و فلفل زیاده از مقدار در طعامش کردند تا امتحان کنند که آیا تشنگی غلبه کند یا نکند الا قطره
از آب نخورده و برین حرکات شان ناخوش هم شده پابند اوقات بود جز طاعت و ریاضت کارے
نداشت جانشینش ملا نور احمد نیک مردیست و جوان صالح اللهم وفقه بتوفیق طاعته
وحسناته بوقت وصال شاه باچھو میان مرحوم این فقیر هم بوجوه چون نزدش رسیده چادر از نعشش

برداشته در صلوة مشغول یافته باز مانده و سخنی نگفته بعد الفراغ نماز سبقت در سلام کرده مزاج دریافته باز مشغول بنماز شد و به همین حال واصل بحق گردید بست و نه رجب المرجب بود که این واقعه پیش آمد قطعه تاریخ وفات عابد و زاهد مجاهد واقف سر خدا رهنما و پیشوا و مقتدا و پارسا دم نزد بی یاد خالق تا که در عالم بماند شاه بابه چهو حیف ای دل وا دریغا حسرتا + این در درج شرافت وان مه برج علا به آه از دار الفنا بگذشت در دار البقا سال تاریخش برآمد گر هوس داری بجو از سر رنج و غم و محن و عنا زاری ما

شاه غلام علی فنصوری مداری

مردی بود معمر ارادت از والد خویش میداشت موسوم به چهیدا میان و از مسکین میان نیز اجازتی بود در برزخ محمدیه هشتاد و چند سال ماند حتی که میانش دوتا شده و بهمون شکل گردیده روزی پرسیدم که چند بیست که بحلقهٔ ارادت در آمدی و این برزخ پسندیده گفت زاید از هشتاد سال در زمرهٔ غلامان آنجناب آمده ام زبانی شاه غلام علی شنیده شد که میگفت که وقتی بحالت ابتدا شاه مسکین میان نزدش برسید و گفت ای غلام علی شاد باش پسران تو فوت خواهند شد و توشل من خواهی گردید ایشان بخواسته تعظیم بجا آورد و گفت الحمد لله بسر و چشم منظور نمودم چه جائے کہ گاہے تاسف دلاد نجاطرش راه یافته باشد فی الواقع بندگان خدا همچنین باشند عجب مرتاضی بود - وقتی در موضع نود یا ضلع شاهجهانپور رسید دلوقت نماز عشا مریدان و معتقدان را شریک جماعت نیافت پرسید باعث عدم حاضری شان چیست گفتند که امسال کودرم درین موضع بسیار پیدا شده است همگی در دودن و مالیدنش مصروف اند گفت چه درین موضع کودرم باز پیدا نخواهد شد پس از ان تاریخ در انجا هر چند سعی کرده شد مگر کودرم پیدا نشد همچنین حکایات شده وی معروف است عمرش یک صد و ده ساله بود تاریخ وفات بست و نه شوال ۱۲۱۲ھ

شاه عبد اللطیف ازغونی

بزرگی بود در مشایخ متأخرین وقتی بعالم سیاحت بجو تفحص رسید از مضافات گورگانون درانجا رحمت
اقامت انداخت مریدانش بخدمتش رسیدند چندان التفاتی هم نکردند از ساده لوحی ذی محل بر بزرگیش بکرده
ارادت بدرویشی دیگر آورده رسوخی افزوده بودند و از بیجانب انحراف ورزیدند بر کجروی شان آگه شده
ارشاد کرد که نام این موضع چیست کسی گفت (کهور) گفت زبان ناچین (مور) و راست بیمود از فرمان
آن سیف زبان آن دیهه در تباهی آمد و ویران گشت و طاوس بکثرت پیدا شدند و هر چهار سوی
می رقصیدند و هر صدای ولاد و ریشان ندای یکریز بنیاد چنانچه آنمقام ضرب المثل شد و از آبادی نشان
و نشانی نماند سکنای دیهه بجای دیگر گریخته متفرق و سراسیمه شدند آخر چون بخت خفته شان بیدار شد
بخاطر ایشان خیالی پدید آمد که باهم مشوره باید کرد چنانچه بمقامی یکجا شده گفتگوها کردند که این ادبار بر ما از آنست
که با پیر و مرشد خویش بی ادبها کرده ایم پس صلاح کار در آنست که بخدمتش برسیم و بپایش در افتاده
عفو تقصیر خواهیم چنانچه اکثری از آن تهیه سفر نموده بکنبور حاضر شدند و بقدمش در افتادند و عفو تقصیر خواستند
پس راضی و خوشنود همراه بردند و بعد طی مسافت در همون موضع برسیدند و ایستاده شده فرمودند که نام
این موضع چه بود گفتند (کهور) ارشاد کرد (لیسے کھنگور) و همون جا قیام کرد پس از آن تاریخ آبادی
ترقی پذیرفت و ساکنان آنجا باندک مدت بیکی از اهل دول شدند و هنوز آباد است و این حکایت
هنوز زبان زد مردم آمدیار است تاریخ وفاتش دوازده رجب المرجب

ذکر سید شاه عبدالله متولی رضی الله عنه

ایشان عروج از خدمت جاروب کشی یافت در اوایل شوق و عشقی دامنگیر حال وی شد بوقت
شب که درون از خانقاه شریف جاروب کشی مینمود رفته رفته این خدمت بجناب حضرت قطب المدار
جنان مقبول افتاد که خود بخود در بسته بر رویش کشاده چنانچه همه شب همین مشغله می داشت و بدر بار رعیتی سیر
تجدید غسل و تبدیل لباس جاروب کشی مینمود چون عالمگیر ثانی وقتی برای حصول شرف زیارت
اقدس قدس سره بدمال برسید و از ایشان دوچار گشت گفت السلام علیک فاخلع نعلیک

عالمگیر جواب داد و معانقلیں از پا دور ساخت و مصافحہ نمود۔ و گفت از آداب خانقاہ مطلع فرماید حضرت
ایشان وی را بر قبہ انور اطہر رفتہ فاتحہ خواندند و از زیارت مزار فائض الانوار مشرف کنانید عالمگیر از
کمال نیازمندی در آن دم مہرے کہ با خود داشت نذر کرد۔ قبل ازین احمد شاہ حاضر آستانہ فیض کاشانہ شدہ
بود و در انداممبشار صاحبزادگان متولی روضہ قدس قرار یافتہ بودند۔ وے ہم پسندید و یک قطعہ
فرمان بنام وی بنابر تولیتش نوشت کہ در ینجا نقل کردہ مے آید متولی بہ آقا رنامدار خویش عجیب معاملت
میداشت بوقت جاروب کشی بر وی مبلغان و در سہماہی بار یک تنکہ ضرورت میشد جاروب را جانب
فلک دراز میکرد پس مبلغ میباید و رانہ ہم میگفت مبلغ رود و دو دست بار د معاد رست بار یدن
میگرفت و جمع میشد و آن مبلغان و در سہ ماہ را صرف مایحتاج مینمود و شبانہ روز از لنگر خانہ اش طعام ابر
تقسیم میشد و آخر بمقابلہ مقبرہ انور اطہر مقبرہ دیگر تیار ساخت و با یام عرس اندرونش می نشست و مردان
و معتقدانش با یمای وے نذور و فتوح بر آن گنبد تصدق میکنند و ہر کہ تعرض میکرد کہ این بے ادبی میت
کہ ہمسری کہ با آقا خویش میکنی میگفت کہ آن مقبرہ جد منست و این مقبرہ خلف وی است پس ازین
بے ادبی معتوب شد و بذلت و خواری بعذاب گوناگون مبتلا گشت و دوران حال در نبالے بدامش
پیدا آمد و دور دے کرمہا افتادند چون کرم از وے بدر شدی بگرفتی و باز در ہمون زخم نہادی
و گفتی کہ اے کرم کجا میروی رزاق مطلق روزے تو درین زخم نہادہ است چرا میروی از شب و
روز از غایت سوز و گداز این دوہا کہ از تصنیف دست بجو اندے و عذر بدرگاہش کردے

	دوھہ	
سائیں تیرے روپ سی پوچھت ناہین کوئی		ڈر ڈر کرمین سہیلیان ہین مرم دیکھوں توئی

	دوھہ	
اوروں سے کے تو اور ہیں اور میری تم تک دور		جیسے کاک جہاج کی جن کو اور نہ ٹھور

بالاخر این دوہا بجناب قدس سرہ مقبول افتاد و از ان دنبل صحت یافت و از عذاب محلے
و غیرہم رہائی گشت و باز بخدمت جاروب کشی بر سینہ گرمان عروج رفت و آن مقبرہ کہ بنا کردہ بود

حضرت سید ابوتراب خواجہ منصور قدس اللہ سرہٗ

اورنگ نشین بازیب و تزئین سجادہ نشین حضرت سید بدیع الدین محبوب رب غفور سید ابوتراب
منصور بن سید عبداللہ بن سید ابراہیم بن سید جعفر بن سید محمود الدین حلبی برادر حضرت سید بدیع الدین
بن قاضی قدوۃ الدین سید علی حلبی بن سید بہاؤ الدین بن سید ظہیر الدین بن سید اسمٰعیل بن سید احمد بن سید اسمٰعیل
بن حضرت امام جعفر صادق بن حضرت امام محمد باقر بن حضرت امام زین العابدین بن امام حسین بن
حضرت علی کرم اللہ وجہہ رحمہم اللہ الابرار علیہم اجمعین قائم مقام سجادہ نشین حضرت قطب المدار است
و جامع علوم صوری و معنوی شدہ بکمالات عالیہ اتصاف داشت چنانچہ از وفور علم و عمل و باخلاق
حسنہ سید احمد عصر اُش ملک العرفا در مکتوبات و ملفوظات خود تحریر کردہ اند۔ برادر حقیقی بودند یعنی
حضرت سید ابو محمد ارغون و سید ابوالحسن طیفور و حضرت ممدوح در شہر حلب بملک شام بقصبہ جنار کہ متعلق
حلب است توطن داشتند از بدو شعور آثار بخت بلندی بر ناصیہ ای منور شان تابان و آنچہ کہ حالت
و صالحین می باشد جبلی در صاحبزادگان موصوف بیدا و آشکار بود در کمال صلاح و تقویٰ ہر یک بے نظیر بودند
الحتصر ہر سہ نواسگان را اشتیاق قدمبوسی جد امجد خود دیدار بہار خاطر جاگزین شدہ منتظر وقت بودند
کہ کے حضرت از قدوم میمنت لزوم دیدہ انتظار مشتاقان را منور فرمایند و حضرت قطب المدار از انکہ
کثیر از وطن شریف تشریف آوردہ گذشتہ بود در سیر و سیاحت و ہدایت خلق اللہ اوقات مبارک بسر
میفرمودند درین مدت چندین پشت صاحبزادگان گذشتند وقتی حضرت ارادہ نمودہ بر دو تنیاخیش کاشانہ
تشریف ارزانی فرمودند بر مزار ان ملک بقا فاتحہ خواندند و از جمال باکمال خود دیدہ نوردیدگان را پر نور
و ضیا بخش فرمودند و در فرزندی خود گرفتہ بخدمت شریف قدسی داشتند و بشرائف توجہات و انعامای
غیر مترقبہ بر ہمہ را مالا مال فرمودہ کامل و اکمل گردانیدند و در کمالات خود ہر سہ صاحب کمال بودہ اند چنانچہ
از تصنیفات خلفائے نامدار شان خوارق عادات ہر یک جداگانہ آشکار است و کرامات
باہرات کہ از ایشان بظہور آمدہ مشہور زمانہ درین مختصر گنجائے ندارد کہ از آن نوشتہ شد آوردہ اند

که وقتی جماعت تاجران مغرب مال خود فروخت کرده بمقامی مقیم شده بودند و اراده واپسی بملک
خویش میداشتند شخصی که یاد از حرامیان زور کرده در انمیان خود را بظاهر رفیق وغمگسار و شریک رنج و
راحت سفر ظاهر کرده مخفی شده و بهمراهی ایشان مانده و وقت فرصت را نگاه میداشت روزی موقع
یافته بطمع زر در طعام شان زهر هلاهل درآمیخت و خود بکارے بهانه کرده راهے پیمود و از مال و
اسباب آن طائفه نقد و جنس را غنیمت برد و شخصے از ان گروه بکارے رفته بود از ین ممر از ان وقت
شریک خوردن طعام نشد وقتیکه باز آمد بعد چند عرصه حالت رفیقان و عزیزان خود دگرگون یافت از ایشان
نشانے ندید و در اندک لحظه آنهمه از زهر کارے شد و فوت گشتند شور و فریاد از نهاد وی برخاست
و بیقراری گرفت الغرض نهایت اندوهگین شده در مفارقت اعزا و بر هلاک ایشان و فریب دزد از کوفت
واقع جانکاه طائر روحش پرواز کند که بمشیت ایزدی حسب اتفاق در ره گذر حضرت سید ابو تراب فقیر منصور
ممدوح الانام آن شخص افتاده بود حضرت بر حال وی رحم خورده بر بالین آن خفتگان نوم بیخبرے
تشریف ارزانی فرمود و بر آشفته حالی آنجماعت دلش بهم برآمد و از خدائے تعالی دعا خواست که
ای حی لایموت بحق حبیب پاک خود حضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم این جماعت را که از زهر هلاهل درین بیکسی و ناآشنائی که بدو
و از اهل و عیال خود دور افتاده اند حیات تازه عطا کن بر دعائے فقیر رحمت فرما چنانچه ببرکت دعای حضرت آن گروه
زنده شدند و دوباره در گلشن هستی قدم نهاد شخصی از انهمه حسرتی برد و گفت ای آه باز بمیرم تا ازین عذاب
نجات یابم حضرت فرمود که این چه ماجرا است مردمان التماس نمودند که مرد و همینا الله مالش شخصی غنیمت
برده است چنانچه اکثر بار از ملایان نقصانی رسیده در ان اندوه شده میگرید ارشاد شد که غلط میگوید
هرگز مال از شما ایشان تلف نیامده و در اسباب خود تلاش کنید وقتیکه جستجو ساختند هر یک متاع خود
مسلم یافتند ازین عنایت بغایت زیاده مسرور گشتند و بوطن خود عازم شدند **نقل است** که روزی
بموسم سرما حضرت خواجه منصور قدس سره بر سر رکوچک نشسته بودند و خادم حسب الحکم محتاجان تقسیم
گلیم مینمود درین حالت مسکینان بسیار گرد آمدند قاسم التماس نمود که گلیم کمتر است و سائل بسیار چه
کرده آید حضرت ممدوح ردائے مبارک که بر دوش داشتند حواله نمودند این را با آنها قسمت کن چنانچه

بهمین رداے مبارک حجلہ اکلیم کفایت کرد بمجرد ان ساعت جوانی خستہ حال پدید آمد و از بشرہ اش چنان مینمود کہ امیرزادہ است مگر از جور فلک ستمگار بمصائب صعب گرفتار شدہ گلیمی بدوسپرد آن گلیم اثر عظیم بروے کار آورد کہ خروشے از نہاد درویش برخاست چندانکہ عنان ضبط از دست رفت و بیخود گردید بعد ازانکہ بہوش آمد حقیقت الامر ہویدا شد آنحضرت او را بزمرہ طالبان صادق داخل کردہ تعلیم ریاضت و مجاہدہ فرمود و دوراندک روزگار بزرگترین خاصان حضرت آفریدگار شد اسمش نصیر الدین المشہور بہ شاہ دلریش است از امرای ایران بود و در سبب ترک دنیا و ظہور شوق سلوک گویند کہ قبل واقع مسطورہ روزی بر تالابی سیر میکرد شترسواری را دید کہ نزدیک آمدہ سخن کردن گرفت شاہ از گفتگویش نہایت مسرور و مبتہج گشت قضارا در اثنای کلام شترسوار جان داد شاہ ازین واقعہ بغایت عجب ماند و با قرین خود گفت من کیستم و این اجل رسیدہ کیست گفت تو شاہ جہانی و این از کمترین بندگان شاہ در حالت بیخودی این اشعار بر زبان راند نظم

غم و شادمانی بسر میرود / بمرگ این دو از سر بدر میرود
چه آنرا که بر سر نهادند تاج / چه آن را که بر گردن آمد خراج
اگر سرفرازی بکیوان براست / وگر تنگدستی بزندان درست
درآمد اجل بر سر هر دو تاخت / نمی شاید از یکدگرشان شناخت

من بعد ترک تعلق کردہ سودائے زیارت بزرگان دین در سر گرفت و بتلاش مرشد کامل ہر سو گردید بیاوری بخت بیدار از مکاشفہ و عرفان بہرہ وافی یافت و تمامی عمر در تجرید و تفرید بسر برد و بخلافت سید ابو تراب منصور مشرف گشت و در اولاد و امجاد سید قدس سرہ بزرگان شدند کہ بر جادہ افادہ راہ یافتند و بتصرفات و خرق و عادات مشہور اند چون حضرت داداشیرین کہ فیض و برکتش ازان جناب ہنوز جاریست قبر شریف در مکن پور واقع است و حضرت خواجہ ابراہیم صاحبزادہ و خلیفہ و جانشین حضرت سید ابو تراب منصور قدس سرہ یکی از عرفا و خاصان زمانہ بود و صاحب مقامات عالی گردید چون عہد حیاتش باتمام قرین شد بجای خود حضرت سید میر محمد را کہ او در صلاح و تقوی بزرگترین بود گذاشتہ

بعالم ملکوت شتافت چنانچه وی هم بمنازل معرفت و حقیقت قدم نهاده و لطف کمالاتش
بر داشته در هدایت خلق الله بسے کوشید وقتیکه زمانه وصال محبوب حقیقی نزدیک رسیده بر مسند تلقین و ارشاد
حضرت سید خان محمد را که در صلاحیت کیشی و سعادت اندیشی یکتا و یگانه بود بر سریر ارشاد عالم گذاشته
رحلت فرموده و وے در حیات خود حضرت خواجه تمن را جانشین خود نموده ره نورد ملک البقا شد آنهم حضرت
سید محمد دولا که یکی از کاملین زمانه گردید و برابر سجادهٔ افاده گذاشته بعالم ملکوت فرمود چنانچه آنجناب
پیش خود حضرت سید فتح الله متولی آستانه حضرت سید بدیع الدین قطب المدار را جانشین خود فرموده
ازین جهان رخت اقامت بر بست انا لله و انا الیه راجعون آورده اند که روزے بدربار حضرت
قطب المدار امرائے یار و امصار حاضر بودند و از پند و نصائح هنگامهٔ مجلس گرم بود و هرکس بکمال ذوق
و شوق محو بعد اختتام کلام سلطان ابراهیم شرقی جونپوری که دران جلسه موجود بود التماس نمود که میخواهم
که برائے خوشنودی خاطر صاحبزادگان و کفایت بندگان این آستان کفافی که طریقه خاد ما نست معین
کنم حضرت قطب المدار نور دیدگان را به پیشگاه حضرت اقدس خوانده منشاء خاطر سلطان را شرح فرموده
عرض کردند که بعد از تامل نیک اندیشیده جواب باصواب التماس خواهیم نمود پس حضرت خواجه منصور با دو برادر
خود درین خصوص مشاوره کرد که دامن از عهده قضا برچیده برای حصول نعمتے که پاینده و لایزال
است ملازمت حضرت اختیار کرده ایم اندرین حالت در انتظام و انصرام ریاست پرداختن خود را در
معرض هلاکت انداختن است هر دو برادر بغایت پسندیدند پس بحضرت قطب المدار قدس سره
العزیز حاضر شده شاهد مدعا را بدین گونه بگلگونه بیان آراستند که ما خواهان سلطنت ابدی ایم
این ریاست چند روزه دنیوی که سراسر حارج و مخالف است بچه کار آید چرا الملک قناعت بحکم
وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ آن حضرت حسن رای و استغنا
صاحبزادگان آفرین خواندند و دعاے خیر و برکت و ارتفاع مدارج طریقت و اجراے هدایت
فرمودند الحق همچنین بوقوع آمد که تمامی هندوستان از فیضان این بزرگان مملو است حضرت
خواجه منصور قدس سره گاهے وقات مبارک را بے یاد الهی دمے معطل نگذاشت کرامات عجیبه

وغریبه که از انجناب بظهور آمده چه سرایم وچه بنوک قلم آرم خوارق عادات بعض همعصرانش در تصنیفات
خود ذکر کرده اند واز عادات او بود که هرچه از تحف وتحائف که پیشش آمدی بذل مسکینان نمودی آن
خواجه وهر دو برادرانش واولاد امجاد هریک در سراست ملک قناعت وترک سیاست کوشیده وهر یک قدم
در کوچه معرفت وحقیقت نهاده بر چار بالش فقر وفنا رونق بخشی فرموده اند وبر جادهٔ هدایت وارشاد صاحب
سجاده ماندند وهنوز بعضے از ان بآن طریق علی وجه الاحسن مستقیم اند وسکه هدایت وارشاد در هفت اقلیم زده
وخلفاء نیک صفات را گذاشتند طویل العمر بود هفت پسر داشت ودر اولاد امجادش اکثر فیجاه اهل الله
بوده اند سلسلهٔ که از ایشان نافذ گشته ملقب خادمان نامیده است درین زمره بسیاری صاحب تجرید و
تفرید وبعضی متاهل بوده اند چنانچه الی الان درین سلسله ایجاد ذوق فرموده اند پس بسبیل تذکره بعضی از ان بر موقع
ومحل ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی ووقتیکه حضرت قطب الملک آنرا از وطن مالوف ایشان را همراهی خویش
آورده بودند چنان منظور نظر ومد نظر داشتند که گاهی مفارقت گوارا نفرمودند چنانچه بعد وصالش
هم اولاد امجاد هر سه خواجگان را بجز حاضری آستانهٔ اشرف اقدس چاره نبودند. ایشان هم بهمشاهد
آنحضرت هنوز بر آستانه شریف مقر خویش ساخته دارند. وبذکر حق جل وعلا اوقات عزیز میگذرانند اشعار
دل آویز جامع حقائق ومعارف که درین جا نقل کرده مے آید از تصنیف اوست

ابیات

من ستر خدائیم که شهباز جهانیم	من عاشق خویشیم نه ناسوت نشانیم
من سر خدائیم که سرمست جهانیم	من کان الستم که در ذات جهانیم
من مظهر توحید چه خدائیم خدائیم	هم ظاهر وهم باطن در هر دو سرائیم
من بر در توحید خدا هیچ نه ائیم	جز عشق نه ائیم بجز عشق نمائیم
من عشق بقائیم درین دهر فنائیم	در خاک ظهوریم ولی گوهر کانیم
من جائے ندارم بهر جائے قرارم	من مرغ علوئیم که ارکان جهانیم
من کافر هر تار سر زلف تو گشتم	ایمان تو دادیم ز ران امن و امانیم

من شاه سواریم که بر مرکب نوریم	جاے که بتازیم همه جاے روانیم
من یار پرستیم بجز حق نه پرستیم	من گم شدگانیم نه دانیم که آنیم
من آب حیاتیم که از چشمهٔ خضریم	من عشق حقیقیم که در دیده چکانیم
من کسوهٔ معنیم که معنے نه شناسیم	در پرده تمامیم بمعنے همانیم
من محو بدائیم که در ذات بداریم	من مفلس تجرید چو قلاش نشانیم
من کفر صحیحیم باسلام مقریم	زین وصف ظهوریم نه اینیم نه آنیم
من رند خراباتیم بمیخانه درآئیم	در کنج نشستیم تو زان گنج نهانیم
من اهل سماعیم بجز سوی بر نسیم	در زمرهٔ رندان بجدا چونکه تراجم

حضرت سید ابو تراب منصور را غلامی بود موسوم به اظهر الدین یکے از برگزیدگان جناب رب العزت معمولش بود که اوقات عزیز را بخدمت مهمانان و حاضران آستانهٔ فیض کاشانهٔ آنحضرت گذاردی و ساعتے آرام نگرفتے وقتی حضرت اقدس خواست که آزاد کند بیاشفت و گفت خطایم چیست که از من تنفر شدی و عتابی فرمودی که از شرف غلامی دخانه زادی آزادی پسندی و لله حیاتم و بال جان خواهد گردید آقایم غلامی این آستانه به از تخت و تاج شاهانه در اطاعت و محکومے حضرت ماندن افضل از حکمرانی هفت کشور کردن است زہے نصیبم که خدمت آنحضرت نصیب گردد خوشا طالع همایون که بقربت مانم و دو بست سال بدین منوال عمر عزیز گذرانید وقتیکه زمانهٔ قرب وصال ایزد متعال فرا رسید بخدمت فیض موهبتش بشتافت و عذر خدمت خواست و گفت هیهات هیهات حالا ازین سعادت خدمت دور افتادم انچه که بستر این خاک آستانه یافتم و لله کم کسی بسجادگی یافته بود و از ان تاریخ معتکف شد و کسی را بجز دراے نداد و ترک غذا نمود هر که بر در حجره اش چیزے بردی نگرفتی شخصے موجب تنفر دریافت بخندید و گفت طالب را بجز طلب خویش طلبی نباید و فی الحقیقت سواے محویت هیچ نماند چونکه مطلوبم دیگر ست لهذا ضرورتی نیست که آب در دیده نگردانید و گفت ای واے غلام آستانه مداریه گویا نم و محتاج غذای ناسوتی باشم ای آه جز طلب محبوب طلبم و سوائی دیدا

حق فدائیم باشد ای عزیز عاشق را شغفے باید کہ از کمال عشق از ہستی خویش در رفتہ و محو وی گشتہ عین معشوق شود چنانکہ گفتہ اند

گفتہ او گفتہ اللہ بود ۔ گرچہ از حلقوم عبد اللہ بود

پس ہر کہ از خود رستہ از رب پیوستہ عین معشوق شود و در وی صفاتش پدید آید و دوئے نماند و ہم معشوق و ہم عاشق یکے گردد اگرچہ بظاہر دیگر نماید این نکتہ اہل مذاق میدانند عامی بیچارہ چہ فہمد کوزہ چند ایام جان بجان آفرین بسپرد و زیر قدمش بیار میدہ بالآخر چون بدار دنیا حضرت منصور لطری فلند رو گردید بتاریخ سوم ماہ رمضان المبارک بحق پیوست خانقاہش در لکنہور زیارت گاہ خلائق آستانہ او است

قطعہ تاریخ وفات

قطب آفاق خواجہ منصور ۔ رخت ہستی چو زین جہان بربست
سال نقلش بگفت ہاتف غیب ۔ عمدۂ واصلین بحق پیوست

خواجہ سید ابراہیم قدس اللہ سرہٗ

ایشان خلف و خلیفہ حضرت سجادہ نشین خواجہ منصور است ہفت برادر بود از ہمہ بزرگتر است وی ا مناقب عالی داشت وقتیکہ حضرت قطب المدار صاحب سجادہ را دعای اولاد دادہ بود دران حین تعویذی ہم نوشتہ مرحمت فرمود و ارشاد کرد حینیکہ پسر کلان بسن تعلیم رسد اول این تعویذ را پیش وی نہی بعد و دیگر چیزے بخواند چنانچہ ہمین طریق عمل آمد ببرکتش بر ہمہ علم تبحر حاصل گشت تلمذ از پدر عالیقدر میداشت گویند کہ یکی از اقطاب بود دستوری چنان بود طالبیکہ در آغوشش معرفت تارک الدنیا شدہ می آمد فی الواقع

ہر کہ شد محرم دل در حرم یار بماند ۔ وانکہ این کار ندانست دران کار بماند

روزے شخصی شدید تمنیت امارت نمودہ پیش وی رفت فرمود این جا بہ ہم کہ حاصل است تا کے یاری دستیار تو خواہد کرد آخر از بیکسی ناکسی بحالت غربت زرینہ بن فقرت است و آنکہ پیش فقیر آمدی برای چہ

درکیش جان فروشان فضل دهنر نزیبد | انجا نسب نه گنجد انجا حسب نباشد

ازین کلام فیض انجام بردی حالتی دغیری طاری گشت همه جاه و حشم را خیرباد گفته بزمره ارادت کیشان درآمد

پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید | احول از چشم دو بین در طمع خام فتاد

حق جل و علا هر کرا خواهد بزمره خاصان خویش درآرد و بخدمت این حضرت والا درجات برساند تا حجاب ظلمات به همین فیض و کرم این طایفه از هیش دررود

انچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه | کیمیائیست که در صحبت درویشانست

خواجه سید محمد عرف شاه بیک قدس سره

ایشان را یگانه آفاق توان گفت روزی مجذوبی سرگنان ازجای آمده با ایشان دوچار گشت فرمود خیر باشد از کجا رسیده و کجا خواهی گفت سفری در پیش است شما چرا وقت میگذارند فرمود کاری در پیش دارم چندی قیام فرمائید هنوز هفته عشره بمیانست و فرمود

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگذارند و خم طره یاری گیرند

آن مجذوب مخطوظ شده مقیم گشت و قبل یک روز از حج بزود طی الارض در مکه معظمه حاضر گشتند از احباب و اصحاب ملاقی شدند و بعد فراغ حج روزی در حجره نمایان شدند و بپاس خاطر مریدان و عزیزان تبرکاتی که آورده بودند حواله نمودند حاضرین جلسه التماس کردند که یا حضرت ازین تشریف بری سالها می انتشاری بخاطر ما راه یافته بود که حضرت کجا تشریف بردند حالا از رونق بخشی گرامی اطمینانی دست داده و اتجی رو نموده الحمد لله علی احسانه فرمود که برای طواف کعبه و زیارت بزرگان رفته بودم مریدان عرض کردند که یا حضرت اگر ما را نیز ازین نعمت معطل نگذارند از الطاف مربیانه چه بعید باشد گفت انشاء الله تعالی چنانچه بسال آینده انهمه کسان از انطریق بمدت قلیل مشرف بحج ساخت تاریخ وفات دوازده جمادی الاول

خواجه شیدا خان محمد قدس الله سره

مسندآرای بزم صدق و صفا متکی اریکه تسلیم و رضا منهاج الشریعت سراج الطریقت هادی بن احمدی
مهدی طریق محمدی آنحضرت قدس سره در ابتدا از علم ظاهر فراغ یافته باب علم بر طالب علمان مفتوح ساخت
و سلسله درس و تدریس آغاز نهاد مدتی این شغل داشت وقتی از اوقات بر مزار فائض الانوار حضرت قطب الملک
رفته فاتحه میخواند که ندای غیب رسید کای سید تا کی دکان یکو نانی و رجوع باصل خویش نکنی خدمت سجاده سلام
نسبت وی قدس سره ازین ندا متحیر شده بخدمت پدر بزرگوار که سن رسیده و بجسم للطرش از زهد و ریاضت سید بود
حاضر گشت و از ندای غیبی اطلاع بخشید بالتفاتی تمام گفت ای نور نگارم

غم دنیای دنی چند خوری باده بخور		حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

ازین کلام موثر شده تعلیم و تعلم را ترک داده بخدمت اقدس پدر بزرگوار حاضر گشته دست بیعت داد و بعد انقضای
چند ایام چون پدرش از زمانه وصال محبوب حقیقی قریب رسید ایشان را جانشین خویش ساخته رحلت فرمود چنانچه
بر سجاده پدر عالیقدر خویش متمکن شده داد زهد و ریاضت و ورد داد و سلسله تلقین و ارشاد آغاز نهاد وفات
ایشان بتاریخ بست و چهار ذیقعده گردید

خواجه سیاه همن

این والا دودمان از اهل عرفان بود بحالت لی مع الله اوقات عزیز گذاردی و در استغراق محو و مدهوش شدی
از دنیا و دنیی اعراض نموده رو بفقر و فنا آورده گوی سبقت از ترافان زمانه در ربود و یکی از اولیای هند
نامی شد صاحب خارق بود خلف و خلیفه پدر خویش است آورده اند که از اوایل شاه همن احتیاط
باکل حلال ملحوظ خاطر میداشت و مریدان خویش را اول راغب باین نموده بیعت میکرد و اکثر صحبت
بمسکینان و فقرا میداشت و در اخفای طاعات جهد بلیغ مینمود و اکثر مریدان وی صاحب نسبت
بوده اند و در اهل الله معروف است در کمتر زمانه بتوجه شیخ عروج گرفته میگویند که روزی یکی از
مریدانش بمسجدی میرفت بیوه زنی برای یک سبوچه آب التماس کرد وی اعراض نموده بمسجد رفت و نماز
ادا کرد و چون بجناب ایشان رسید ندا از آن ضعیفه استفسار نمود چرا نشسته گفت برای آب سبوچه از دوش

گرفته بیارد آب سرد وازان مرید گفت که هر روزه آن ضعیفه را دو سبو چه آب پر کرده برسانی تا غنه نکنی روز
دیگر فرمود که ای طالب از دست نفس نافرجام چون آخر شدی چرا غفلت ورزیدی چه اگر ترکش رهائی یافتی
و مطمئن گشتی ازین خرقه و دستار که پوشیده چه بدست آری مشقت بر خود اختیار کن و هر چه وی گوید خلاف
آن بعمل آر تا رهائی ازین عالم در قلب تو گشاده گردد وازان تاریخ وی چنین کرد و بعد چند مدت بکلی از زوال ورع
شد انتهی نفی ابو الربیع این نفس مختی سخت کافر ست انسان را بکفر رساند ملکه کافر سازد و آنکه با وی تحتی کشتن بدو
بگفته وی عمل نکند زود بمقصود برسد و بجناب حق جل و علا رسوخی بدست آرد چنانچه حضرت امام غزالی گفته
که حضرت علی روایت کنند که مردی خود را برهنه کرده بر سنگ و ریگ گرم میگشت و میگفت ای مردار شب
بطال بروز تا کی از تو رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم آنجا رسید گفت چرا این چنین کنی گفت نفس مرا
غلبه میکند گفت درین ساعت درهای آسمان برای تو بگشادند خدا تعالی با فرشتگان بتو مباهات میکند پس
اصحاب را گفت زاد خود از وی برگیرید همه پیش رفتند و میگفتند ما را دعا کن وی یک یک را دعا میکرد آنگاه رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم گفت همه را بجمع دعا کن گفت بار خدایا تقوی زاد ایشان کن و همه را بر راه راست
بدار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت بار خدایا تقوی زاد ایشان کن و همه را بر راه راست بدار رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم گفت بار خدایا او را تسدید کن یعنی دعائیکه بهتر بود در زبان او ده آنگاه گفت بار خدایا بهشت قرارگاه ایشان
کن و مجمع از جمله بزرگان بود یکبار بر بالا نگریست زنی را دید عهد کرد که هرگز نیز بر آسمان ننگرد و احنف ابن قیس شب
چراغ برگرفتی و هر ساعت انگشت با چراغ داشتی و گفتی فلان روز کار چرا کردی و فلان چیز چرا خوردی اهل حق چنین
بوده اند که دانسته اند که این نفس کافر است اگر عقوبت نکنی ترا غلبه کند و هلاک شوی و آن بسیاست بود و در بند
و غریق عشق شدن چاره خلاص من است همه مجاهدات انیس مهتش بیان مبین وفاتش بتاریخ بیست و چهارم شوال المعظم

خواجه سید محمد دوار سبزواری قدس سره

آن وحید العصر متولی روضه قطب المدار بود از فیض بی پایانش جهانی ذخیره اندوز سعادت
و عالمی مستفیض مکرمتش گردید روزی بر آستانه اقدس حاضر بود که شخصی سوال کرد که مدتیست تمنای
زیارت رسول اکرم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم دارم الا صورتی بدست نیامد که مشرف بجمال باکمال شده

اضطرابی و اضطراری در آنگیست که حیان نشود که اہل نظر گیرند و مرا ازین نعمت محروم دارند شیخ از ملفات سامی چہ بعید که این گدائے بی نوا از مجلس مقدس آنجناب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم برسانند

تلقین دربرابل نظر یک اشارت است	گردم اشارتے وکرم رنگی کسنم

فرمودند بر و بمسجد مقیم شو چنانچه شبانگاه در خواب رفت و بمجلس اقدس حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حاضر گشت آنحضرت بوی متوجہ گشته فرمود که شاد باش علی الدوام حاضری تو خواهد شد و بوساطت غلامی رسیده که اپس وی متطور است پس قدمبوس شده بامدادان پیش حاضر خدمت شد ارشاد کرد که ای بخت بلند دیدی آنچه ندیده بودی و رسیدی بانکه نرسیده بودی حالا چه میخواهی گفت غلامی جناب فرمود بغلامی آن قاسم اسرار مقبول آمدی بخدمت خویش داشتن سوهراد بیست برود متوجه اہل و عیال شو چنانچه مرخص شد شادان و فرحان ... عمارات ... طلیس ... شد یک قطعه فرمان شاہی شرعی ... بکلمنو ... تبطر راقم السطور گذشته و مال ... درج رساله ...

وفاتش نوزدهم	خواجہ سید حاجی خورم	شعبان المعظم

ایشان از اتفاقات در اوائل عمر از خانه بیرون رفتند و در مکہ معظمہ حاضر گشته مشرف بحج شدند چونکه سیاره یاوری همان داشت مشغول بدرس شد و از علم بهره اندوخته بکلمنو مراجعت فرمود و اوقات مبارک عمده تر بیا حوال بسر نمود و امرا و سلاطین معاملات خویش بوی رجوع می آوردند مسجد عالمگیری از اہتمام وی تعمیر گشت خلف و خلیفه والد وی الاحترام خویش است چون لباس فانی بوسیده دید بتاریخ بیست و پنجم محرم الحرام گذشته واصل بحق گشت انّا للہ وانّا الیہ راجعون ۞

	خواجہ سید فتح اللہ مسکو	

بزرگی بود از قدمای متبعین به صلاح و تقوی آراسته متولی آستانه حضرت قطب المدار قدس سرہٗ بود در عهد اکبر شاه بود و قتیکه اکبر شاه از وی ملاقی گشت و التجای دعای ولد کرد و رجوع بوی آورد چنانچه بدعای وی صاحب ولد شد یعنی نور الدین جهانگیر تولد گشت یک قطعه فرمان از جانب والده وی مریم زمانی بنام

معافی اراضی برای مدد معاش نوشته بنام دست قدس سرهٔ این اراضی نیز از سابق الایام یعنی از زمان ابراهیم شرقی معاف بود پس همون اراضی بقدر حصه ایشان در عهدش معاف نموده شد و این پدر والاگهر خویش ست معاصر وی در مکتوبات تذکره وی که وهرحسب خوبی بمعرض بیان درکشیده چنانچه در مقدمه استفسار اصطلاح لفظ خدا مکتوب که سبق نقل کرده شد در وی ذکر وے نموده اند مناقبش انشا فرموده زیاده طول بیان گنجائی ندارد تاریخ وفات بست و سه رمضان المبارک

خواجه سید عبد الحلیم

دانا رموز الفقر فخری حکمت آموز شریعت محمدی سالک مسالک شریعت و طریقت ناسک و مناسک معرفت و حقیقت صایم الدهر و قایم اللیل عمر گرامی بحسن خوبی و خوش اسلوبی بسر برده کشتی تمنای خویش در بحر فنا انداخته شناور گشته روزے در مجلس وے ذکر عشق رفت در جوش آمده غزل حافظ شیرازی بر زبان آورد

غزل

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کے راهبر شوی

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

دست از مس وجود چو مردان ره بشوے
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

خواب و خورت ز مرتبهٔ عشق دور کرد
آنگه رسی بدوست که بی خواب و خور شوی

گر نور عشق اد بدل و جانت او فتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذو الجلال چو بی پا و سر شوی

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

گر در سرت هوای وصال ست حافظا
باید که خاک درگه اهل بصر شوی

ازین کلام بر حضار مجلس کیفیتے و حالتی پدید آمدی که کثری ازان مدهوش گشتند پس مدتے داد ریاضت و مجاهده داده و خلق الله را رهنمونی نموده و اصل بحق شد

مقبرہ خواجہ عبد الحکیم

واقع مکنپور ضلع کانپور

خواجہ عبید الرحمن

ایشان در اوائل حال بزاویہ خمول و گمنامی میکوشیدند سلیم حلیم بود واکثر بخانقاہ شیر شمس الدین حسن عرف بخشی حضرت قطب المدار معتکف میماند وابتدا از در سیر و سیاحت از صحبت فقرا حصہ کافی و بہرہ وافی برداشتہ مگر بخدمت شیخ الطریقت برہان الحقیقت یعنی پدر عالی قدر خویش حاضر گردیدہ و در ریاضت و مجاہدہ کوشید حتی کہ منظور الا گردیدہ جانشین وی گشت

تعالی اللہ زہی ذاتی کہ تا نیرنگ ہستی یافت ۔ صفای جوہر پاکش دم از پرہیزگاری زد

خلفے بود کہ از حسن اخلاقش در مریدان آن سلسلہ تری پدید آمد کہ ہنوز از ایشان بوی خلق محمدی می آید و فیض صحبت شان ظلمت نفاق از قلب اہل نفاق می زدایند ۲ جمادی الاولی بود کہ رخت ہستی ازین کاخ بی بنیاد بربست انا للہ وانا الیہ راجعون

خواجه سید محمد صبیح

شب بیدار تہجد گذار صابر و شاکر پاکیزه صورت فرشته سیرت شیخ الوقت بود روزے در مجمع کفار رسید و برای ادای صلوٰة بیانگ بلند اذان گفت و مشغول نماز شد همگی یورش کرده قریب جناب قدس سو بر سیدند و آهنگ هلاک نمودند چون آنحضرت ولی سلام گردانیدند بنظر قهر سوی اوشان نگریستند یک بیک گردنهای اوشان برگشته رو به پشت گشتیدند همه مضطرب شده به پایش در افتادند و عفو تقصیر خواستند ارشاد کرد که اگر در حلقهٔ اسلام گردن اطاعت فرود آرید چه عجب که ازین هلاکت باز مانید چنانچه آن گروه بر خاش جو مطیع اسلام شدند و کلمهٔ طیبه بر زبان آوردند آخر بحالت اصلی باز آمدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی گردید مزار پر انوار در جهان باغ است انا لله و انا الیه راجعون

خواجه سید عبد الکریم

حضرات ایشان کم سخن سکوت پسند زاویه گزین بودند از اختلاط خلق متنفر در ذکر و فکر اوقات شریف بسر می‌فرمود روزی از عم فقیر شاه عبد المنان عرف شاه کلو میان مخاطب شده ارشاد کرد

	لطبع هیچ مضمون به زلب بستن نمی‌آید		خموشی معنی دارد که در گفتن نمی‌آید		

چنانچه امام غزالی رحمة الله علیه نقل کرده که حضرت عیسی علیه السلام گفت عبادت ده است نه خاموشی و یکی گریختن از مردمان و رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم فرموده که بسیار سخن بود بسیار سقط بود بسیار گناه بود آتش بوی اولی تر است ربیع بن خثیم هشت سال حدیث دنیا نکرد چون بامداد برخاستی قلم و کاغذ بنهادی و هر سخن که گفتی نوشتی و شبانگاه حساب آن با خود کردی و بدانکه این همه فضل خاموشی از آنست که آفات زبان بسیار است و همیشه بیهوده از زبان می‌جهد گفتن آن خوش و آسان بود و تمیز کردن میان نیک و بد دشوار بود و در خاموشی از وبال آن سلامت بود و دل و همت جمع باشد و بفکر و ذکر پردازد است تعلی السبی انسان را باید که زبان خود را نگاه دارد از آفات مخاطب ماند تا باند که زمانه صاحب دل شود

ایشان خلف و خلیف والد خویش است خدمت حاضری آستانه تا حین حیات بر خود واجب دانست خادم آستانه گفتن زیبا است و عاشق مدار شتن سزا است هفت کس داشت یک مبلغ و چهار آنه توجه آقا رنامدار بلا ناغه از دست غیب حضرت شاه مدار در خانقاه بجای نهاده وصول میشد او بصرف اهل و عیال می آمد دوام استغنی المزاجی بلا سر وقات میفرمود عمر شریفش کم و بیش نود ساله بود در سنه یکهزار و صد و شصت و هفت هجری بتاریخ بست و نه صفر وصال حق شد مزارش در باغ مسجد خویش موسوم به باغ فتح الله متولی ست مریدان وی آهون طریق پسندیده و در خوشنویسی لطفی و خطی بر گرفته اند

خواجه سید شاه آخون

مدت العمر در زهد و ریاضت بسر فرمود عادتی بود که از یک پاس آخر شب بمسجد رفته و از نماز تهجد فراغ یافته مراقب میماند بعد از آن نماز فجر با جماعت ادا کرده و از ورد وظائف فارغ شده بتلاوت قرآن مجید و دلائل الخیرات اشتغال مینمود من بعد بخانقاه و الاجاه حاضر گشته و فاتحه خوانده بخانه تشریف ارزانی میفرمود طعام نوش جان کرده خواب میفرمود نماز پیشگاه با جماعت ادا مینمود باقی وقت در تعلیم طالب غلمان بر بستر ذاکری و شاغلی بود والا تش در سنه ۱۲۳۵ ه بروز پنجشنبه گردید سه روز قبل از وفات بعد نماز فجر اهم او برده بخانقاه رسید و کلمات رخصتانه در حضور حضرت معروض داشت و واپس شده همه خورد و کلان را طلبیده و وصایا نموده و متعلقین خویش را بخدا سپرده و گفت هر چه گفتنی شنیدنی باشند بگوید باز موقع گفتگو نخواهد ماند چرا که من از مشغولی دنیا علیحدگی خواهم جست پس خموشی ورزیده بیاد حق معروف شد و قفیکه روح از کالبد بیرون شدن ... ست ز ده هش ندائی الله بر آمد و باز دم به قالب خاکی مراجعت نکرد عمر شریفش شصت و پنج سال در سنه یکهزار سه صد و یک بماه ذی الحجه بروز جمعه بعد نماز فجر ازین سپنجی سرای سفر آخرت فرمود مزارش در مکنپور لب دریای ایسن بود با مین مزارات دیگر شهدا طغیانی دریا قبرش را مع قبرهای شهد البشکست و در دریا بر د شد

امام الملت والدین سید امام الدین

خلف سید شاه عبدالکریم قفصوری مردی بود کریم و حلیم مثل پدر عالی قدر خویش بخت بلند سکوت پسند
بجز سلام سنت الاسلام گاہے سبقت در کلام نمیکرد عمرش قریب صد سال بود و ایماء و اخفای
حاجات میکوشید بوقت وصالش این فقیر بحضورش رفت و عرض کرد که بابای من هیچ بخوری گفت
بلی حلیبی بیار که پسرش مستی فضل رسول بازار رفت و حلیبی پیشش آورد و گفت حلیبیست عرض کرد حلیبی آورده ام
گفت حکیم حالا مریان مرا خورانیده اند حلیبی تو بکار آید من این ماجرا معاینه کرده بکاری معروف شدم
که خبرم رسید که بابای شما درین وقت هذیان می سراید که پیشش رسیدم دیدم که میگویند ای مسلمانان شمعی
نزارید که این عود و در ازین جمع دور سازید از صورتش نفرت می آید که درکی فزاید بعد از ساعتی سکون
بگرفت گفتم که این خشم و غضب که بود گفت شخصی بود عمامه سرخ بر سر بسته بصورت پیاده سرکاری شیم آمد
از صورتش سخت نفرت پیدا آمد در انوقت مجمع مسلمانان هم بود از ان مسلمانان مخاطب شده میگفتم که این مجسم
شیطان را از منشیم چرا دور نمیکنید و در خور راهی بدهید۔ ای عزیزان شیطان لعین بود میخواست
که بوقت مرگ من بنفس را پریشان سازد مگر الحمد لله که بتصدق و دستگیری محبوب کردگار حضرت قطب المدار
گذری نشد و از دور دفع گردید حالا از شما رخصت میشوم و بجا آوردن ... و بذکر کلمه طیبه متوجه شده و ندماً جان
بجان آفرین سپرد بتاریخ هشتم رمضان المبارک وزا دینه این واقعه و نمود. انا لله وانا الیه راجعون

یکتای روزگار عاشق کردگار شاه رشید فضل احمد قفصوری مداری

عجب مرتاضی بود۔ از کثرت ریاضت و مجاهده نحیف و ضعیف شده بود و گاهی بر لاغری اندام
خویش رحمی نخورده و به تقلیل غذا اکتفا نموده مدت العمر زهد و تقوی بسر فرمود و بصحبت مجاز بیدی کار
اکثر اوقات عزیز میگذرانید وقتیکه زمانه وصال محبوب حقیقی قریب رسید و مرض الموت بروی
مستولی گشت از اکل و شرب متنفر شد با وجود بنهمه نقاهت بزور قوت روحی در ادا و قاتش هرگز حرج واقع
نشد چنانچه بوقت وصال محبوب حقیقی فقیر هم مع دیگر کسان بحضورش حاضر بود دیدم که همه دم
روز النور و بقبله نشسته بشغل عروج و نزول مشغول میبود و کسی متوجه نشد و در همین عروج

و نزول طائر روحش باشیانهٔ قدس پرواز نمود بتاریخ یازدهم ربیع الاول بروز شنبه سنه ۱۲۹۴ھ
بود که این واقعه پیش آمد انا للّٰه و انا الیه راجعون ؀

شیر وادی فقر و فنا ضیغم بیشهٔ معرفت کبریا محبوب ذو المنن حضرت داد شیران قصوری المداری قدس اللّٰه سره

نام نامی سید احمد نقشبند داداشیران شجرهٔ انساب پیران طریقت ایشان بشش واسطه بحضرت
قطب المدار می پیوندد و جلالش بحدی رسیده بود که کسی را یارای تقرب نبود چه جائے که بی اذنش
بلا وقت بملاقات پیشش رفتی و مکالمه نمودی طویل العمر بود از کثرت ریاضت و مجاهده در جسد اطهرش
لطافت روحی حاصل بود و اکثر معتکف میماند و گاهی بسفر رفته و بعزلت انزوا گزیده صاحب تجرید
و تفرید صاحب خارق بود در حالیکه بحضورش رسیده واصل بحق گردیده زادگاه و خوابگاهش ملکپور جائیکه مزار
شریف است آن باغ هم ملقب وادی میان معروفست بر مزارش لطف حیات حاصل میشود
و از فیضان عامش کاسهٔ مراد لبریز میگردد فیضان بی پایانش نهایتی ندارد مریدان آن سلسله از اولیا
روزگار بوده اند چنانچه در آئمه داران ملکپور شاه غلام محمد وغیره مشائخ صاحب ارشاد شده اند و یکی از
خلفائش بابا لاڈو دربارے بود صاحب خارق عادات از ایشان سلسله جاریست مزارش در
ملکپور و در سلسلهٔ اولاد امجادش هنوز اهل فضل موجود اند چنانکه مولوی محمد شکر اللّٰه اعوانی مرید و خلیفه
این دودمان تلمیذ مولوی رضی الدین اعوانی الملکپوری و حافظ عبدالرحمن مرادآبادی است و فقیر هم کتب
ابتدائی بحضورش خوانده و آن بزرگ هنوز زنده اش موجود است بتاریخ عرس وے قدس سرهٔ زیارت میشود

امام اهل التوحید مولانا مولوی ابو سعید علیه رحمة اللّٰه المجید قصوری قدس سرهٔ

عالمی بود با عمل خلف و خلیفه سید محمد نصیر ست جای ورزش دہلی است بمدرسه خانقاه و الاجاه ملکپور مدرسی
میکرد و طلبه هر دیار در اعصار حلقه میماندند و طلبه علم مینمودند چه مصارف آن مدرسه از جانب شاهان

والا و دمان از سلف مقرر بود تا عهد شاهی ماند از تصنیفاتش بعض کتب بمعائنه فقیر مثل فتاوی ابوسعید وغیره گذشته و یک رساله مختصر اکبر کا" در حاشیه تذکرة المتقین حصهٔ اول نقل نموده لهم شجره وی اینست مولوی ابوسعید پسر و پدرش سید شاه محمد نصیر پسر و پدرش سید عبدالحمید پسر و پدرش سید محمد سلیمان پسر و پدرش سید عبدالله پسر و پدرش سید رزق الله پسر و پدرش سید خواجه دریا سعید پسر و پدرش خواجه سید ابوتراب منصورپوری پسر و جدش حضرت قطب المدار قدس سره ـ بزرگی و والائی مولوی زیاده از انست که بتحریر در آید و در خاندانش اکثر صاحب القابوده اند بر در خانقاه حجره ایست در وی بوقت معینه بیاد حق مشغول میماند و همون جا مدفون هم گشت تاریخ وصالش بست و دوم محرم الحرام است

شهید ذوی جاه والا پایگاه مولوی محمد سعید ماه منصوری المداری قدس سره

حسینے و جمیلے بود اسم با مسمّے جمال آن جمیل در عالمی ضیای بخشید و از ماه خصائلش ماه تابماه منور گردیده فیضان علمش سحبای تاریکی جهل را یکسر کافور ساخته و طالب علمان زمانه از وی نصیبی برداشته علم التعلیم تعلم و قابلیت در عالم برافراشته دوران کمتر مدت رشد و ارشادش نیر دلهای کافران تابی اندوخته داکثر بی را از کفر باسلام در کشیده سعید ازل بود که بچندین سن سال جمیع فضل و کمال علمی جمع گشته از بد و رفتار و گفتارش لبند بر خاطر هر برنا و پیر را تسخیر ساخته چنانچه آن یگانه روزگار بشوق طالب علمی از خانه خویش بیرون رفته و جهد بلیغ به تحصیل علم نموده آخر بعد فراغ علم متوجه الوطن مالوف شد چنانچه بعد طی منازل متصل مکن پور رسید چون نا وقت گردیده بود ناچار در قصبه بلهور قیام ورزید که ناگاه حساد و فاتحکیش بوجه قابلیتش رشک و حسد بردند و عاقبت خود خراب گردند و زهر در طعامش کرده چنین اظهار کردند که از اندر شما این طعام فرستاده است نوش کردن بود که آن زهر کارے کارش تمام کرده پس از زین بهانه بتاریخ هفدهم رمضان المبارک شربت شهادت چشیده واصل بحق گردید

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

شاه ابوالفتح بانگی قنصوری

اذان بالحانی میداد که مصلیان را از شنیدن ندای الله اکبر اضطراری و اضطرابی پیدا می گشت لهذا باین لقب ملقب شد خوش لحنی وی معروف ست بادشاه دهلی عقیدتی میداشت و نیز از دیگر امرا وظایفش معین بود چنانچه فرمان شاهی بنام وی ست و از کوا غذات اسناد و امراد رار که معین بود واضح و لائح ست تاریخ وفات پنجم ربیع الاولی ۱۲۶۲ سنه هجری.

شاه عبد الحمید قنصوری

بزرگی بود خلیق و حلیم یکی از پیرزادگان منگلپور بایام غدر شهید شد مزارش در منگلپور تاریخ وفات ۹ جمادی الاولی سنه ۱۲۷۰ھ

شاه غلام حمزه قنصوری

خدمت آستانه در حیات خویش واجب دانسته و واز پدر ریاضت داده در هنگام غدر شربت شهادت چشید تاریخ وفات ۹ جمادی الاولی

شاه حافظ محمد بخش قنصوری

خوش اوقاتی بود جز تلاوت قرآن مجید کاری نداشت در توکل مستغنی المزاجی فارغ البالی عمر عزیز بسر برده بعد خزانه پیر خود بجایی رفت بتاریخ هفتم ربیع الاول رخت هستی از جهان برداشت انا لله وانا الیه راجعون

فصل هفتم در ذکر مشایخ خادمان الطیفوری

ذکر حضرت مقتدای من محبوب غفور ابو المحسن خواجه طیفور قدس الله سره العزیز

حضرت سید ابوالحسن طیفور قدس سره ولی بود از زمرهٔ مشایخ پیشینین که جامع نکوئیها بود و صلاحیت
و قناعت و تقوی و طهارت انفاس گرامی عدیلی نداشت مجمع مکارم اخلاق و منشاء شرائف اوصاف و فتوت
منبع برکت اوست کمالاتش بکمال رسیده و مدارج ارجمندش بعروج سر کشیده و ذکر جمیل خوارق عاداتش
هر سو اشتهار یافته در ریاضت و مجاهده بدرجهٔ غایت رسیده این نوبادهٔ خاندان ولایت گلدستهٔ گلستان
سیادت بخدمت اشرف اقدس جد بزرگوار خود یعنی از حضرت قطب المدار رسیده بکمالات اندوخت و
بخلافت در آمده بر جادهٔ نیابتی و کرم زینت بخشی فرمود محمدت او را بکدام زبان در حلیهٔ بیان آرد
منقبتش قلم را چه یارا که بر صفحهٔ قرطاس نگارد ملخص احوال درین تذکره نگاشته شد خلقی از انفاس سامی
مستفیض شده و عالمی بزمرهٔ اهل حق در آمده بمنزل سعادت رسیده و جهانی بتوجه معلی در بحر مکاشفه
و مراقبه مستغرق شده کامیاب و سیراب گردید وقتی قحط سالی در هند پدید آمد و عنان صبر و شکیبائی
از دست زمانیان رفت و اکثری از صعوبت فقر و فاقه بملکی دیگر راه پیموده و بسیاری از شدت
گرسنگی هلاک شدند جماعتی فریاد و فغان کرده پریشان و سراسیمه حاضر آمده و مصائب اندوه و در معرض
بیان پیش آنجناب آورده نجات خواست و عرض کرد که ای محبوب داور جل عظمته چند سال که بر همه
مخلوق مسلط شده است از تدبیر و چاره جوئی در دفع کیشود و آه و بکا بجناب کبریا سودی نمی بخشد
جانبری دشوار بنظر می آید بلکه بفریاد مرسی و حیف که بدرمانم دستگیری نمی باشارهٔ گوشهٔ چشمت تشنه
جهان دور میگردد و باندک توجه همه عالم سیراب میشود میخواهیم که ازین عذاب الیم نجات حاصل آید
سید قدس سره بر حال زار شان رحم خورده در صحن مسجد ایستاده شد و بجناب الهی دست دعا دراز
کرده برای کشود کار خلایق مناجات فرمود ببرکت التجای گرامی بارش باران شد و ابر رحمت
بر زمین بارید و خشک سالی از عالم دفع گردید همچنان تصرفات هر روز از آن بزرگوار بظهور می آمد
روزی حضرت خواجه ابوالحسن طیفور قدس سره سیر کنان جانب جنوب بمقام سبهن
تشریف فرما شدند در آنجا جوگی را دیدند که نهایت صاحب استدراج بر هوا مربع نشین است سید
ممدوح چون با وی دو چار شد بر زمین افتاد جوگی متحیر شده سوالی از کوچهٔ فقر بزبان سنسکرت

پرسید بمنظر که حضرت آشنا از زبان هندی نیند مگر چونکه کرامات اولیا حق است بپاسخش جواب
معقول در سنسکرت داده دیگر سوال بآن زبان استفسار کرد عدم تفتیش باعث خفت گردید
وازمعائنه این کرامت عرق ندامت بر چهره آورده مشرف بایمان شد و بهمراهیش بخدمت حضرت
قطب المدار حاضر شده بانواع سعادت مفتخر گردید الشان ازحضرت قطب المدار بر کوه همالیه
معتکف فرموده بودند تا عرصه دراز دران جا عاکف ماند و وقتی جماعهٔ فقرا بحالت سیر و سیاحت کوهستان در آن
میرفتند که نظر ایشان بسمتی افتاد و در انجا رفیقی عجیب و فزای غریب بهجت منظر در آمد گویا انوار تجلیات
یزدانی نازل میشد از سرور و مسرت متوجه بآن سمت گشتند و در آنجا بزرگی را دیدند که بسجده افتاده
و از عالم کن فکان بیخبر بحالت استغراق مستغرق است سلام کردند چون جوابی نیامد مؤدب نشسته نشستند
و منتظر وقت شدند که کی از عالم بالاعنان توجه بانجانب منعطف خواهند ساخت که درین انتظار شب
در آمد شخصی از غیب کوزهٔ آب و در دست گرفته بیامد و بر ایشان سلامی رسانید و طعامی پیش کرد
ایشان را استعمای بی رو نمود پس آن نعمه تناول کردند و آنکس راهی شد روزی چند بر این طریق
بگذشت و در انجا چشمهٔ آب بود که از وی رفع ضروریات خویش میکردند روزی ایشان نشسته
بودند که آن بزرگ سر از سجده بر داشت و متوجه تغسیل شد و بعد طهارت مشغول بنماز گردید
ایشان هم اقتدا می کردند خوشا نصیب شان که مقتدی چنان مقتدا گشتند و حلاوت الصلوة
معراج المومنین دریافتند و کسی از ان میان در عین صلوة تاب تجلی جلال و جمال ایزد متعال
نیاورده واصل بحق گشتند زیراچه ظرف قلب او وفور مسرت تجلی بتاب شعله عشق گردیده و روح کبوتر خویش
پروانهٔ جمال احدیت گشت باقیماندگان مدهوش افتادند که حضرت از نماز فارغ شدند ایشان را بجود و
بهوش یافتند چون در نظر فیض اثر نور نظارهٔ پرتو جمال محبوبی که مثل انوار ظاهری آفتاب عالمی را اثر
گوناگون منفعت بوقلمون و هد اثری قوی حاصل بود و باطن ایشان را بعد اضطرار از اشغالی بخشید پس
آن هر دو نعش را بمون جا مدفون ساخت و باقیماندگان را حسب استدعای شان تجدید بیعت
از کمال مرحمت مشمول عواطف مربیانه گردانید و گفت ای یامی آقای نامدار حضرت جد امجد

قطب المدار بنا بر حاضری آستانه است پس برین تخته سنگی که افتاده است بیائید و بشنید چشمان خود به بندید چنانچه این طائفه اهل الله باهم جمع شدند و خود را در چشم زدن بر آستانه اقدس حاضر یافتند و آداب آستانه بوسی بجا آوردند سبحان الله این قسمتیست ازلی و نعمتی است وهبی هر کرا نصیب شود و فضل و کرمش روی نماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاۤءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ پس آن حضرت خواجه جماعه را چند مدت در صحبت فیض بخش خویش داشته مرخص فرمود و خود بدولت حاضر آستانه ماند روزی نظرش بر حباب دنیا فتاد و رو گردانیده متوجه به عالم بقا شد انا لله و انا الیه راجعون۔ سلسله که از ایشان ناقد گشته بلقب خادمان نامیست قطعه تاریخ وفاتش اینست خوابگاه مکن پور ـــ

قطعه تاریخ وفات

شه بوالحسن شاه طیفور ذی شان	ز دنیا چو شد عزم فرمای عقبی
بگفتا بسال وصالش سروشی	شده زیب افزای فردوس اعلی

سید محمد بخش زاهد طیفوری المداری

فی الواقع زاهدی بود همه عمر در زهد و ریاضت بسر برد خلف و خلیفه پدر خویش بود یکی از اهل شاگرد یدعزلت گزینی بود جز عرس میر شمس الدین حسن عرب و میر رکن الدین حسین عرب قدس اسرارهما جای نمیرفت را و تمند اینکه بخت شب بادی یا فرزند شیشهای گلاب بجادی بر دند و در انجا بیا شد محمد بخش بمزار ایشان رسید دید که جماعه بزرگان دین دران مقدس مقام رونق افروز اند و از ین هدیه خجلی انبساط امیداند این کس شرمساری خورده یکی ازان میان ارشاد کرد که این بی ادب چرا آمده که لرزه بر اندامش افتاد و بیخود گردید زاهد آن شب را علیحده ساخت ازان هیبت تپ بر وی مستولی شد بعد افاقه تجدیدش عرض کرد یا حضرت باعث خشمش چه بود گفت تو که بجناب اهل الله ضعیف العقیده بودی و شیشهای گلاب را که آورده ز فعل عبث پنداشتی ای عزیز بجناب ایشان غیر راه خلی نباشد پس او تا حسبی بکدر رشد ند و آن طائفه

حضرت سلطان الاولیا قاضی مطهر قله شیر قدس الله سره العزیز

مرتبه ولایت حضرت قاضی مطهر قله شیر که سرآمد روزگار بود در علم و فضل عدیلی نداشت در اوائل
حال مدرسی میکرد و طلبه منتهی یار و امصار از جناب افتخار الاشیاخ کمال رسوخ تلمذ میداشتند و زمانی که
آمده قضا با جاه و تمکین از کمال حکمت و دانش انجام میداد و تصنیفاتش هم است از جناب فیض انتساب
حضرت قطب المدار شرف بیعت و خلافت سرفرازی و ممتازی حاصل نمود تا یکی ز اهل کمال آن [illegible]
طبیعتش جز ارتفاع بعالم علوی میلی نداشت آوازه خرق عادات و کرامات باهرات حضرت قطب المدار
شنیده بغرض مباحثه با دو صد طلبه ذکی منتهی بخدمتش آمده در مسئله وحدت الوجود بحثی راندند و یک هفته
هنگامه اعتراض گرم ماند آخرش کلام بدرجه اتم رسید و حضرت را غیرت علم احدیت در گرفت فرمود ای طفل
مکتب خالق مطلق واحد است و نقابیکه بر چهره انور اطهر فرو هشته بود بر داشت قاضی بمعاینه تجلی پیکر
اطهر که از تابش جمال مهر سپهر کرامت نمایان شد معه تلامذه بسجده در افتاد و در حالت غشی مدة سه یوم
لذت بیخودی چشید چون بهوش آمد عفو تقصیر خواسته درخواست بیعت کرد حضرت منظور داشته در
حلقه بیعت معه تلامذه اش در آورد قاضی موصوف قدوم میمنت لزومش را موهبت عظیم شمرده در
تعظیم و تبجیل آنجناب کوشیده و بعطای خرقه بیعت و خلافت مفتخر شده بمرتبه کمال رسید و ولی صاحب
مقامات علیه بود شهرت مولانا از حد درگذشت قصبه ماور که از لکهنو سی کرده است گاهی در سی
تا ماور پشت نمیداد و رخ بجهنور کرده باز میگشت روزی مولانا حضرت قدس سره را وضو میکنانید
که حضرت روی مبارک درهم کشید قاضی التماس کرد که خطای کم چیست فرمود که از تو بوی پیاز می آید
عرض نمود که از شش ماه باکل و شرب کاری ندارم آری از بازار آمده ام شاید بوی آن در جامها در
گرفته باشد از آن باز گاهی به بازار نرفت و کمال احتیاط میکرد و در جوار مرحمتش در آمده یکی ز [illegible]
واصلان الشان از خلفاء اجل حضرت قطب الاقطاب قطب المدار انه و گروه عاشقان از ایشان
نافذ است خلیفه و جانشینش قاضی حمید بود در گروه عاشقان نه شعبه معروف است خوام جنان [illegible]

که از قاضی صاحب آمده است حالانکه چنین نیست آن شعبهٔ از بابا صاحب آمده است که آینده در ذکر حضرت بابا قدس سرہٗ بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی مزارش در ماور شریف آستانهٔ او زیارت گاه خلائق ست

قطعهٔ تاریخ وفات

آن شہ قاضی مطہر اہل حق	حامی دین و سراج العاشقین
عزم چون کرده سوی دار الجنان	سال او گفته خرد جنت نشین

ذکر حضرت قاضی حمید الدین المعروف به قاضی حمید قدس سرہٗ

ابن عم حضرت قاضی مطہر قلہ شیر بودند ناگاه شوق عشق ذات بحت دامنگیر حال وی گشت پس بغرض حصول شرف نعمت بیعت بخدمت اشرف اقدس حضرت قطب المدار حاضر گشت و متمنی بیعت شد آنحضرت فرمودند چرا آمدی و چه مدعا داری عرض کرد که در زمرهٔ غلامان خویش در آرید ارشاد کرد در ینجا آمدن چه ضرور بود برو دو سعادت کوش گفت کجا روم فرمود بخدمت قاضی مطہر حاضر شده شرف خدمت دریاب گفت آن خرد سن است چگونه نخواهد شد حضرت متبسم شده فرمود که ای قاضی در ینجا نفس را دخلی نیست تجبر تو مدنع این نعمت ست که بخدمت برادر زاده حاضر شدن را بجا نمی آری که آداب مریدانه چون بجا آرم اگر طالب صادقی برود این تجبر که از شر نفس ست بر طاق نسیان گذاری و گمنامی نه و در طائفهٔ عاشقان نامی شوای قاضی ست در کیش جان فروشان فضل و هنر نه زیبد ما اینجا حسب نباشد اینجا نسب نه گنجد پس اجازت گرفته بحضرت قاضی مطہر قدس سرہٗ پیوست و بکلی از دنیای روزگار گردید مناصب و مناقبش چه سرایم و چه بنوک قلم سپارم صاحب خارق بود آخر توجه شیخ خود به اجازت بیعت و خلافت مفتخر گردید

ذکر حضرت سید الطائفه حضرت سید شاه راجی قدس الله سرہٗ

ایشان خلیفه و جانشین حضرت قاضی حمید بودند وقتیکه از درس ظاهری فراغ یافتند بخدمت شریف
حضرت مولانا قاضی حمید رسیدند و دریافتند و از شرف بیعت ممتاز شدند ایشان از روز بیعت مشقت
شاقه و ریاضت و مجاهده برخود چنان اختیار کرده که تحریر نگنجد آخر توجه شیخ بمراتب ولایت ترقی گرفته
و یکی از دریای اجل گردیدند و حضرت قاضی حمید از وی راضی و خوشنود شده اجازت و خلافت عنایت کرده جانشین خویش ساخت
فی الواقع سرکه از ایشان پیوسته در اندک مدت بجا رسید و عالمی از ذات گرامی مستفیض و کامران شد پس ایشان حضرت سید شاه عبد الغفور
المعروف بابا کپور را که بر وی نظری داشتند خلیفه و جانشین خویش ساخته و اجرای کار هدایت خلق الله بوی تفویض فرموده بحق پیوست

ذکر حضرت سید شاه عبد الغفور عرف بابا کپور قدس الله سره

بابا صاحب مرید و خلیفه سید شاه راجی وی مرید و خلیفه حضرت قاضی حمید وی مرید و خلیفه حضرت
سلطان التارکین برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر وی مرید و خلیفه اجل حضرت سید الموحدین
عمدة الاطهار سیدنا سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس الله تعالی اسرارهم وطنش کالپی
است و ایشان بعد تحصیل علم ظاهر آتش شوق لقای الهی بگوشه خاطر مکنون میداشت مشتعل شدن
گرفت پس بتلاش پیر سفر اختیار کرد چون صیت فیض و کرم حضرت سید راجی قدس سره عالمگیر بود
ایشان نیز بحضرت وی رسیدند و از آنجناب حصه ازلی خویش که با وی سینه بسینه آمده بود در گرفتند
و بعد از حصول بیعت در اوایل حال ریاضت شاقه برخود اختیار کرده و سالها سال سقای نموده
و شبها بخانه ضعیفان و مسکینان میگشت و خمها را از آب میکرد صاحب جذبه قوی بود و بحالت استغراق
مانده وی و از اکل و شرب اصلا ملتفت نشدی وقتیکه فاقه رو نمود فی الجمله از جنس غله چند دانه تناول فرمودی
عمرش طویل بود بر لباس ستر عورت اکتفا نموده بود فی الواقع جامه ایشان را بنظر نگاه ذمیت بود
جامه عریان را تجلی زیور است و ایشان امرا را بخود کمتر گذر میداد و از قسم نقد و جنس هر چه که از غیب میرسید
حواله فقرا و مساکین میساخت خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد ازین ترقی کمدی گرفت
حضرت سید شاه راجی قدس سره محظوظ شده وی را خرقه خلافت پوشانیده جانشین خویش ساختند

قدس سره کا خلافت و جانشینی چنان بانجام داد که همه مریدان شید راجی قدس سره تا حیات پروانه وار فدای وی ماندند و از ایشان هفت خلفای اجل صاحب سلسله و اهل ارشاد گشتند و از هر یکی از ایشان گروهی جداگانه جاری شده بلقبی ملقب شده مگر دو سلسله دیگر که از خلفائش بر آمده و نیز در شمار خلفائش می آید پس ازین حساب نه شعبه گشتند تفصیل ایشان بدینصورت

گروه اول عاشقان امام نوروزی	گروه دوم عاشقان سوخته شاهی	گروه سوم عاشقان کمربسته
گروه چهارم عاشقان لعل شهبازی	گروه پنجم عاشقان باباگوپالے	گروه ششم عاشقان یکما شاہے
گروه هفتم عاشقان کلامے	گروه هشتم عاشقان کمال قلندری	گروه نهم عاشقان کریم شاہے

حضرت امام نوروز

ایشان در هند بعزم جهاد معه ترک و احتشام شاهی با کروفر باجم غفیر آمده بودند چون بشرف زیارت بابا صاحب مشرف شدند از خیال خویش در گذشتند و آن ترک و احتشام اسلام نذر پیر کردند و ی نقد و جنس حواله مسکینان کردند و سکه شاهی بمریدان بخشیدند پس آنحضرت امام نوروز را تا انکه منسلک شدند بلقب امام نوروزی معروف اند بجز بدید و لغو عمر حجابی میانداختند

عاشقان سوخته شاهی

نام نامی سید عابد صاحب است از غلبه سکر عشق الهی و وحدت جذب ناتناهی از زبان صاحب ایشان را (عاشقان سوخته شاهی) خطاب عطا بود اکثر اوقات بحالت جذب نوبت بسوختن میرسید آب افشانی و گلاب پاشی و خوشبو و عطر و لخلخه هیچ کارگر نمیشد و مردمان می دانستند که بمیه جسد از نقد حیات تهی گشت البته خود بخود بعد مدت معهود افاقه رو نمودی و اکثر از مریدان سید عابد قدس سره در همین حالت جان بحق تسلیم کردند و مریدانش از آتش دنیا باکی ندارند بلکه انبار گل می انگارند زیرا چه ظاهر است که هنوز ایشان را سوختن نمی توانند اکثر آتش افروخته را پامال میکنند و هیچ اثری و ضرری بر جسد ایشان نمیرسد حالانکه این ادنی وصفت در جمله بلنگان این خاندان است نه تخصیص بر ایشان و وقتی حضرت

سید شاه عبدالغفور قدس سره درگاه انبار رونق افروز بود چون هلال جمادی الاول رو نمود از مریدان
خویش متوجه شده ارشاد کرد که حاضریم در عرس حضرت قبله و کعبه امسال همراهی شما نخواهد شد پس بروید
و حاضر عرس شریف بشوید همگی تهیه سفر کردند علیها النصب گفتند ارشاد شد که قلم و دوات بیارید تا بخدمت
صاحبزادگان عریضه نگارم دیگران جستجو کردند ایشان قلم و دوات و کاغذ پیش کردند و بر انگشت شهادت
خویش دم آتشین بر دمید مانند روشن شد حضرت متبسم شده عریضه نبشته حواله ایشان کردند و بر آتش انگشتش دم
عاشقانه که از آب رحم شسته بود دمیدند گل شد و اثرے از سوزش نماند اکثر میفرمودند که اگر بر فلان تطهیر کریانم
پیران طریقت نبودی و ابر رحمت شان که هر دم بر وی مترشح میشود نباریدی از کمال جذبه عشق الهی
که میداره سوخت شدی و فقرای آن گروه میگویند که در آنحالت جذب اگر آتش سوزان بدست آمدے
بخوردی و اثری و ضرری نرسانیدی و این خطاب خسته عشق الهی از عنایات پیر او بود هر که بادی
توسل جسته ملقب سوخته شاهی نامور گردید

عاشقان کمربسته

حضرت شاه عبدالحی الملقب به شاه درگاهی کمربسته یکی از جانبازان حضرت سید شاه عبدالغفور
بود از حین بیعت جز طاعت معبود مطلق رو نمی نیاسود و کمر همت بر میان جان بسته در بارگاه
محبوب حقیقی اختصاصی دریافته و بعروج منازل ولایت سر کشیده از خواب و خور و دیگر حوایج ضروریه
بی تعلق فرشته خصالی بود خرق عادات از وی سر زدن گرفت وقتیکه حضرت بابا صاحب از
مقربان درگاه وی را پرسیدی که درگاهی چه میکند جواب یافتی که در ریاضت اوقات عزیز میگذارد و
کسی وی را غافل نمی یابد که بوے همکلام شود خبر شیخ خود نپرسد گفتی بابا صاحب فرمود که آن عاشق
کجاست بیارید حضار سکوت کردند گفت درگاهی کمربسته است چون بیاوردند و حاضر کردند در آن دم
ایشان را خرقه خلافت بخشیدند و اجازت خلافت عنایت کردند پس از آن روز این لقب بوی
مقرر گشت تا آنکه در حلقه ارادت و خلافتش در آمدند ملقب عاشقان کمربسته ملقب شدند

عاشقان لعل شهبازی

شهباز بلند پرواز صحرای لوہیت یکه تاز جولانگاه بیدای قرب بالقب شاه امان الله درویش دہلوی یکی از خلفای بابا صاحب بود بعد لعل شهباز خطابش بود بعنایت پیر خود چنانکه شاه امان الله خود میفرماید چنانکه از اندختن اکسیر مس خالص طلا شود و از نظر آفتاب سنگ لعل بی بها گردد همچنین از تصور شیخ مرید که منظور نظر شیخ گردیده باشد لعل شهباز بود آری نظری بایدان جنس جمادات است واین از جنس ملائکه ان نسبتی باند واین صحرای توحید شهبازی بلند پروازی نماید مریدی را عروجی که دست مید بد بطفیل شیخ میسر گردد جانم فدای شیخ باد خطابی بود که گر بنظرش مس وجود امان الله را طلا ساخته و نظر آفتاب مثالش سنگ وجودم را لعل بی بها گردانید و از زبان فیض ترجمان لعل را که از جمادات بود شهباز فرموده چه الطاف بی پایانه باین بیقدر مبذول داشته مگر چه بعید است

آنانکه چشم مست بصد حیله وا کنند — سنگ را ولی کنند و مگس را هما کنند

پس گروهے که از ایشان نافذ شده بلقب لعل شهبازی ملقب گردیده۔

عاشقان باباگوپالی

باباگوپال یکی از امرای هند بود بهمه ثروت و حکومت را بشوق فقر ترک نموده یکی از فقرای هنداهل استدراج گردید چون از بابا صاحب دو چار شد استدراجش را مسلوب فرموده بقدمش در افتاد و داخل اسلام شد حضرت صلاحیتش را معاینه فرموده از کمال عنایت در آغوش عاشقانه بگرفت و از نظر فیض اثر پیمانه مرادش لبریز فرمود و رفقایش که چیله وی بودند در تعلیم شان بطریق اسلام ترمیم فرمود یعنی حبس دم اوشان که میکردند در روی ترمیم فرمودند و اجازت دادند که باقی ریاضت بحالت اصلی بماند آخر بتوجه اش چنان پسندیده تر آمد که بخرقه خلافت مفتخر گردید بسیار صاحب تصرف بوده است سلسله که از وی نافذ شده بلقب عاشقان باباگوپالی نامور گردید حضرت شاه علاؤ الدین وصال رحمة الله علیه میفرمایند ؎ بر زمین عالمی مست گردانی بہ عاشقان را بردن از این عالم ؎

عاشقان ملکھا شاہی

میران ملکھا شاہ ولی قدس سرہٗ مرید و خلیفہ سید شاہ عبد الغفور بودیکی از اولیائی روزگار بودہ است
خرق عاداتش در دیار حیدرآباد معروف ست مزارش در نانڈیر ریاست حیدرآباد دکن آستانۂ او زیارتگاہ
خلائق ست گروہے کہ از وے جاری گشتہ بلقب عاشقان ملکھا شاہی نامور گردیدہ

عاشقان کلامی

از حضرت شاہ معروف کلامی کہ ایشان خلیفۂ امام نوروز بودند و خلیفۂ ثانی حضرت شاہ فتان درویش کہ
مزارش در گراولی ست سلسلۂ نوروز جاری ست حضرت شاہ معروف یکی از علمائے متکلمین بود بوجہ تبحر در علم
منطق و کلام باین لقب ملقب گشتہ روزی بغرض مباحثہ بخدمت حضرت امام نوروز کہ امام الوقت بود
حاضر گردید و گفتگوی آغاز کرد حضرت ممدوح فرمودند کہ ای کلامی اگر زبانت نقصی واقع شود و گویائی نماند چگونہ
سخن سنجی کنی ای کلامی این ہمہ از فضل مفضل حقیقی ست کہ ترا قوت نطق و کلام بخشیدہ پس اگر در معرفتش
رسائی حاصل کنی چہ خوب باشد کلامی ازین کلام موثر شدہ بحلقۂ مریدانش داخل گردید و بعنایت شیخ گوہر
ترا ید الوصف حاصل گردید باندک زمانہ بتوجہ شیخ یکی از اولیاء جلیل القدر نامی گردید شیخ را با وی نظرے
بود روزی فرمود کہ ای کلامی سلسلہ کہ از تو جاری خواہد شد با لقاب برادرانم ملقب نخواہد ماند چنانچہ
درینہ شعبہ عاشقان این نیز داخل ست این فضل شیخ ست

عاشقان کمال قادری

این گروہ از حضرت مولانا شیخ کمال الدین قریشی منشعب گردیدہ ایشان اول از خاندان عالیہ قادریہ
بودند چون بحضرت شاہ عبد الغفور پیوستند ہمہ تعلقات خود را ترک نمودہ بیعت کردند تجرید و تفرید
ظاہری و باطنی مدت العمر بسر بردند آخر از عنایت بابا صاحب اجازت خلافت نیز حاصل کردند یکی از

کملا عصر شدند از ایشان گردید که جاری شده بلقب کمال قادری) نا یست سیر الفقرا و ریاض الفقرا
از تصنیف اوست میان نور شاه سجاده نشین میان دهولن شاه ازین سلسله اند و برادرش که نسبت پیرانه
دارد میان رحیم شاه و مریدش جهانگیر مرزا تیموری نیز اهل کمال ست ۔

عاشقان کریم شاهی

این شعبه از شیخ کریم الدین خلیفه مولانا شیخ کمال الدین حاجی ربی ست فقرا این سلسله کریم شاهی میگویانند و آنچه
در ذکر این شعبها مذکور شد تحقیقات قطعی بود نه حالات شان اگر حالات در جانبه بکی نوشته آید دفتری طویل گردد ایشان
از اهل تجرید بوده اند متاهل نبودند صاحب تذکرة الفقرا احمد اختر گورگانی نیز ذکر ایشان کرده ست پس گفت سید راجی
بار با از مریدان خویش فرموده که هرچه از شرف باستان از خدمت سید عبد الغفور ست هر که بوی راه جست گویا بمن
رسید و هر که از وی تخالف ورزید مرا رنجانید من چه با شم مرا همه پیران سلاسل پسندیده و بجناب حضرت قبله و کعبه
مقبول افتاده حق جل و علا ترقی دهاد سبحان الله چه قدر نظر الطاف و کرم مبادی مید اشت که چنان فرموده پس مدتی از رسم
تلقین و ارشاد جاری داشته در گوالیار آسوده خانقاهش نور علی نور بعمارت عالی پخته سنگی ساختن نا یافته آستانه او زیارت گاه
خلایق ست تاریخ ۳ ذیقعده عرس میشود و در سنه ۹۸۰ نهصد و هشتاد و نه هجری اجل بحق گردید اکثر شعرا قطعات تاریخ وفاتش گفته اند و نتیجه بر دو
اکتفا نموده می آید ۔

قطعه تاریخ وفات

رفت از دنیا چو در خلد برین	مست الفت عاشق صادق کپور
سال تاریخ وصال آنجناب	هست صادق پاک بین عاشق کپور

قطعه ثانی

شاه عالم کپور مجذوب ست	ماه عالم کپور مجذوب ست
سال نقلش کرد حسن محبوب ست	گفت هاتف کپور مجذوب ست

نقشہ خانقاہ حضرت شاہ عبدالغفور عرف بابا صاحب

واقع گوالیار

ذکر حضرت باده نوش خمخانه الست میران حاجی لاغر مست رحمة الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین حضرت سید محمد عارف عرف سلطان بحر تنگ شاه اند رحمة الله علیه شجره وی پنج واسطه
از زبان بعاشقین مولانا قاضی مظهر قلندر می پیوندد و از معمولاتش بود که بلا اذان گاهی نماز نخوانده بود یکبار
وقتی حسب الامر شیخ الطریقت خویش در قصبه سرشته واقع ملک پنجاب تشریف فرما شدند و حسب عادت در آن جا
هم اذان داده مشغول به نماز شدند چون باشندگان آن مقام لامذهب بودند از تعصب صدای اذان شنیده
بر ایشان یورش کرده حمله آور گشتند مگر وقتیکه از آن گروه بر خاصش چو هر کس که بیشش رفتی از هیبتش جرأت
با فرازش نیافتی پس از هیبت الهی که از ناصیه وی لامع بود همگی ترسان و هراسان و پس گشتند و ایشان
بعد فراغ نماز در ذکر الهی مصروف شدند خبر این واقعه به راجای آن مقام رسید وی بخیال آنکه چنان نشود
که هیبت فقیر ایشان را در گیرد و معتقدش شده بمذهب خویش فتوری پیدا کنند پس حاجی را راجه در چاهی انداخته
بخاک و گل انباشت بکیفر این کردار ناپسندیده راجه مجذوم شد هر چند اطبای حاذق سرگرم معالجه بودند مگر سود مند
نمی شد آخر تنگ آمده اندیشه کرد که این علامت قهر الهی ست که آن درویش را در چاه انداخته ام این نتیجه همون
بی ادبی ست اتفاقاً در همون شب خوابی دید که آن درویش میفرماید که ای نااهل سزای کردار خویش رسیدی
و آنچه نادیدنی بود دیدی - و من بفضله تعالی مع الخیر بیاد حق مصروفم مرا اذیتی نرسیده پس راجه علی الصباح
بر خاسته آن چاه را صاف کنانیده و خاک و گل را با احتیاط کما ینبغی بر آورده دیدند که در آن چاه جانب شمال
طاقیست ایشان در وی نشسته بیاد حق مصروف اند ملازمان راجه بکمال تعظیم و تکریم بیرون آوردند راجه از
شنیدن این خبر بحضورش رفت و عفو تقصیر خواست و ملتجی حصول شفا گردید ایشان از آن چاه که صاف
شده بود آبی طلبیده و بر وی دم کرده اندکی بخورانید و باقی بجسمش مس کنانید راجه صحت یافت همچنین تصرفات

قطعهٔ تاریخ وفات

ازین عالم سوی دار البقا
چو حاجی مست لاغر ذی کرامت

	زروی دردہاتف گفت سالش		زدنیا اسوۂ دین کرد رحلت ۱۰۷۴ھ

ذکر حاجی مداری شاہ کمر بستہ رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلیفہ وجانشین سید عنایت شاہ کمر بستہ اندازینہ واسطہ بحضرت برہان العاشقین مولانا قاضی مطہر قلہ شیر نسبت دارند در اوائل سیاحت ورزیدہ واز زیارت مزارات اہل اللہ مشرف گردیدہ در سنہ ... از حج بیت اللہ شریف مراجعت فرمودند دران زمان رام رائے چودھری سکنہ موضع مدن پور از علاقہ بلگرام بخلوص ونیاز مندی یکصد بگھہ اراضی در موضع محمد پور نذر کرد ودربارہ قیامش اصراری بلیغ نمود چون از ازدحام عوام در اوقاتش ہرجی واقع شدن گرفت پس ازانجا متوجہ بموضع اورنگ آباد گشتند مگر آب وہوای اسلام آباد پسند خاطر شد وہمونجا سکونت ورزید نواب سید خرم ورا جہ سعد اللہ خان بہ اصرار وی خواستند کہ یک موضع نذر کنند مگر منظور نداشت از اصرار نواب مرحوم یکصد بگھہ اراضی قبول فرمود صاحب مقامات بود وفاتش در سنہ ۱۱۱۱ ہجری بماہ رجب المرجب بتاریخ بست وششم گردید انا للہ وانا الیہ راجعون

قطعۂ تاریخ وفات

رفت چون زین جہان مداری شاہ	سوی ملک بقا بحکم آلہ
سال نقلش شد از سر الہام	قلن شد منزل مداری شاہ

ذکر حضرت قادر علی شاہ شطار رحمۃ اللہ علیہ

ایشان غوث وقت بودند از خاندان عاشقان ظاہر ابسبب حسن اعتقاد رئیس بھوپال در موضع جین پور باڑی قیام میداشتند چونکہ این طائفہ راحق تعالی ہرجا میخواہد میگمارد واجراء کارخانہ ہستی تابع ایشان میسازد پس جائیکہ قیام سازند از امر او تعالی مقیم میشوند در سنہ ۱۲۷۰ ہجری ازین جہان رخت ہستی بربست مزارش در شرف آباد ست

قطعهٔ تاریخ وفات

ازین عالم بحکم حق چو عازم	سوی جنت برین قادر علی شد
بگفتا مصرعهٔ تاریخ هاتف	به جنت جاگزین قادر علی شد ۱۲۰۰ھ

ذکر حضرت شاه چاند نایب نور وزر رحمة الله علیه

ایشان مرید شاه جتین ابدال بودند رحمة الله علیه تکمیلش از حضرت میران حاجی لاغر مست مداری طبقاتی گردید اول ایشان در رنگپور بودند از انجا بامر باطن که مکرر به کرر رسیده بود عازم تهنده واقع ملک پنجاب گشتند بارادهٔ وی باشندگان نانک پور واقف شده چه وضیع وچه شریف اصراری بلیغ کردند که ازینجا حضرت بجای تشریف نبرند ایشان همه را تسلی وتشفی فرموده معه رفقای باوقار ورسیده تشریف ارزانی فرمودند وبر لب تالابی که حالا از آبادی جانب جنوب ست قیام فرمودند ودر همون ایام آباد هم گشت وازدحام خلائق در عرس حاجی بابا رتن رحمة الله علیه از تاریخ هفتم ماه ذی الحجه تا دهم ماه مذکور شدن گرفت رفته رفته این خبر شایع گشت یکی از زنار پوشان فقرا هنود آمده دعوی کرده که بابا رتن ناتهه از بزرگان ماست مسلمان نیست این گفتگو از رفقائش درازی کشید پس ایشان فرمودند که این امر از بحث ومباحثه طی نخواهد شد از اهل مزار رجوع باید کرد آنچه آن فرماید بسر و دو فریق را آن کاربند شوند چنانچه فریقین این ارشاد را بپسندیدند وقفل مقبره اش بکشادند واز جوگی گفتند که اندر رفته ببیند که مزار ست یا استهان رتن ناتهه ـ باز ارشاد کرد که اگر رتن ناتهه در بزرگان شما از اهل کمال ست دریافت نمائید او شان چند بار ندا کردند مگر جوابی نیافتند بعد ازان بایمای ایشان شخصی پرسید که ای بابا رتن چونی وچرائی جواب داد که من یکی از فدایان نبی آخر الزمان صلی الله علیه وسلم رتن ناتهه نیستم ازین جوابش حاضرین وقت را حیرتی پدید آمد ومدعیان را خجالت نصیب شد ازان روز چه هند وچه مسلمان تهنده وچه نواح آن همگی حاجی بابا رتن میگویند رحمة الله علیه ـ

در شریک عرس می‌شوند و از حضرت چاند شاه نایب نوروز کمال عقیدت میدارند سنه وفات حضرت چاند شاه هنوز بنظر نیامده مزارش در کهنڈه است ۔

ذکر حضرت قربان علی شاه رحمة الله علیه

الشان خلیفه و جانشین فخر علی شاه عاشقان کمر بسته اند رحمة الله علیه از هشت واسطه بحضرت سید شاه عبد الغفور المعروف به بابا کپور می پیوندد خلیقی و حلیمی بود که از خلق عامش چه اهل غرض و چه اهل عرض را مسخر ساخته بود هر که با وی ملاقی شده مدت العمر باشتیاق حصول شرف نیازش مانده رؤسای بلگرام با وی خلوص میداشتند و بخاطر و تواضع پیش آمدند چنانچه سید باد علی و سید چراغ علی رئیسان بلگرام یک صد و هفتاد و پنج بیگهه پخته الاضی از موضع برگانون متصل بلگرام برای مصارف وی نذر کردند الشان آباد گرده ناش اما غم تکیه نهاده گاهی در آن ام تکیه مشغول بحق میماند و گاهی بر فسیروا فی الارض عمل نموده بهدایت خلق الله سیاحی اختیار می فرمود از معمولات وی بود که بهر وقت حضور فقرا صادر و وارد طعام تناول کرده فراغت می یافتند دران دم کندگی و مختصری نوش جان میفرمودند اکثر تصرفاتش معروف ست در سنه ۱۲۰۶ هجری بتاریخ هفتدهم جمادی الاولی بمقام ملکن پور واصل بحق گردید و درگاهی شاه دران دم حاضر آستانه بودند تابوتش در آن ام تکیه برده دفن نمودند و مقبره نیز منبع مسجد و باغ تیار ساختند قطعات و تاریخ وفاتش بسیار است مگر در ینجا بر یک قطعه اکتفا نموده می آید ۔

قطعهٔ تاریخ وفات

قربان علی شاه کمر بسته حق آگاه
سالش شد عیان از الفاظ الهام

راهی سوی فردوس چو زین دار الم شد
قربان علی جاگزین مخزن ارم شد
۱۲۰۶ھ

ذکر حضرت ولایت علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه

ایشان کریم النفس سلیم الطبع بودند وقتی در عرس شریف حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار
قدس سره حاضر بودند و بر تکیه مسند علی شاه عرف شیر علی شاه فروکش شدند شبی دزدان موقع یافته اسپ
سواری وی که بیش قیمت بود دزدیده بردند و خواستند که شبا شب بجای ببرند که کسی پی نبرد و آن مرکب
تند باد را هر چند گرم میساختند مگر خر سوا کن پور خود را کی یافتند چون شب بآخر رسید بخیال گرفتار شدن
آن اسپ را گذاشته خواستند که راهی بپمایند مگر تکان چنان گرفت که قدم برداشتن نتوانستند و نابینا
شدند آخر اندیشیدند که این نتیجه اینست که اسپ آن جناب دزدیده ایم پس آن اسپ شایسته را بحیله گرفته
افتان و خیزان بخدمتش برسانیدند و بقدمش در افتادند و عفو تقصیر خواستند ایشان از آن همه توبه گرفتند که هیچ
دزدی نخواهند کرد بعد از توبه فرمودند که این اسپ حلال شماست زیر چه که منفعت بسیار باعث وی داشته ایم
بعد از این ارشادش بینائی یافتند مگر در گرفتن اسپ عذر ساختند الا قبولش نیابد و حواله تسلیم و شان
فرمودند مزارش در سنبهره واقع ملک میوات آستانه و سے زیارت گاه خلائق است ۔

ذکر سید حیدر علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه

ایشان شب بیدار تهجد گذار خلیفه حضرت قطب علی شاه بودند رحمة الله علیه در تجرید و تفرید عمر بسر برده
سلسله وی از سه پیر ده واسطه بحضرت مصباح العاشقین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا قاضی مطهر قله شیر قدس
سره می پیوندد مولدش پنجاب ست ایشان پیاده با حج بیت الله شریف نموده و بسیار سیاحت دنیا دیده
بلاد کسبی مغفر و بجامع مسجد مکنپور مقیم شد اکثر راقم السطور دیده که هر چه بخود میداشت هر سال بذل مسکینان
میکرد و جز لباس بدن هیچ نمی داشت و مهمانداری و مسافر نوازی ملحوظ میداشت عمرش از صد سال تجاوز
بود در سنه ۱۲۹۶ واصل بحق گردید قبرش در زیر مینار جامع مسجد عالمگیری جانب جنوب واقع است ۔

قطعه تاریخ وفات

رفت از دار البقا چون جانب خلد برین	آشنای قلزم فقر و فنا حیدر علی

شدزدنیا اہل باطن بلبل دین رحلت گزین ۱۲۹۹ھ		ہاتف غیبی بگفتا مصرعۂ تاریخ او

ذکر مشایخانی کہ در سلسلۂ عالیہ مداریہ از پیران خود مجاز اند چون

شیخ محب اللہ آبادی قدس سرہ سید محمد قنوجی را خلیفۂ خود گردانید شجرۂ شیخ خانوادہ عنایت فرمود منہا شجرۂ مداریہ بدین وسائط ـ شیخ محب اللہ آبادی شاہ موسی خلدوست شیخ عبد القادر مینی شاہ مقیم مست معرفت شاہ فتح اللہ شاہ اسمعیل خاکسار شاہ ابو القاسم قدوۃ العارفین حضرت قاضی مطہر قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار قدس اللہ تعالی سرہ شیخ عبد اللہ مکی شیخ ابو الربیع مقدسی شیخ یمین الدین شامی حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم اللہ تعالی وجہہ حضرت رسالت پناہ احمد مجتبی محمد مصطفے صلی اللہ علیہ آلہ واصحابہ وسلم

فصل ہشتم در ذکر مشایخ دیوانگان

حضرت خواجہ محمد رشید قدس سرہ

حضرت خواجہ محمد تقی قدس سرہ

حضرت شاہ پیر محمد ... بوت قدس سرہ

حضرت سید بدر الدین محمد الحسینی البخاری قدس سرہ

حضرت خواجہ ابایزید قدس سرہ

حضرت شاہ محی الدین زندہ دل قدس سرہ

حضرت سید جمال الدین جانمن جنتی قدس سرہ ازایشان ہر دو دیوانگی دہ شعبہ منشعب گردید

حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ

فوائد گرفت پس باین خیال فرمود شاید قرآن مجید نخوانده و مطالعه وی نه نموده گفت کلام مم
موافق کلام ملیل است عرض کرد فرقان حمید از کتب خانه قاضی آورده شد وقتیکه اوراقش باز کرد
سادہ و سفید نظر برآمد قاضی راحیرتے گرفت و در فکر و اندیشه بود و هم گریش دریافت نمود
فرمود بدیع الدین که معمور حضرت شیخ ابوالفتح شطاری رحمته الله علیه که مرشد والد ماجدش
بود بیاد آمد که وقت درخواست بیعت پدرش شیخ ارشاد کرده بود که این نجت باید مستفیض
از ذات گرامی سید بدیع الدین قطب المدار خواهد شد بیعتش از دست با فضال مفضل حقیقی
ولی صاحب تصرفات خواهد بود و سلسله رشد و ارشادش جاری خواهد ماند پس از ارشادش
فرداً شده معذرت خواست وگفت که مرا از زمره بندگان در آرید فرمود تا وقتیکه علم خود را فراموش
نکنی هرگز در بیعت نخواهم گرفت قاضی سر بگریبان تحیر فرو برد که علم چگونه کالعدم خواهد شد
و در آنجناب عجز و انکسار بکار برد حضرت لعاب دهن شریف در دهنش انداخت حجاب علم
العلم حجاب الاکبر بود دفع گردید و همه احوال طبقات ارضی و سماوی بروے منکشف گشت
واز عنایت والایش بحلقه ارادت و خلافت ممتاز شد حالت قاضی قدس سره گاه گاهے
از حدت حرارت شوق عشق الٰہی در سینه فیض گنجینه چنان مشتعل میشد که نوبت به سوختن
میرسید آب و گلاب پاشی سودمند نمی شد آخرش بعد ریاضت و مجاهده تسکین رونمائی
میکرد الاستی فسبایکیش نمیرفت الغرض از قاضی ممدوح سلسله رشد و ارشاد هنوز جاری
ست و از ایشان سلسله که نافذ گشته ملقب بطالیان ملقب گردیده چنانچه درین سطور
ذکر بعضے از اوشان نقل کرده می آید آستانه وی مرجع خلائق است

قطعه تاریخ وفات

جناب قاضی محمود ذی شان چو عازم جانب ملک بقا شد	فروزان آفتاب اوج جاهے ز دنیا آن معارف دستگاهے

دو داد و سما قاضی محمود علی ... ایشان بود ... بنا کرده ... ادام الملک در عالم ... ایشان ... زمان عالی ... ست ... ولادت ... شاه محمد ... بن ...

نوشتم از سر آه و بکا سال	زد نیاه آه و رفته دین پناہے

ذکر حضرت مخدوم زمن سید ابو الحسن المعروف بشاہ مٹھی مدار رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلف و خلیفہ پدر بزرگوار خویش حضرت قاضی محمود دگر و دانشمندان تیغ برہنہ انداز مشائخ کبار و عرفا روزگار بودہ اند چونکہ نام نامی وی حضرت قطب المدار نہادہ بودند و بپاس خاطر عاطرش تعویذی ہم نگاشتہ کہ ہمین آن تعویذ دعای آنحضرت انہمہ اہل سلسلہ اش کہ زنولا دخفا و بودہ اند از علمای متبحر شدہ اند زہد و ریاضتش چہ سرایم ہیچہ بقلم بیارم مدت سی سال در مسجدے کنہ بیاد حق مشغول ماند کرامات باہرہ اش درج صحائف ست چنانچہ صاحب بحر ذخار و مؤلف تحفۃ الابرار فی مناقب قطب المدار مولانا شاہ عزیز اللہ کنتوری نگاشتہ لیکن آن محبوب رب ودود داد زہد و ریاضت داد و بتاریخ دہم جمادی الاول سنہ نہصد چہل وود و برحمت حق پیوست خوابگاہش در کنتور شریف من مضافات لکھنؤ مرجع اہل بصیرت است۔ ٭٭٭٭٭٭٭٭٭٭

قطعہ تاریخ وفات

شاہ مٹھی مدار قبلۂ دین	سال نقلش شد از سر الہام
عزم فرمود چون بخلد برین	رفت ہادی دین بہ علیین

ذکر حضرت سید شاہ عطاء اللہ مداری رحمۃ اللہ علیہ

ایشان عالمی بود با عمل و فاضلے بود اہل ورا اولاد امجاد حضرت سید ابو الحسن عرف مٹھی مدار رحمۃ اللہ علیہ و خلف و خلیفہ والد ماجد خویش حضرت محمد شریف قدس سرہ است تصانیفش صاحب بحر ذخار وغیرہ نبشتہ وفاتش بتاریخ بست و دوم ذیقعدہ در سنہ یکہزار و یک صد ہجری گردید مزار شریف در کنتور پائین مزار جد خویش۔

قطعہ تاریخ وفات

سالک راہ خدا آن شہ سید عطا — رفت از دار الفنا چون سوے دار البقا
ہاتفی تاریخ او گفت بگوشم خرد — آہ ز آفاق رفت زبدۂ اہل صفا
۱۱۰۰ھ

ذکر حضرت سید غلام بدیع الدین مداری المعروف بہ شاہ میان

ایشان یکی از اہل تقوی بودہ اند خلیفہ و جانشین والد ماجد خویش سید عطاء الدین سید محمد سرشیفین
مداری قدس سرہما است جود و کرمش غایتی ندارد پاسداری مسافرین و مساکین منظور نظر داشتی
و ہر چہ از تحف و تحایف کہ پیشش رسیدی در مہمانداری صرف نمودی حتی کہ اکثر اہل و عیال را طعام
نرسیدی بغرض حصول اکل حلال چندی خدمت کتبخانہ شاہزادہ عظیم الشان ابن بہادر شاہ بن
حضرت خلد مکانی محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ انار اللہ برہانہ و مضجعہ قبول فرمودہ
بودند در آخر از آن ترک فرمودہ بہ کنتور شریف تشریف ارزانی فرمودہ در عزلت و انزوا کوشید
و ذاتش چہارم شعبان المعظم در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و یک ہجری گردید مزارش در کنتور است

قطعہ تاریخ وفات

اہل عرفان جناب شاہ میان — کرد رحلت چو آن جنید زمان
ہاتف گفت از سر افسوس — از جہان رفت آہ شاہ میان
۱۱۶۱ھ

ذکر حضرت سید احمد علی مدارے رحمۃ اللہ علیہ

ایشان صاحب کشف و کرامات اہل زہد و ریاضت و از اولاد امجاد حضرت شیخ المشائخ منتہی مدار
رحمۃ اللہ علیہ در سلسلۂ عالیہ طبقاتیہ مداریہ خلیفہ و جانشین والد ماجد حضرت سید علی اکبر قدس

الله سرهٔ العزیز اند مرتاضی بود در سن چهارده سال دوازده چله کشیده و هنگامیکه از چله بر آمدی بروی ضعف و بیطاقتی طاری نشدی بلکه چهرهٔ منورش نظر نیامدی وقتی بر مزار حضرت سید سالار مسعود غازی رحمة الله علیه چله کشید بعد از الفراغ چله معاً بر فرس سوار شده بوطن خویش انهونا که از بهرائچ بیست کروه است منزل بمنزل تشریف آورد و مگر مطلق آثار ضعف و ناطاقتی از بشره اش یافته نشده اکثر حالاتش و کشف و کراماتش درج صحائف اند صاحب بحر ذخار می‌نویسد که شانزده سال قبل از انتقال نواب شجاع الدوله بهر امرے که نسبت آن ریاست آنجناب ارشاد فرموده دران ریاست همون گردید وفاتش در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری گردید مزار پر انوار در موضع انهونا در ملک اوده واقع است

قطعهٔ تاریخ وفات

احمد علی آن معین دین متین	شد ز دنیا چو سوی خلد برین
گفت هاتف بسال ترحیلش	داخل حق بگشت اسوهٔ دین

ذکر حضرت شیخ حسن رحمة الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین حضرت شیخ حمید قدس سرهٔ اند شجرهٔ مرشدیه اش بدین وسائط بحضرت سید بدیع الدین قطب المدار می پیوندد که شیخ حسن مرید و خلیفه شیخ حمید مداری وی مرید و خلیفه شیخ محمد مداری وی مرید و خلیفه حضرت شیخ معین الدین مداری وے مرید و خلیفه حضرت سید قاضی محمود کرگ دانشمندان تیغ برهنه وی مرید و خلیفه حضرت سید بدیع الدین قطب المدار ایشان نشو و نما در شهر بهرائچ یافته در معمولات وی بود که بعد فراغت تلاوت در نشستن قرآن مجید معروف شدے و در صحت آن سعی بلیغ فرمودی چنانچه اکثر در مساجد وقف نموده بود وفاتش در سنه یکهزار و ده بماه ذی الحجه گردید

قدس اللہ سرہ - خاکپای صغیر و کبیر فقیر زکی الدین سجادہ نشین مانکپوری الغلام فقیر محمد رضا حسامی الکریمی مانک پوری

شجرۂ عالیہ طیفوریہ کریمیہ اشرفیہ محمد شاہ امیر محمد مہدی عطا سجادہ نشین خانقاہ سلون ضلع بریلی

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد اشرف المرسلین خاتم النبیین و آلہ اجمعین - الٰہی بحرمت راز و نیاز احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ رسول اللہ صلعم الٰہی بحرمت راز و نیاز امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ - الٰہی بحرمت حضرت محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہ - الٰہی بحرمت حضرت امیر المومنین امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ - الٰہی بحرمت حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت شاہ عبداللہ مکی قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت بدیع الدین سید شاہ مدار بن سید علی حلبی قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت قاضی محمود قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت حضرت شیخ منٹھی مدار قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت شیخ طٰہٰ مداری قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت شیخ لاڈ مداری قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت خواجہ سلطان محمد قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت حاجی الحرمین الشریفین شاہ عبدالکریم مانکپوری قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت شیخ پیر محمد اشرف سلونی قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت شاہ پیر محمد پناہ قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت پیر کریم عطا قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت شاہ پیر محمد پناہ عطا قدس سرہ - الٰہی بحرمت حضرت شاہ پیر محمد حسین عطا قدس سرہ - بحرمت حضرت شاہ پیر محمد مہدی عطا قدس سرہ - الٰہی بعجز و غریبی محمد نعیم عطا کریمی اشرفی جعفی گناہم بہ بخش و جمیع حاجات و مہمات دینی و دنیوی من بر آر بجاہ النبی و آلہ الابرار - این شجرہ متبرکہ طیفوریہ مداریہ کہ بفقیر رسیدہ است حسب الارشاد جناب شاہ محمد امیر حسن حسنی مداری بغرض شمول کتاب ہٰذا کر دا تصدیق تحریر کردہ شد محرم ۲۴ ذی قعدہ ۱۲ ربیع الثانی سنہ ۱۳۲۵

فصل یازدهم در ذکر مشایخ حسامیه

ذکر حضرت عمدة الکاملین زبدة الواصلین حضرت مولانا حسام الدین سلامتی قدس سره
ایشان از علماء مجور بند بوده است صاحب تصانیف است در عهد سلطنت جنت آشیانی فردوس مکانی سلطان ابراهیم
شرقی جونپوری بود صاحب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار آورده حضرت مولانا حسام الدین سلامتی
قدس سره در اوایل تیز طبع بود ناگاه درد عشق و محبت دامنگیر جان وی گشت لقب قطب المدار پیوسته چنان
گزارش یافته که هنگام خلوت خاص که نزدیکان و خلفا را اندیشه نبود از غلبهٔ شوق دیوانه وار بی اختیار در
خلوت خانه قطب المدار رو آمد حضرت قطب المدار زجر نمود که ای فلان هیچ بی ادب بی تحاشا رسیده حسام الدین
در آن حال چند اشعار فی البدیه تصنیف کرد مضمونش کمال شوق آمیز الغرض مولانا گفت که اگر من ادب کردمی از
جمال الله محروم بودمی اکنون که ترک ادب کردم بجمال رسیدم منبسط گشته دیر فرمود سلامتی سلامتی این لقب
از آن روز بروی مقرر گشت (مصرع) سلامتی نشوی تا ملامتی نشوی

گرچه راهی نیست در عالم پدید — لیک یوسف وار می باید دوید
تا کفت قفل در پیدا شود — سوی بیجائی شما را جا شود

دیگر خلفا بودند که در مقام ارشاد متمکن بوده فیض بسیار رسانیدند از خلفائے وے شیخ محمد علاء المینری المعروف
بشیخ قاضن شطاری از وے حاجی حمید بن شمس از وی نعمت الله چشتی از وی شیخ قاسم بود شجره مولانا
حسام الدین سلامتی حضرت قطب المدار محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قدس الله سره در نهم ربیع الاول
هشتصد و چهل از این جهان رحلت فرمود در جونپور آسوده است

قطعه تاریخ وفات

قطب فلک جهان جبروت
وادش ز سلامتی ذریعه
پدرش حسن است حسینی الاصل

لاهوت معارف مطیعه
آن شاه حسام دین و دنیا
او بوده در اصفهان نصیفه

پیرش قطب المدار عالم
کیش هست مناقب رفیعه
انقضه نهم ربیع الاول

چون رفت بجنت بدیعه | تاریخش را چنین خرد گفت | او بود خلیفهٔ بدیعه ۹۰۵

ذکر حضرت مولانا وجیه الدین ثانی گجراتی رحمة الله علیه

ایشان یکے از زبدهٔ اتقیا علماء عصر و مشایخ دهر بودند از چهار واسطه بحضرت اسوة المحققین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا حسام الدین روح الله روحه خلیفه حضرت سید امجد بن عمدة الاطهار سید بدیع الدین قطب المدار رضی الله عنه نسبت میدارند اکثر حکایات از وی معروف است وفاتش در سنه نهصد و نود و هجری گردید

قطعه تاریخ وفات

چو سوی خلد برین رفت زین جهان خراب | وحید عصر جنید زمان وجیه الدین
چو جست سال وصالش دلم سروش غیب | بگفت رفت بجنت جهان وجیه الدین ۹۹۰

شجرهٔ حافظ علی انور قلندر خلف شاه علی اکبر قلندر خلیفه و جانشین شاه تراب علی قلندر کاکوروی ابن شاه محمد کاظم قلندر از اصول المقصود که مؤلفهٔ شاه تراب علی ست

نظم

بعد حمد خالق ارض و سما | هم پس از نعت محمد مصطفیٰ
می کنم در نظم سالک دلپذیر | مجملاً نام همه پیران پیر
کاندران جمله ز لطف کارساز | از دو شاهنشاه گردیدم مجاز
اولاً از والد خود بالیقین | آن شه کاظم رئیس العارفین
کو ز طفلی کرد ما را تربیت | در شریعت هم طریقت معرفت
بعد ازان از شاه مسعود ولی | جانشین سید باسط علی

کو عرا از لطف خود بگرفت دست	بیعتش کردم که او پیر من ست
فیضیاب از دو باسط اندران هر دو شد	یک خلیفہ یک خلف بی اشتباہ
ابتدا از نام باسط زین سبب	گویم اندر جملہ شجرہ بے تعب
حاجت تکرار نام پاک شان	نیست در ہر سلسلہ من بعد آن
نام ہر یک را بترتیب از تراب	یاد گیر و درج کن اندر کتاب

شجرۂ مداریہ

شاہ باسط شیخ الله امام	شیخ فتح و مجتبی پیر ہمام
عبد قدوس ست وہم حاجی بد عثمٰن	ہم ابو الفتح ست مسکین ور سخن
شیخ قاضن ہم حسام الدین امام	ہم بدیع زنت وہم علمبردار نام
بعد ازان صدیق اکبر راہبر	ہم امام دو سرا خیر البشر
این اصول سبعہ اکردم بیان	شعبہ و فرعند دیگر غیر ازان
جملہا را والد و پیرم مجاز	گشتہ ام من ہم بہر یک سرفراز
دیگر از اولاد شاہ مجتبے	شاہ عبد اللہ نامے پیشوا
نیز ہر یک را اجازت یا قسم	از پئے تلقین خلافت با قسم
او ز عم خویش رحمن نامور	از اللہ یہ شدہ او مشتہر

ذکر حضرت شاہ عبد القدوس قلندر جونپوری قدس سرہٗ

ایشان خلف رشید و خلیفہ راستین پدر بزرگوار خود حضرت شاہ عبد السلام قلندر قدس سرہما اند و صفات و کمالات ایشان زیادہ از انست کہ بحیز تحریر در آید لیکن باوجود آن کمالات ہمیشہ در خمول و گمنامی میکوشیدند و حالات خود را از نظر خلق می پوشیدند چنانچہ

[illegible marginal handwritten notes]

منقول است که در اوایل خدمت هندوی متصدی برخود لازم گرفته بودند هر گاه وی در قلعه بخدمت آنحضرت دفترش میبردند مدتے بدین طور بسر بردند و کسے بر حال ایشان مطلع نه شد گویند روزی بزرگے از شاه جهان آباد از خدمت شیخ خود رخصت شده و عزیمت نواحے جونپور می نمود آن شیخ فرمود که در جونپور شیخ عبدالقدوس بزرگے صاحب کمال ست چون در انجا برسی ملازمتش کنی وی ازان شیخ نشان پرسید گفت معاش وشان از نوکری متصدیست در قلعه ملاقات خواهد شد چون آن بزرگ در جونپور رسید بهمان نشان بشناخت و بادب تمام پیش آمد پس آن متصدی بر بزرگے ایشان مطلع شده و عذر خواست و تعلق نوکری موقوف ساخت ازان روز مردم بر مناقب ایشان مطلع شدند بعد ازان حضرت شیخ کشتکاری میکرد از دست خود همچنین ست در مراة المریدین و در فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا مذکور ست که آنحضرت نوکر دیوان بدو تنگه بود و دران قوت اهل و عیال خود میساخت روزی زنی ضعیفه برای کارے نزد آن دیوان آمد و چند بار عرض کرد دیوان متوجه نشد چون آنحضرت دیدند که دیوان بر حال این ضعیفه متوجه نیست بحالت جلالی و غیرت الٰهی آمده دیوان را بلفظے سخت و درشت خطاب نموده گفتند که چرا اجابت این ضعیفه تاخیر میکنی همین وقت چٹھی نوشته ده و از باطن خود حاکم وقت را جذب نمودند فوراً حاکم سر و پا برهنه نزد دیوان خود آمده بر چٹھی آن ضعیفه دستخط نمود و بجای خود رفت پس ایشان چٹھی آن ضعیفه را نوسیانیده دادند و خود بخانه تشریف بردند مردم خانه گفتند که شما امروز وجه قوت خود را باد دادید آنحضرت متوجه بعالم غیب شدند معلوم شد که این مدت شما اخفای کمالات خود نمودید الحال اظهار نمائید و طالبان را تربیت و تلقین کنید انتهی و در حجة العارفین ست که شیخ عبدالقدوس بن شیخ عبدالسلام قطب روزگار بودند پدر بزرگوار وی سالها پیش از وفات خود فرموده بودند که بعد از من بخدمت قطب جهان یعنی شاه عبدالرحمن جا بناز خواهی رفت پس آنحضرت بعد از وفات والد خود بخدمت قطب جهان بشتافت و در ظل صحبت وی جا یافت و ابواب علوم باطنی بروے مکشوف شد احوال و

بلو ردگار ... علم ... و از ... تعلق ... نعمی ... قال ابن ... بعلم ... و حضرت ... بحضرت ... بندہ ... شیخ ... بحضرت ...

مقامات عالیه ارباب ولایت او را میسر گشت و زیر طاس فلک مثل وے کسے را نمیدانم بہر گاہ شیخ عبد القدوس با جازت شیخ عبد الرحمن جا نباز قصد وطن خود نمود چون نزدیک لکھنور سید شیخ محمود قلندر باستقبال او بیرون آمد و او را دریافت باکرام و اہتمام تمام در منزل خویش برد و بوظائف ضیافت قیام نمود بعد ازان وی متوجہ قصبہ امیٹھی شد در شیخ عبد الرزاق بن خاصۂ خدا پیشتر رفتہ او را دریافت و باکرام و باہتمام بمقام خویش آورد و شیخ نظام الدین کہ اہل مقامات و کرامات بود وے را در منزل شیخ عبد الرزاق دریافت و تا دیر بایکدیگر صحبت داشتند و مفارقت نمودند پس شیخ عبد القدوس بجونپور آمد و بگمنامی خود سعی بلیغ نمود کم کسے دانستی کہ وی قطب روزگار ست مگر چندے از مشائخ جونپور دران وقت کہ من بخدمت وے مشرف شدم صد و دو سالہ بوده باشد انتہی و در مکتوبات حضرت شاہ مجا مذکور ست کہ شیخ عبد القدوس جونپوری در یک ساعت بخارق عادات بکعبہ رفتہ حج گذارده است و حاجیان ایشان را مبارکباد گفتہ اند و ہم در این ساعت بخانہ رسیده است بے آنکہ یک دو قدم بر زمین نہد و یا در گردش افلاک تغیرے پدید آمد انتہی الغرض تربیت و تعلیم ایشان ہمہ از حضرت والد بزرگوار بوده است و اجازت و خلافت سلسلۂ قلندریہ چشتیہ و قادریہ و سہروردیہ و فردوسیہ و طیفوریہ از والد بزرگوار خود داشتند و سلسلۂ مداریہ از حاجی الحرمین بدھن یافتند و در **فصول مسعودیہ** است کہ این ہمہ سلاسل سبعہ را بقدوسیہ می نامند یعنی کل واحد من ہذا السبع قدوسیہ منتہی الی القدوس السلام او برتبط بعبد القدوس بن عبد السلام چنانچہ مولوی معنوی در منظومۂ مختصرہ بدین معنی اشارت کرده گفتہ اند ؎

نیز عبد القدوس عبد سلام
اوز ابو الفتح اوز قاضن داشت
با مداریہ روز و شب باشیم

از بدھن حاجی از حسام ہمام
آنچہ قطب المدار وی در کاشت
بدو پیوستہ چون دو لب باشیم

بسلسلۂ مداریہ در خاندان قلندریہ باین ترتیب از تحریر و تقریر حضرت دیوان عبد الرشید جونپوری قدس سرہٗ کہ از خلفاء شیخنا شیخ الاسلام شاہ عبد القدوس قلندر قدس سرہٗ است ثابت

میشود و از جاهای دیگر معلوم شده است و آنچه نقل میکنند که حضرت قطب الدین بینا دل قدس سره
را بتوسط این چهار واسطه مذکوره از حضرت شاه مدار باشد بعید مینماید که زمانه این هر دو بزرگوار تحدیا
متقارب ست و هر دو بجونپور تشریف آورده اند پس با وجود قرب مکان و زمان چهار واسطه
در میان مستبعد ست و در حاشیه مولوی معنوی ست که هذه السلسلة المداریة بلغت شیخنا شیخ
الاسلام شاه عبد القدوس من مشایخنا و فی بعض الروایات بلغت شیخ ابیه المسلمین شاه عبد السلام فلذلک
ذکرته معا ما فی بعض المنقولات انها بلغت شیخ الاسلام قطب الدین بینا دل قلندر دام الفیض انتهی بدانکه در رسالۀ مرآة
المریدین نوشته دیده ام که شیخ عبد السلام را رسیده از حاجی بدر حسن و وی را از شیخ حسام الدین و وی را از شیخ
ابو الفتح و وی را از پدر خود شیخ قاضن و وی را از شیخ بدیع الدین مدار پس بهر کیف حضرت قطب الدین
بینا دل را رسیدن بخلیفه خلاف قیاس ثابت میشود مخفی مباد که سلسلۀ مداریه در
اصول معدوده به پنج قسم مرقوم ست مداریه طیفوریه جعفریه و مداریه بصریه
و مداریه صدیقیه و مداریه اویسیه و مداریه صمدیه و شجرات آن بتفصیل در آن مرقوم است و وفات
حضرت ایشان در یکشنبه دوازدهم شوال سنه یک هزار و پنجاه و دو بتحقیق رسیده چنانچه دیوان
عبد الرشید جونپوری که از خلفاء وی ست و درین نقط تاریخ یافته بروز یکشنبه دوازدهم ماه شوال
و قبر وی در علی پور نزد قبر پدر و جد وی ست و در مرآة المریدین ست که حضرت شیخ عبد القدوس
قدس سره را پسری نبود و دو دختر بودند یکی بشیخ فیض الله کتخدا بود که خادم و جانشین آنحضرت بود و
چنانچه احوال ایشان در مکتوب حضرت شاه مجا قلندر مذکور ست و دیگری بشیخ قطب الدین ساکن
منیا بو کتخدا بود از ایشان اولاد اند و در جونپور سکونت دارند و از دختر اول اولاد نشد انتهی
اصول المقصود سلسلۀ مداریه بحضرت صدیق اکبر میرسد بدین طریق حضرت شیخ بدیع الدین عرف
شاه مدار از حضرت طیفور شامی و وی از امین الدین شامی و وی از شیخ عبد الله یکی
علمبردار رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم و وی از ابوبکر صدیق و اول کسیکه در
در هند کتاب عوارف و فصوص الحکم درس گفته شاه مدار از مجواهر غیبی مولفه سید مظفر علی شاه

و نیز سلسلۂ مداریہ و نقشبندیہ ہر دو با میر سید و نیز بابا بکر صدیق انتہی از جواہر غیبی شجرۂ ہذا لوشتیاں ازاوراد غوثیہ مولفۂ حضرت محمد غوث گوالیاری نقل برداشتہ شد۔

شجرۂ مداریہ

شجرۂ خلافت پیران طیفوری قدس سرہم المعروف و مداری

نسبت فقیر حقیر حاجی حمید عرف شیخ محمد غوث بحضرت سلطان الموحدین شیخ ظہور حاجی حضور قدس سرہ نسبت ایشان بحضرت شیخ ہدایت اللہ سرمست قدس اللہ سرہ نسبت ایشان قاضن مداری قدس اللہ سرہ نسبت ایشان بحضرت شیخ حسام الدین سلامتی مدارے قدس اللہ سرہ نسبت ایشان بحضرت شیخ بدیع الدین شاہ مدار قدس اللہ سرہ نسبت ایشان بحضرت طیفور شامی قدس اللہ سرہ نسبت ایشان بحضرت شیخ یمین الدین شامی قدس اللہ سرہ نسبت ایشان بحضرت شیخ عبداللہ علمبردار قدس اللہ سرہ نسبت ایشان بحضرت امیرالمومنین ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ نسبت ایشان بحضرت رسالت پناہ احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

شجرۂ شیخ عیسیٰ فقیہ محدث صوفی مفتی گوپاموے بدین وسائط است

شیخ عیسیٰ فقیہ محدث گوپاموے ۔ علامہ وجیہ الدین گجراتی ۔ شیخ محمد غوث گوالیارے حضرت حاجی ظہور حضور حضرت ابوالفتح ہدایت اللہ سرمست ۔ حضرت قاضی قاضن حضرت مولانا حسام الدین سلامتی ۔ حضرت قطب الاقطاب سید بدیع الدین قطب المدار قدس سرہٗ حضرت طیفور شامی ۔ حضرت امین الدین شامی ۔ حضرت بہاؤ الدین شامی ۔ حضرت

عبدالعزیز مکی ۔ حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم۔

شجرہ مداریہ شاہ امین الدین احمد ساکن بہار سجادہ نشین خانقاہ حضرت مخدوم الملک یحییٰ منیری از کتاب سلسلۃ الالی مطبوعہ مطلع انوار محمدی واقع لکھنؤ

مولفہ شاہ صاحب ۔۔۔ ذیقعدہ ۔۔۔

بحان فرمانروائے قاب قوسین
بہ ممدوح خدا صدیق اکبر
بہ بوالخیر آنکہ شاہ صادقین ست
بہ قطب دوجہاں طیفور شامی
بہ عالی بارگاہ ذات اقدس
بعبد اللہ کی کاندر آئین
بہ پیر سجدہ گاہ اہل عرفان
بہ آن شاہ حسام الدین پر از نور
بہ آن از لوث دنیا پاک دامن
بہ شیخی بادۂ توحید در دست
باآن حاجی حمید آن صاحب دل
بہ سر انداز غوث سالک راہ
بہ آن سید نصیر الدین کہ عالم
باآن سید تقی کنز اتقایش
بوقت پاک صاحب حالت وقال
باآن ہادی کش اہل اللہ دانند
بشیخ وقت سلطان حقیقت

محمد دوستدار قرۃ العین
بزرگ از جملہ یاران بعیبہ
علمبردار ختم المرسلین ست
لبش را مائدہ یحییٰ العظامی
ربیع آن ساکن بیت المقدس
گدایانش چو شاہان وسلاطین
بدیع الدین مدار اہل ایمان
کہ در عالم فتاد از رفعتش شور
شہ فردوس مسکن شاہ قافن
شہ بوالفتح دوران پیر سرمست
سپہر معرفت را بدر کامل
شہ عبدالسلام آن شاہ ذیجاہ
از دو جہاں نصرت جملہ باہم
خلائق جملہ مشغول نیایش
نظام الدین بزرگ کامل الحال
بناش خلق اہل اللہ خوانند
محمد جعفر آن پیر طریقت

شجرۂ حکیم [illegible] سید بابن حسین شاہ ابن حکیم ولاد حسین

ابن حکیم سید شبیر علی بن سید السادات منبع الحسنات حکیم نورالدین قادری الچشتی السہروردی المداری قطب اکبرآبادی محلہ گڈھیا

شجرۂ مداریہ

چو احمد فیض خود صدیق را داد ・ بعبداللہ رسید آن علم ارشاد

مرید او معین الدین شامی ست ・ ازو طیفور ہم با نیک نامیست

بدیع الدین ازو بس فیضہا یافت ・ حسام الدین ازو نور بہا یافت

مریدش شیخ قاضن پیر سرمست ・ وزو حاجی ظہور آمد ز بر دست

مرید او محمد غوث باشان ・ ازو عارف ازو عیسے و برہان

ازو شاہ رضا وہم عنایت ・ ضیاء الدین ازو ہم یافت دولت

ازان فیض رسید امجد علی را ・ محب ہر نبی و ہر ولی را

بلطف بیکران شاہ امجد ・ شد و مشمول نورالدین احمد

ز نورالدین احمد فیض کامل ・ بہ سید مہر علی گردید حاصل

خداوندا طفیل این بزرگان ・ بکن رحمے بحال زار قربان

فصل دوازدہم در ذکر مشایخ اجملی

شجرۂ شاہ ابوالحسن احمد نوری الملقب بمیاں صاحب برکاتی مارہروی

نقل از کتاب النور والبہا فی اسانید الحدیث وسلاسلۃ الاولیا مولفہ شاہ صاحب حضرت
مطبوعہ مطبع وکٹوریہ پریس بدایوں صفحہ (۶۲)

شجرۂ عالیہ مداریہ

الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ والہ وصحبہ اجمعین
امابعد فیقول الفقیر ابوالحسین عفی عنہ اجازنی بالسلسلۃ البدیعیۃ
المداریہ جدی ومرشدی السید ال الرسول الاحمدی قدس سرہ
عن الحضرۃ اچھے میاں صاحب عن ابیہ السید حمزۃ عن جدہ سید ال محمد
صاحب عن صاحب البرکات المارہروی عن السید فضل اللہ الکالفوی
عن ابیہ السید احمد عن جدہ السید محمد صاحب عن جمال الاولیاء
عن الشیخ قیام الدین عن الشیخ قطب الدین عن السید جلال عبدالقادر
عن السید مبارک عن السید اجمل عن العارف الاجل الکامل الاکمل
مولانا بدیع الحق والدین المدار المکنفوری رحمۃ
اللہ علیہ عن الشیخ عبداللہ شامی عن الشیخ عبدالاول عن الشیخ
امین الدین عن امیرالمؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن سید المرسلین
محمد صلے اللہ علیہ والہ وسلم

مولوی سلامت اللہ البدیع مرید وخلیفہ شاہ اچھے میاں صاحب الخ مولوی عبدالقادر
بدایونی مرید وخلیفہ مولوی فضل رسول دوالشان مرید وخلیفہ مولوی شاہ عبدالمجید والشان مرید وخلیفہ

سلسلہ حضرت محمد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت ابابکر صدیق حضرت سلمان فارسی حضرت محمد قاسم
بن حضرت محمد بن ابابکر صدیق حضرت امام جعفر صادق حضرت بایزید بسطامی حضرت امام محمد غزالی عبداللہ مکی
حضرت شاہ بدیع الدین مدار حسام الدین بنارسی ۱۲ [illegible] ان حضرات رائے اجازت خاندان [illegible]

شاہ اچھے میاں صاحب مارہروی الخ شجرہ صوفی محمد حسین مرادآبادی الشان خلیفہ حافظ علی حسین وو ے خلیفہ محمد محمود شاہ وے خلیفہ شاہ غلام حسین خلف شیخ عبدالکریم معروف بصاحب جی وی خلیفہ سید شاہ آل حسن عرف شاہ اچھے میاں صاحب مارہروی الخ شجرہ مولوی محمد عادل کانپوری ردی ید خلیفہ حافظ محمد عبدالعزیز دہلوی الملقب بہ شاہ مقبول احمد وی از شاہ محمد غوث شہید وی از سید شاہ آل محمد المعروف بشاہ اچھے میاں الخ

شجرہ صاحبان چورہ

نقل از کتاب سید امیر احمد داعی پوری خلیفہ سید شاہ خیرات علی کالپوی منہا الطریقۃ اسلینے اجازت حلفظ سلطان احمد شاہ خیرات علی عن ابیہ سید حسین علی وہو عن ابیہ حضرت شاہ احمد سعید وہو عن ابیہ حضرت شاہ سلطان ابوسعید وہو عن ابیہ حضرت شاہ فضل اللہ وہو عن ابیہ حضرت شاہ سید احمد وہو عن ابیہ قطب الاقطاب حضرت شاہ سید محمد رضوان وہو عن مجاز حضرت شاہ جمال الاولیا وہو عن سید قیام الدین وہو مجاز عن شیخ قطب الدین وہو مجاز عن سید السادات سید جلال الدین حلبد تقادر ہو مجاز عن سید المبارک وہو مجاز عن سید السادات سید اجمل وہو مجاز عن شیخ المشایخ حضرت سید شاہ بدیع الدین الملقب بہ قطب المدار حضرت شاہ مدار وہو مجاز عن عبداللہ شامی وہو مجاز عن شیخ عبدالاول ہو مجاز عن شیخ امین الدین وہو مجاز عن شمس المشارق والمغارب حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ وہو مجاز عن ختم الانبیا احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

شجرہ سید شاہ محمد اسمعیل کالپوی الحال سکونت اترولی ضلع علیگڈھ

سید شاہ محمد اسمعیل الشان خلف وخلیفہ حضرت حبیب اللہ شاہ الشان حضرت

شاہ نامدار ایشان را باباجی نور محمد ایشان را از والد ماجد محمد فیض اللہ ایشان را حضرت شاہ محمد عیسیٰ ایشان را از حضرت شاہ جمال اللہ رامپوری ابن سید شاہ محمد روشن الخ

شجرہ محمد سید شبیر فرزند و جانشین سید علی کبیر عرف شاہ میر نجان

پیر و پدرش سید علی جعفر و پیرش شاہ محمد اجمل عباسی و پیر و پدرش شاہ محمد ناصر و پیر و پدرش شیخ محمد یحییٰ المعروف بہ شاہ خوب اللہ الہ آبادی الخ — دیگر محمد علی حسین نوری و مرشدش سید باقر علی و پدر و پیرش سید نور احمد و پیر و پدرش سید ابو سعید و پیر و پدرش سید حسین علی پیر و پدرش سید سلطان ابو سعید و پیر و پدرش سید احمد سعید و پیر و پدرش سید فضل اللہ و پیر و پدرش سید محمد کاشفی پدر و پیرش سید کالپوی و پیرش شاہ جمال اولیا کروے و پیرش شیخ قطب الدین و پیرش سید جلال عبد القادر و پیرش سید مبارک ابن محمد و پیرش سید اجمل محمد بن امجد و پیرش شاہ بدیع الدین مدار و پیرش شیخ عبد اللہ شامی و پیرش شیخ عبد الاول و پیرش شیخ امین الدین و امام علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و پیرش سید المرسلین شفیع المذنبین احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و این طریقہ بصدیق اکبر رضی اللہ عنہ نیز میرسد

نقل خلافت نامہ و تولیت نامہ مہدی علی شاہ ولد شاہ یسین شاہ بنام پسر خود علی نقی شاہ نجیب مہوی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الذی نور قلوب الاولیاء بنور العرفان والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد ن المصطفیٰ صاحب قوی الحجۃ وجلی البرہان وعلی آلہ واصحابہ واہل بیتہ ذوی المجد والاحسان اما بعد فقیر سید محمد مہدی علی بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر مشائخ عظام و صوفیای عالی مقام و غیرہ خاص و عام کائنہ انام مشہود و مطلع میگرداند کہ ہر گاہ فرزند جگر بند سید محمد علی نقی را متوجہ الی اللہ و متمسک

ماسوے اللہ یافتم خرقۂ خلافت و دستار امامت باو ارزانی داشتم و سجادہ نشینی خانقاہ عالم
پناہ مخدوم سید محمد سلیم عرف سید شاہ بدی قدس اللہ سرہ عز امتیاز بخشیدہ بہ بیعت گرفتن ارباب
ارادت بسلسلۂ جلیلہ قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و نقشبندیہ و شطاریہ و مداریہ اجازت و بہ تعلیم و تلقین صحاب
طریقت از اذکار و اشغال و مجاہدات و مراقبات چہ از حقایق معارف ہر طریقہ کہ زپیران خرقہ پوش
سر پا ہوش سیدہ و آنچہ حق سبحانہ تعالی از فضل خویش مر او بان مخصوص فرمود مامور و مختار گردانیدم کہ
متحمل تکمیل مستکملان و مصروف ارشاد مسترشدان گردید معہد خوشنودی فقیر مستہام و پیران عظام شود و
اگر مرا روز جزا نزد خدا جل و علا اذنی شفاعت باشد شفاعت او نمایم و اگر او را نسبتی بر من فزاید
و برابع شفاعت از من ندارد پس ہر کہ با فقیر حسن ظن و نیک عقیدت داشتہ باشد فرزند عزیز را
بجاے فقیر دانستہ رجوع نماید و ہر مرید و طالب کہ از قید اطاعت و پیروش بیرون رود و مردود
طریقہ و سلسلۂ ارادت ما گشتہ باشد فرزند دلبند خلیفۂ ما و جانشین درگاہ موصوفہ بالاستقلال
است دیگر برادعوی صاحب سجادگی مقام مقدسہ ممدوحہ نیست اللہم وفقہ بتوفیق العظیم و ثبتہ علی
صراط المستقیم نور قلبہ بنور معرفتک و ارفع درجتہ برفعت غیر تک امین امین امین تحریر فی التاریخ
چہارم شہر جمادی الثانی سنہ ۱۲۶۰ھ مُہر مہدی علی شاہ

شجرہ طریقیہ شریفہ کاملہ عالیہ مداریہ سید علی نقی شاہ بنجر موے

بسم اللہ الرحمن الرحیم ۔ حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ سلم حضرت علی کرم اللہ وجہہ حضرت
خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ حبیب عجمی حضرت خواجہ بایزید بسطامی حضرت عین الدین
ابو محمد طیفور شامی حضرت شاہ بدیع الدین مدار بن سید علی حلبی حضرت شاہ درویش محمد مانقا
مدار ثانی حضرت سید شاہ حاجی عنایت اللہ سرمست حضرت بندگی شاہ عظمت اللہ اکبر آبادی
حضرت شاہ نصیر الدین محمد بانوار حضرت عشق اللہ شاہ حضرت شاہ اہل اللہ حضرت سید شاہ حسین
حضرت سید مہدی علی شاہ سید شاہ علی نقی بنجر موے ۔

نسبت دیگر

حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم حضرت علی مرتضیٰ حضرت امام حسین شہید کربلا
حضرت شاہ بدیع المقدس حضرت طیفور شامی حضرت شاہ رفیع الدین شامی حضرت شاہ
یمین الدین شامی حضرت شاہ عبد اللہ مکی حضرت شاہ بدیع الدین قطب المدار
قدس سرارہم حضرت شاہ درویش محمد بانوا مدارثانی حضرت سید حاجی عنایت اللہ مست آرہ

نسبت ثالث

حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم حضرت علی حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہم
حضرت عبد اللہ علمبردار حضرت یمین الدین شامی حضرت عین الدین شامی حضرت طیفور شامی
حضرت بدیع الدین شاہ مدار حضرت سید شاہ اجمل بہرائچی حضرت سید بدھن بہرائچی حضرت
درویش محمد قاسم اودھی حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس گنگوہی حضرت جلال الدین تھانیسری
حضرت شیخ نظام الدین بلخی حضرت شیخ ابوسعید گنگوہی حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی حضرت
شیخ داؤد گنگوہی حضرت شاہ سید ابو المعالی انبیٹھوی حضرت میران سید شاہ بھیکا حضرت
محمد سالم حضرت سید محمد اعظم حضرت حافظ محمد موسیٰ حضرت محمد حسین عرف حافظ بانکے شاہ علی نقی نگر موسے

نقل انتخاب خلافت نامہ و وصیت نامہ حافظ محمد حسین عرف حافظ بانکے

دہلوی کتب ناصر الدین شاہ فیروزآبادی از بستان معرفت مطبوعہ لکھنؤ انوری پریس ۱۳۰۲ھ
و وصیت میکنم جمیع مریدان و خلفای خود را ہر گاہ بعد من حاجت دریافت اسرار و ارادہ
آنند از صاحبزادہ من بیان شاید تا حل مشکلات خود کنند و در دیار مستقر الخلافت اکبر آباد

شاہ ناصر الدین خلیفہ اول ست در جمیع طرق حلقہ قادریہ و سہروردیہ و نقشبندیہ و مداریہ وغیرہم رضوان اللہ علیہم اجمعین۔ دستخط حافظ صاحب

شجرۂ مولوی محمد حسین الہ آبادی

ایشان مرید و خلیفہ رہنماے عباد اللہ حاجی امداد اللہ فاروقی چشتی تھانوی فاروقی نسباً چشتی منتسباً حنفی مذہباً و تھانوی وطناً مہاجر مکۂ معظمہ اند حاجی موصوف در کلیات امدادیہ کہ از تصنیف اوست نسبت بیعت و اجازت خویش چنان بقلم سپردہ کہ باید دانست کہ فقیر حقیر ننگ خاندان و بدنام کنندہ بزرگان طریقہ روسیاہ امداد اللہ عفی اللہ عنہ را نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقہ از حضور ہدایت گنجور قطب دوران پیشوای عارفان نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا وہادینا میانجو شاہ جھنجھانوی چشتی است قدس اسرارہ و ایشان را از شیخ المشائخ حاجی شاہ عبد الرحیم شہید ولایتی الخ

و در طریقت کاملہ عالیہ مداریہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین فقیر محمد حسین

الہ آبادی نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت از حضرت ہادینا و مرشدنا وسیلۃ الوصول الی اللہ حاجی امداد اللہ چشتی المداری ادام اللہ فیوضہ است و ایشان را از حضرت میانجو شاہ نور محمد جھنجھانوے و ایشان را از شیخ المشائخ حاجی شاہ عبد الرحیم شہید ولایتی و ایشان را از شاہ عبد الباری امروہی و ایشان را از شاہ عبد الہادی امروہی و ایشان را از شاہ عضد الدین و ایشان را از شاہ محمد مکی و ایشان را از شاہ محمدے و ایشان را از شیخ محب اللہ الہ آبادی و ایشان را از شیخ ابو سعید گنگوہی و ایشان را از شیخ نظام الدین بلخی و ایشان را از شیخ جلال الدین تھانیسری و ایشان را از شیخ عبد القدوس گنگوہی و ایشان را از درویش محمد بن قاسم اودھی و ایشان را از

سید محمد حسن بہرائچی و ایشان از سید اجمل بہرائچی و ایشان از سیدنا شیخ المشائخ حضرت سید بدیع الدین
قطب الاقطاب قطب المدار رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان از طیفور شامی و ایشان از امین الدین
شامی و ایشان از معین الدین شامی و ایشان از حضرت عبد اللہ علمبردار و ایشان از امیر المومنین
حضرت علی کرم اللہ وجہہ و ایشان از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم

شجرہ مولوی احمد حسن مدرس مدرسۂ اسلامیہ واقع کانپور مرید حاجی صاحب امداد اللہ رحمہ اللہ

ظاہر باد کہ معظمہ حاجی صاحب موصوف نسبت مد نظر خویش از کمال توجہ بہ کلیات
امدادیہ مریدین خویش را مخاطب ساختہ می فرمایند و نیز ہر کس کہ ازین فقیر محبت و عقیدت
و ارادت دارد مولوی رشید احمد صاحب سلمہ و مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ را کہ جامع جمیع
کمالات علوم ظاہری و باطنی اند بجای من و من بمقام و شان شدم و صحبت ایشان را غنیمت
دانند کہ این چنین کسان درین زمانہ نایاب و از خدمت بابرکت ایشان فیضیاب بودہ
باشند و طریق سلوک کہ درین رسالہ نوشتہ شد در نظر شان تحصیل نمایند انشاء اللہ تعالیٰ
بے بہرہ نخواہند ماند اللہ تعالیٰ در عمر شان برکت دہاد و از تمامی نعمای عرفانی و کمالات قرب خود مشرف گرداناد و بمراتب
عالیہ رساناد و از نور ہدایت شان عالم را منور گرداناد و تا قیامت فیض ایشان جاری داراد بحرمت النبی و آلہ الامجاد
و ہمچنین عزیزم مولوی محمد یعقوب صاحب نانوتوی و حافظ محمد یوسف صاحب تھانوی
و مولوی کرامت علی صاحب ساکن ضلع انبالہ و مولوی محمد ابراہیم صاحب ساکن ضلع
اجراد کرادا اند کہ ایشان نیز مجاز اند نیز عزیزم حکیم ضیاء الدین کہ خلیفہ خاص حضرت
قطب الاقطاب مولانا حافظ محمد ضامن شہید رحمۃ اللہ علیہ اند ہم مجاز اند ١٢ منہ لیس الشان
اجازت بیعت خاندان عالیہ مداریہ از شیخ خود دارند لہٰذا شجرہ تبرکاً بذیل نوشتہ می آید اللہم احفظ نمودہ
شاہد انکہ فقیر احمد حسن عفی عنہ را نسبت بیعت از حاجی الحرمین حاجی امداد اللہ چشتی

المدار سیت و ایشان از مولانا و مرشدنا حضرت میانجو نور محمد جھنجھانوی و ایشان از شیخ
المشائخ حاجی شاہ عبد الرحیم ولایتی و ایشان از شاہ عبد الباری و ایشان از شاہ
عبد الہادی و ایشان از شاہ عضد الدین و ایشان از شاہ محمد مکی و ایشان از شاہ محمدی
و ایشان از شیخ محب اللہ الہ آبادی و ایشان از شیخ ابو سعید و ایشان از شیخ نظام الدین
و ایشان از شیخ جلال الدین و ایشان از شیخ عبد القدوس گنگوہی و ایشان از شیخ درویش
محمد بن قاسم اودھی و ایشان از سید بدھن بہرائچی و ایشان از سید اجمل بہرائچی و ایشان را از
امام الطریقت برہان الحقیقت حضرت شیخ بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار
و ایشان از طیفور شامی و ایشان از عین الدین شامی و ایشان از زین الدین و ایشان را
از حضرت عبد اللہ علمبردار و ایشان از امیر المومنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و ایشان را از
حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم مولوی عبد السلام ساکن ہسوا
ضلع فتح پور اسم تاریخی ریاض الحسن ۱۲۳۴ سنہ ایشان ۱۲ ابتدا از مولوی سید سراج الدین
عم خویش تحصیل علم نمودہ پسی ازان در لکھنؤ رسیدہ از مولوی عین الحق متوطن فرنگی محل و غیرہ
حصول علم فرمودہ و تکمیل علم حدیث از مولوی شاہ عبد الغنی محدث دہلوی نمودہ و نیز از احمد
و بلاد مکی سند حاصل کرد و بعد فراغ علم بخدمت شاہ احمد سعید حاضر گشتہ فیوض برکات بیعت
و خلافت حاصل نمودہ و یکے از عرفا زمانہ گروہ خلفائش از روی مانند مشل حکیم امین الدین ساکنہ
کنتھوا پرگنہ کڑا مرید شاہ عبد الغنی و خلیفہ ایشان و مولوی سکندر خان ساکن
خالص پور ضلع لکھنؤ مرید مولوی شاہ محمد مظہر خلیفہ ایشان و شاہ نجم الدین ساکنہ
بھاگل پور خلیفہ ایشان و شاہ قدرت علی ساکن جیت پرگنہ ہسوہ ضلع فتح پور
خلیفہ ایشان و مولوی ابو القاسم خلیفہ امین الدین مذکورہ بالا برادر زادہ مولوی
عبد السلام خلف مولوی عبد العزیز برادر شاہ عبد السلام اسم تاریخی رسید اظہر الدین
۱۲۶۵
شاہ محمد محسن کاکوروی خلیفہ ایشان

شجرهٔ عالیه مداریه

محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ۔ حضرت ابابکر صدیق حضرت عبداللہ علمبردار حضرت شیخ یمین الدین شامی حضرت عین الدین شامی حضرت شیخ طیفور شامی حضرت بدیع الدین شاہ مدار حضرت سید اجمل بہرائچی حضرت سید بدھن بہرائچی حضرت شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی حضرت عبدالقدوس گنگوہی حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی حضرت شیخ عبدالاحد حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی حضرت خواجہ محمد سعید حضرت عبدالاحد شاہ گل حضرت شیخ محمد عابد حضرت مرزا مظہر جانجانان حضرت عبداللہ المعروف بغلام علی شاہ حضرت شاہ ابوسعید حضرت شاہ احمد سعید مولوی عبدالسلام سے عبدالسلام بود بدار السلام رفت ۔ ازین مصرعہ تاریخ وفاتش پیداست مولوی میر حسین علی فتحپوری ابن میر احسان علی مرید و خلیفہ شاہ احمد سعید دہلوی موصوف الصدر تاریخ وفاتش بست و نہ

محرم الحرام بروز جمعہ مزار اند فتحپور

قطعہ تاریخ وفات

درگلشن زمانہ ہوای خزان وزید
تاریخ وصل باشد بے روی لشتباہ

گردید خلد باغ بہار حسن علی
نور قدیم شمع مزار حسن علی

مولوی ظہور الاسلام خلف وجانشین میر مرحوم بکمال زہد و ورع اوقات عزیز بسر مینمایند شجرہ الشان ہمون ست کہ بالا مذکور شد ۔

شجرہ طیبہ مداریہ سے شاہ عبدالرزاق خلیفہ وجانشین شاہ عبداللہ گورکھپوری

بدین بہا الطف نگار ندفقیر عبدالرزاق حضرت شاہ عبداللہ گو رکھپوری سے حضرت شاہ عبدالصمد لکھنوی سے حضرت شاہ محمد گلزار کشنوی حضرت مولوی سید ابوالحسن نصیر آبادی حضرت مولوی مراد اللہ تھانیسری سے حضرت مولوی نعیم اللہ بہرائچی حضرت مرزا مظہر جانجاناں حضرت شیخ محمد عابد حضرت شیخ عبدالاحد شاہ گل و حضرت خواجہ محمد سعید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی حضرت شیخ عبدالاحد حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی حضرت عبدالقدوس گنگوہی حضرت شیخ درویش محمد قاسم اودھی حضرت سید شاہ بڈھن بہرائچی حضرت سید اجمل بہرائچی حضرت بدیع الدین شاہ مدار حضرت شیخ طیفور شامی حضرت شیخ عین الدین شامی حضرت شیخ یمین الدین شامی حضرت عبداللہ علمبردار حضرت ابابکر صدیق حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

شجرہ محمد شیر شاہ ساکن پیلی بھیت

وقتی از اوقات بحسن اتفاق در پیلی بھیت رسیدم و بایشان ملاقی شدم و باز مولوی وصی احمد صاحب محدث سورتی مرا بخانہ خود بردند و مرا ہم ماندای چنانکہ دریجا آوردند در انجا پانزدہ یا شانزدہ یوم اتفاق قیام افتاد فی الواقع شاہ موصوف مرد بیست مجمود و معمر یکی از متاخران زمانہ عمرش از صد سال متجاوز بہت روزے بسبیل تذکرہ گفت کہ من نیز اجازت از خاندان عالیہ مداریہ دارم چنانکہ شجرہ بذیل نوشتہ می آید بغرض درج تذکرہ ہذا مرا عنایت فرمود

شجرہ بدیعیہ مداریہ فقیر محمد شیر نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت از حضرت قبلہ احمد علی شاہ صاحب وایشان از حضرت قبلہ درگاہی شاہ صاحب رامپوری وایشان از حضرت قبلہ شاہ حافظ جمال اللہ صاحب رامپوری وایشان از حضرت قبلہ قطب الدین صاحب مدفون مدینہ منورہ و ایشان از حضرت قبلہ خواجہ زبیر وایشان از حضرت قبلہ محمد نقشبند وایشان از حضرت قبلہ خواجہ معصوم

وایشاں از حضرت قبلہ شیخ احمد مجدد الف ثانی وایشاں از حضرت قبلہ شیخ عبدالاحد وایشاں از حضرت
قبلہ شیخ رکن الدین گنگوہی وایشاں از حضرت قبلہ عبدالقدوس گنگوہی وایشاں از حضرت قبلہ شیخ
درویش بن قاسم اودہی وایشاں از حضرت قبلہ سید شاہ بڈھن بہرائچی وایشاں از حضرت قبلہ اجمل
بہرائچی وایشاں از حضرت سید بدیع الدین شاہ مدار مکنپوری وایشاں از حضرت طیفور شامی وایشاں
از حضرت عین الدین شامی وایشاں از حضرت شیخ امین الدین شامی وایشاں از حضرت عبداللہ علمبردار
وایشاں از حضرت ابابکر صدیق وایشاں از خاتم النبیین سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم از اجازت
شیخنا مرشدنا حضرت قبلہ محمد شیر صاحب دامت برکاتہ بتعلیم محمد گلاب خان عفی عنہ ساکن موضع شمس پور
ضلع فیض آباد تحصیل اکبرپور وارد حال مقام آستانہ حضرت ممدوح پیلی بھیت شجرہ شاہ امیر اللہ
صفی پوری۔ معرفت عزیزی مولا بخش ساکن دلوہہ بدست آمدہ لہٰذا درینجا نقل کردہ می آید
ھو اللہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم الانام شاہ امیر اللہ صفوی قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت
راز و نیاز حضرت مخدوم قطب زمانہ حضرت شاہ حفیظ اللہ قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم
شاہ محمدی عرف شاہ غلام پیر قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ افہام اللہ
قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ عبداللہ قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز
حضرت مخدوم شاہ علیم لیس قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ زاہد قدس اللہ سرہ
الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ عبدالرحمٰن قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز
حضرت مخدوم شاہ اکرم قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ بندگی مبارک قدس اللہ سرہ
الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ صفی قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز مخدوم شیخ سعد قدس
اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم سید بڈھن بہرائچی قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز
حضرت مخدوم سید اجمل بہرائچی قدس اللہ سرہ الٰہی بحرمت راز و نیاز حضرت مخدوم
سید بدیع الدین قطب المدار قدس اللہ سرہ وصاحبان صفی پور در الطریقہ دیگر نیز اجازت نیست
یعنی بوسائط حضرت مخدوم جہانیان رحمتہ اللہ علیہم سلسلہ رسیدہ چنانچہ شجرہ صوفی بصفا

میدان تسلیم و رضا احمد اختر گرگانی نبیرہ کبر ابوظفر جنت مکانی سکونت الحال قصبہ کرانہ محلہ خیل ضلع مظفرنگر ایشان شجرہ پیران طریقت خویش در تذکرۃ الفقرا بدین طریق تحریر فرمودہ سلسلہ مداریہ کاتب الحروف کمترین کو حضرت مرزا روشن بخت گورگانی سے پہونچا انکو میر محمدی دہلوی سے پہونچا انکو اُنکے ماموں سید فتح علی شاہ دہلوی سے انکو سید عوض خان شہید سے انکو سید عبدالکریم محقق سے انکو سید تاج سے انکو سید شرف الدین سے انکو شاہ مصطفےٰ صوفی سے انکو شاہ داؤد عارف سے انکو بندگی شاہ پیرن سلطان سے انکو شیخ حامد منجھن گوشہ نشین سے انکو داؤد سے انکو سید صدر الدین سے انکو مخدوم جہانیان جہان گشت سے انکو حضرت سید بدیع الدین شاہ مدار سے انکو حضرت طیفور شامی سے انکو خواجہ حبیب عجمی سے الخ

شجرہ مداریہ حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی علیہ الرحمۃ بوسائط

شیخ احمد الفاروقی السرہندی ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالاحد بن زین العابدین ایشانرا از پیر خود شیخ رکن الدین ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالقدوس گنگوہی ایشانرا از درویش محمد بن قاسم اودھی ایشانرا از سید بدھن بہرائچی ایشانرا از پدر خود سید اجمل بہرائچی ایشانرا از حضرت قطب الاقطاب سید بدیع الدین قطب المدار قدس اللہ تعالیٰ سرہ

ذکر مقبول ایزد منان مولانا فضل رحمن مرادآبادی

مولانا فضل رحمن صدیقی المصباحی نسباً نقشبندی القادری طریقۃً در سنہ یکہزار و دو صد و ہشت ہجری تولد شدند و در اوائل الطلب علم سعی فرمودند بعد تحصیل علم مدتی سلسلۂ تعلیم و تعلم نا قد داشتہ و در طریقت از یگانۂ آفاق شاہ محمد آفاق توسل جستہ و اجازت خلافت دریافتہ و ہدایت خلق اللہ را سنہ موفی نمودہ بتاریخ بست و دوم ربیع الاول بروز جمعہ رحلت فرمودند از اجل مشائخ ہند بودند مزار شان در گنج مرادآباد —

قطعۂ تاریخ وفات

شد چو وصالش بخدا فضل رحمن پرسیدم	سال این فصل و وصالش ز خرد چون سائل
گفت از فصل و وصال است که فضل رحمن ۱۳۰۰	از سر جسم چو برخاست بحق شد واصل ۱۳۱۳

یاد دارم که بایام طالب علمی در شب هفتدهم ربیع الاول یعنی بتاریخ عرس شریف حضرت سید بدیع الدین
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ بخانقاہ حاضر بودم و بعد ختم قبل نماز فجر ادا نموده از عزیزی مولوی
مظہر الحق مرحوم گفتگوی بمیان آمد که با وجود چنین معارفت گاهی از مولانا فضل رحمن ملاقی نشده و اطمینان
ملاقاتش نیز داشتم از منه ماضیه به امروز و فردا گذشته حیات مستعار محض بی اعتبار است شاید باز ملاقاتش
میسر بدیا نیاید پس همون ساعت عزم مرادآباد که از مکنپور بفاصله نه کروه است نمودیم عبور دریای
گنگ که ده قدمی چند رفته بودیم که راه گم کردیم و تمام یوم و یک پاس از شب باندکی زاید گذشته بود که آن قدر
مسافت طی کرده در مرادآباد برسیدیم در مکان هندوی که از قوم کایست بود انتظام خورد و نوش
خود در مرکب ساختیم بمسجدش رفته نماز عشا ادا نمودیم و در ان حین از مولانا تا ملاقاتیم ترسیده بامدادان
نزدش رسیدیم و سلام گفتیم گفت کدام جواب داده شد که طالب علم هستیم گفت چرا آمدید چه جو هستید
گفتیم که باشتیاق حصول شرف نیاز آمده ایم و شنیده ایم که زیارت جناب سرور عالم صلی الله
علیه و آله و اصحابه وسلم میکنانی گفت کدام گوید غلط است باز گفتیم که این نعمت چگونه بدست آید گفت
مجتبی پیداکن فی الواقع شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست به شوق خود رهبری کند
چنانچه اویس قرنی نصیب شد رحمة الله علیه و نسبت حضوری قلب که در صلوة باشد عرض کردم
فرمود بسم الله گفتن در آغاز هر کار عادت کنی اگرچه ظاهرا از حضوری مناسبتی معلوم نمیشود مگر ایمای
بسم الله نیز معنی دارد یعنی چند نوبت اجازت بسم الله بمن بیانم شده مگر بران عملی نموده پس بران
تاکید می رفته بود پدر والد امام شاہ محمد کامل مداری عامل بسم الله بود پس من مگر نیست
وگفت شما مولوی ایست چگوئیم و این شعر بر زبان ورد

شراب عشق چون خوردن حلال ست | دمے بی یاد او بودن حرام است

از خواندن این شعر در من اثری پیدا شد وفی الحقیقت بر غفلتم متنبه ساخته وگفت بنشین وتا پیر نگری
بمیانم ماندم از صبح تا نصف النهار در انجا ماندم گفت در رفتنت چه توقف است گفتم که طعام پخته
میشود تناول کرده خواهم رفت گفت طعام خورده رفتن موجب کم بختی است عرض کردم بلی مگر این
کم بختی حضرت آدم علیه السلام بمن رسانیده گفت وقتیکه من از ملاوان بمراد آباد می آمدم
نخود بریان همراه من گرفته می خوردم ومی رفتم گفتم چه کنم که عادت بستن نان بر شکم ندارم فرموده فیها
نخود رو وبرو وباز بیائید عرض کردم انشاء الله تعالی ومصافحه نموده مرخص شدیم لاریب
بزرگی بود معمر ودرین مدت العمر اکثر از اهل الله ملاقی شده وفیض صحبت برداشته ونجاندانها
اجازت بیعت گرفته رسم تلقین وارشاد جاری داشته رحمت حق بر تربتش باد وقتیکه بترتیب
رساله هذا پرداختم وشجرات مشایخ زمانه فراهم کردم در اندیشه بودم که کسے از مریدان شاه صاحبزاده
آل احمد میان را مکلف سازم که مولانا هم اجازت از خاندان عالیه مداریه میداشتند لهذا شجرهٔ مداریه
عنایت کنند تا درج تذکره کنم شبی خفته بودم که از کمال عاطفت بعد از وفات بعالم خواب بمن
رسید وگفت چرا تشویش شجرهٔ عالیه بدیعیه که از پیران فقیر رسیده همونست که تو نقل کرده متحیرم
که خدایا کدام جا نوشته ام گفت شجرهٔ من مجددیست که نوشته باقی سماع از فقیر یا مجدد رحمة الله
علیه از شجرهٔ منظومه گرفته درج تذکره کن گفتم کدام شجرهٔ منظومه پس شعری خواند مصرعه یاد مانده
نمک ریز جراحت های عشاق بجو تلاش نمودم دستیاب گردید از وی نقل گرفته درج رساله
هذا نمودم ازین عاطفت که بر حال فقیر مبذول فرمود ممنون ومشکور شدم شجرهٔ وی اینست
شجرهٔ عالیه الطبقاتیه المداریه مولوی فضل رحمن آیشانرا اجازت از حضرت شاه محمد آفاق
وایشانرا از حضرت خواجه ضیاء الدین وایشانرا از حضرت قبلهٔ عالم خواجه محمد زبیر وایشانرا
از حضرت حجة الله محمد نقشبند ثانی وایشانرا از حضرت خواجه محمد معصوم وایشانرا از حضرت
امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی الخ

فصل سیزدهم در ذکر شاهان و امرا و مرقع درگاه

ذکر سلطنت شاه ابراهیم شرقی جونپوری

بحکم آفریننده انس و جان چون شاه مبارک شاه بعالم بی زوال اشتافت و برادر کهتر او خطاب شاه ابراهیم
شاه شرقی یافته بر اورنگ فرمانروای جلوس فرمود اما شاهی بود متصف بعقل و دانش و تدبیر و عشرت
فضلای ممالک هندوستان و دانشمندان ایران و توران که از آشوب جهان پریشان خاطر بودند بدار الامان
جونپور آمده و بعهد امن و امان غنوده و از خوان احسان او ذله بر داشته بنام نامی و بزبان قلم خود
آمده چندین کتب و رسائل پرداختند او در رای و حسن عقل و کیاست و شجاعت در دولت خانه او جمع
شده مثل درگاه سلاطین ایران رنگین گردید بیت

جهان آفرین تا جهان آفرید	چو او مرزبانی نیامد پدید

و در عهد ایام شاهی او اقبال خان پادشاه محمود دهلوی را برداشته بقصد تسخیر جونپور بقنوج آمد و سلطان ابراهیم
شرقی با لشکر مستعد رزم و پیکار تا کنار آب گنگ باستقبال شتافت چند گاه در مقابل هم نشستند و چون
اقبال خان مهمات ملکی و مالی اصلا برای سلطان محمود رجوع نمی نمود سلطان محمود بهانه شکار
از اردوی خود بر آمده بی آنکه معتمد پادشاه ابراهیم شرقی درمیان نهد خود بنا دیده بیاید که او حق نمک حاجی منظور
داشته او را بپادشاهی بر دارد و با کمک او دفع اقبال خان نماید قضا را چون سلطان ابراهیم
شرقی لذت شاهی یافته بود و شاهی او نیز استحکام پیدا کرده هیچگاه از آن اراده بفعل نیاید بلکه در لوازم
پرسش و دلجوئی چندان تهاون و تساهل ورزید که سلطان محمود از آمدن خود پشیمان شده بیجا جانب
قنوج رفت و حاکم قنوج را که دست نشانده سلطان ابراهیم شرقی بود و او را میرزاده هروی میگفتند
بجبر و قهر بیرون کرده آن بلده را متصرف شد سلطان ابراهیم شرقی و اقبال خان چون دیدند که پادشاه
محمود شاه بآن مملکت قناعت کرده است آخر آنه قنوج را باو ارزانی داشته هر کدام بمقر حکومت خود

شتافته‌اند و در بعضی تواریخ مسطور است که رفتن سلطان محمود پیش مبارک شاه شرقی بوده چون مهم
همان چند گاه شاه مبارک شاه شرقی ودیعت حیات سپرده و شاه ابراهیم شرقی بشاهی رسید والله اعلم
بالصواب * و در سنه ثمان و ثمانمائه چنانکه در ضمن واقعات پادشاهان دهلی نوشته شد چون اقبال
خان کشته شد و پادشاه محمود بدهلی رفت شاه ابراهیم شرقی فرجه دیده در سنه تسع و ثمانمائه عازم تسخیر
قنوج گشت و پادشاه محمود شاه با لشکر دهلی بجنگ شاه ابراهیم شرقی روان گردید و هر دو لشکر
بطریق اولی از دو کنار آب گنگ مقابل یکدیگر نزول نمودند و بعد از چند روز جنگ ناکرده یکی بجونپور و دیگری
بدهلی مراجعت نمودند و چون سلطان محمود شاه بدهلی رسید امرا را رخصت جاگیر فرمود و شاه ابراهیم
شرقی باز آمده قنوج را محاصره کرد و بعد از چهار ماه چون از دهلی کمک نرسید ملک محمود ترمتی حاکم قنوج
امان خواسته قلعه را تسلیم شاه ابراهیم شاه نمود و او برسات در آنجا بسر برده در ماه جمادی الاولی سنه
عشر و ثمانمائه بقصد تسخیر دهلی روان شد و بنا بر آنکه شاه مآل و عالی همت و بخشنده بود بسیاری از امرا
کبار دهلی مانند تاتارخان ولد سارنگ خان و ملک مرحبا غلام اقبال خان و غیره بوی پیوستند و سلطان ابراهیم
شرقی قوت و استظهار تمام گرفته متوجه سنبهل شد و اسد خان لودی شهر سنبهل را گذاشته گریخت پس شاه
ابراهیم شرقی سنبهل را به تاتارخان سپرده پیشتر رفت و چون بکنار آب رسید میخواست که عبور نماید ناگهان
سهنیان خبر آوردند که مظفر شاه گجراتی سلطان هوشنگ را در جنگ اسیر ساخته مالوه را مسخر کرده و حالا
بعد محمود شاه می‌آید و روایتی آنکه داعیه گرفتن جونپور دارد سلطان ابراهیم شرقی از استماع این خبر فسخ
عزیمت نموده بجونپور رفت و محمود شاه از دهلی بر آمده خطه سنبهل را مستخلص ساخت و تاتارخان گریخته نزد
شاه ابراهیم شرقی آمد و شاه و ترتیب خیل و حشم شده در سنه ست و عشر و ثمانمائه بار دیگر بقصد تسخیر دهلی
از دار الملک خود روان شد و بعد از کوچ چند از راه برگشته بدار العلوم جونپور آمد و بصحبت علماء و مشائخ
و تعمیر ولایت و تکثیر زراعت مشغول شده سالها بهیچ طرف سواری نفرمود و مردم از اطراف و اکناف
هندوستان که مشحون از خلل شده بود رو بجونپور آورده هر یک فراخور مرتبت و حالت نوازش مییافتند
و از خادم و مشائخ و علماء و سادات و فضلاء که از بیم حشمت بجای [illegible] رسید هرچه بدهلی تا ... مییافتند

کوچک فی بزرگ آمد یار وجود شاه ابراهیم شاه شرقی را از جمله مغتنمات شمرده دو روزه حیات را بشادی و مسلم میگذرانیدند. از شاه گرفته تا گدا با تمام خوش وقت بودند حزن و اندوه از آن دیار بار بسته بود و در سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه محمد خان حاکم بیوات نزد سلطان ابراهیم رفته چنان وسوسه نمود که شاه را بقصد فتح بیانه از طرف برد و مبارک شاه پادشاه دهلی بعزم ممانعت روان شده در نواحی بیانه بیکدیگر رسیدند و چهار گروهی بهم خندق کنده محکم شدند و بیست و دو روز از طرفین طلایها بیرون آمده جنگها میکردند و در جنگ سلطانی هیچکدام جرات نمی نمودند آخر الامر سلطان ابراهیم شرقی از میان خندق بیرون آمده صف جنگ بیاراست مبارک شاه نیز لاعلاج شده بمیدان شتافت و از صبح تا شام جنگ کرده بعافیت از یکدیگر جدا شدند و روز دیگر آشتی کرده سلطان ابراهیم بجونپور و مبارک شاه بدهلی مراجعت نمودند و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سلطان ابراهیم شرقی با استعداد تمام رفته داعیه تسخیر کالپی نمود و در اثنای راه خبر رسید که سلطان هوشنگ غوری نیز عزیمت تسخیر کالپی دارد چون هر دو فرمانروا قریب بیکدیگر رسیدند و کار جنگ بعرض رسید در همین میان خبر آوردند که پادشاه مبارک شاه بن خضر خان از دهلی لشکر فراهم آورده عازم تسخیر جونپور است سلطان ابراهیم شرقی عنان اختیار از دست داده بجونپور راهی شدند و سلطان هوشنگ بی نزاع کالپی را که در تصرف عبدالقادر موسوم بقادر شاه نوکر پادشاه مبارک شاه بود برگرفت و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه مزاج شریف و عنصر لطیف شاه ابراهیم شاه شرقی از چشم زخم زمانه از طریق استقامت و اعتدال انحراف جسته روح پاک آن شاه عالم پناه به بهشت برین واصل شد پس از این واقعه جانسوز مردم جونپور بعنبر آغشته جامه ماتم در بر کردند و زن و مرد شهر بجنازه او حاضر شدند تعجب و فریاد از روزگار تا چرخ پدید آمد ابیات ـ

دریغ آن شهنشاه صاحبقران	جم تاج بخش ممالک ستان
دریغ آئینه دیگر نیارد زمین	بصد قرن شاهی بآن داد و دین

مدت سلطنت او چهل سال و چند ماه بود و بروایت حاجی محمد قندهاری در سنه اربعین و ثمانمائه فوت شد و بدین حکم مدت شاهی وی هشت سال خواهد بود از جمله فضلای عصر او یکی قاضی شهاب الدین جونپوری است اصل او از غزنین است و در دولت پادشاه ... سلطان ابراهیم تعظیم و توقیر بسیار او میکرد چنانکه همیشه در مجلس

او بر کرسی تفرد می‌نشست گویند وقتی مولانا را مرضی طاری شد سلطان ابراهیم بعیادت او رفته بعد از
تفتیش احوال و اظهار لوازم مهربانی قدحی را پر از آب کرده گرد مولانا گردانیده خود نوشید و گفت
بار خدایا هر بلائیکه در راه او باشد بسبب من گردان و او را شفا بخش و ازینجا عقیدهٔ آن صاحب تخت و
تاج نسبت بعلمای شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم معلوم میتوان کرد تا چه غایت بود تصانیف
مستحسنه مفیدهٔ آن بزرگوار شهرت تمام دارد مثل حاشیه کافیه که مشهور است بحاشیه هندی و مصباح و متن
ارشاد در نحو که الصبح المشلل است و بدیع البیان و فتاوی ابراهیم شاهی و تفسیر فارسی که بحر المواج نام دارد
و رسالهٔ مناقب سادات و رسالهٔ عقیدهٔ شهابیه نیز از مؤلفات اوست قاضی شهاب الدین نیز با سلطان
عصر موافقت کرده چندان از فوت شاه ابراهیم شاه شرقی مغموم گشت که در همان سال یعنی اربعین
و ثمانمائه بعالم قدس تشریف برد و البقاء للملک المعبود و بعضی گویند بدو سال بعد از فوت سلطان
ابراهیم طائر روحش در سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه بروضهٔ رضوان پرواز کرد انتهی

روضهٔ شریف

این مقبرهٔ پر نور تعمیر کنانیدهٔ سلطان ابراهیم شرقی جونپوری است - در اصل
درینجا تالابی بود و از وی صدای یا عزیز همی می‌آمد - وقتیکه حضرت قطب المدار قدس سره
باشارهٔ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم باینمقام رونق افروز شدند - آن ندا از رسیدن
آنجناب سکون گرفت - حضرت قدس سره - از همراهیان والا شان مخاطب شده ارشاد فرمودند
که مدفن خویش همین جا شدنیست - که تالاب از مشیت ایزدی خشک گردید - پس همانجا حجره
تیار ساخته گشت - و دران حجره تا حیات آنجناب بیاد حق مصروف ماندند و همون جا
مدفون هم شدند سلطان ابراهیم شرقی جونپوری موصوف که یکی از مریدان آنحضرت بود در برق خود
حاضر گردیده بنا بر بنای گنبد و خانقاه عالی اجازتی داد تعمیر گنبد آغاز شد - وقتیکه
که بتقریب عرس آنحضرت حاضر شد بر ملازمان خویش غضبناک گردید - و گفت که حکم ما بنا بر

نود۔ انچه کرده ابد باز از سر نو عمارت نفیس تیار کرده آید بهست
عرض کرد که عجیب معامله ایست که درین حضرت اجازت عمارت
ے بشارت اینقدر تیار نموده شد۔ چنانچه سلطان راهم
انها از معرض عتاب شاهی خلاصی یافتند۔ ظاهر اکار سنگے نیست
ار که سراسر نورست چنانکه مبصر ماید۔ ف

جسم قبه اش نور مجسیم	حضرتش خیر المربع عتبهٔ حسن لباب
نور بیاض گنبدش	مصرعه یابش زبیت الله گشته انتخاب
که هر انشین آن	عینک نور خدا عینی ست نزد کتاب

و فضای گنبدش به تحریر نیاید۔ و زبان قلم بمدحت گرش چه سراید
ے جلای عروسک دیدهٔ اولو الابصار + پس ازان زمان تا عهد سلطنت اورنگزیب
ما پادشاه زیارت مقبره شریف میشد و درش مقفل میماند۔ وقتیکه عالمگیر پادشاه برای
مرگردید این قطعه طبعزاد فی البدیه خوانده بیا که اوج کمالات را ظهور انجاست + بیا که
قصور انجاست + بجناب اقدس شاهنشه مدار جهان + بیای دیده بیا ببین که ازینجا
نا وزیر سلطنت هم حاضر بود قطعه عرض کرد۔ و شیوهٔ بیت را آنقدر پسند کرد که بجناب
ای به نقبت حضرت قطب الملک معروض داشت پس عالمگیر بعد الفراغ فاتحه و زیارت از
ن که دران زمانه بودند متوجه شد و گفت عجب که زوار بزیارت چنین جناب سعادت
ائز الانوار محروم میمانند بر حال و شان رحمی خوردن مناسب است اگر اجازتی باشد
ار جانب در مقبره شریف نصب کرده آید تا زایر از نظارگیش دیده را نوری و دل را
ن نمایند پس اجازتی شد۔ این شباک مرقد تا هنوز قائم ست نصب کنانیدهٔ عالمگیر
ماه است ازان روز زیارت مزار فائز الانوار زوار را نصیب شد و رنه
قبل ازین نبود۔

چہار دیواری نمبر ۱

کہ گرد روضۂ اطہر محاصرہ است در زمانہ حضرت قطب المدار بود مگر خام شمس ثانی تکیہ بر عصا زدہ ایستادہ مے ماند۔ بجز اوقات خمس نماز از جانجنبیدے کسی را بلا اجازتش مجالے نبود کہ اندر شدی این حصار نیز از اہتمام میر سید صدر جہان کہ یکے از مقربان سلطان ابراہیم شرقی و از مریدان خصوصیت اختصاص آنحضرت قدس سرہ بود تعمیر شد و در روے یک دروازہ پختہ نصب ساختہ گشت در سنہ ہشتصد و چہل مقبرہ شریف تعمیر گردید چہار دیواری روضۂ اقدس ہم در ہمون ایام بانجام رسید و دروازہ جدید جنوب رویہ بعہد مسٹر سپین کلکٹر بہادر مجسٹریٹ ضلع کانپور تیار نمودہ شد تا بآمد رفت زوار تکلیفے نشود

دالان آئینہ نمبر ۲

این دالان سنگے پختہ شمال رویہ از حسن عقیدت نواب رحمت علیخان کنبوہ متوطن بانس بریلی اساس یافت سنہ تعمیرش دستیاب نہ شد چون آئینہ در طاق ودیوارش نصب است و روضۂ اقدش در وے پرتو نور مے افگند و دیدہ نظارگیان را نورے بخشد لہذا باین اسم موسوم گردید

جمعیت خانہ نمبر ۳

بعہد جنت آشیانے شاہجہان بادشاہ نور اللہ مرقدہ نواب دلیل خان برادر نواب بہادر خان شاہجہانپوری تعمیر کنانید کتبہ کہ بر طاق محراب شرقی چسپانیدہ است در خواندن نیاید۔ وچپ در است (جمعیت خانہ) دو حجرہ است یکی موسوم بہ (سلح خانہ)

دویگری بر توشه خانه و در جمعیت خانه نشستگاه صاحبزادگان ست و نیز حضرت قطب المدار
قدس سرہ در حین حیات خویش درینجا تشریف ارزانی میفرمودند لہذا باین اعتبار آن مقام شرفی
دارد۔ عزل و نصب ہر گروہ فقراء خاندان عالیہ مداریہ ازینجا می شود و از زمرہ صاحبزادگان
یعنے اولاد ہر سہ خواجگان کہ در اولاد برادر آنحضرت و جانشینان وے قدس
سرہ اند ہر کہ استعداد قابلیت علمی و عملی و اتباع پیران طریقت چنانکہ معمول ست
داشتہ باشد وے را بران سجادہ را دہند خصوصیت بہ یکی نیست و اگر از اولادش
لایق جانشینے باشد مضایقہ ندارد۔ پس وے نیز و دیگر صاحبزادگان بیک جلسہ
متفق الرای شدہ بحالی و موقوفی بر اہل منصب فقراء مداریہ می فرمایند و سندے
نبشتہ از مواہیر و دستخط قریب ساختہ حوالہ اہالیان منصب می نمایند و تا وقتیکہ از شان
بر آستانہ اشرف حاضر شدہ سند حاصل نہ نمایند بآن منصب فائز نشوند۔ خواہ مجرد باشند
خواہ متاہل ہمین قاعدہ از سلف صالحین نافذ است و نیز تقسیم آمدنی متعلقہ خانقاہ
شریف بعد وضع خرچ درگاہ والاجاہ بر اولاد ہر سہ خواجگان علی السویہ میشود کسی را بر کسے
تفوق نیست تفصیل تقسیم برین منوال است در الشان ہر پسرے کہ تولد میشود تا وقتیکہ
عقد نکاح نگردد نصف حصہ مییابد و بعد فوت زوجہ اش از وے بسر اوقات مینماید
و بعد فوت منکوحہ آن حصہ موقوف میشود۔ و بعہد سلطنت شاہان والا تبار مادر
معافی دوازدہ مواضعات دیگر معافیہا در تمامی ہندوستان بر مزارات بزرگان این
والا دودمان دعیرآن نیز بوجہ الاہم اثرے و نشانی ازان جابجا باقیست و وثایق
ہر یکے از صاحبزادگان نیز مقرر بود حالا در سر پرستی حق تعالی است

کوٹھہ خزانہ نمبر ۶

این دالان مع یک حجرہ تعمیر ساختہ دولت خان است کتبہ کہ بر دیوارش

نصب است و رینجا نبشته مے آید

پیش در روضہ تاج سر کاملان	حضرت قطب المدار فیض رسان جہان
دولت خان چون بنا مسجد زیبا نمود	فیضی تاریخ گفت مسجد افضل مکان

دالان پتو کھتری نمبر ۳

(پتو) یکے از قوم کھتری بود وقتے بمصائب صعب گرفتار شد ۔ و افلاس پریشان ساخت
ناچار بر آستانہ آنحضرت قدس سرہٗ حاضر شدہ عرض حال کرد و عہد واثق بست
کہ اگر مقصد برآرے من خواہد گردید یک دالان تعمیر ساختہ نذر خواہم کرد از توجہ حضرت
حل دشوار ہا گردید پس دالانے پیش دروازہ تعمیر کنانیدہ نذر کرد و باندک زمانہ بعروج
رسید چون از معمول در غفلتیدن تش خللے پدید آمد تباہ و خوار شدہ آوارہ خانمان شد ۔
مخفی مباد کہ چار چیز ازین دربار ہم بدار ردوم نمیشود چراغ طعام پختہ زن رقص و سرود لوقت اذان فجر
در اقدس استہ گردد و قبل نماز صبح کشادہ شود و یک چراغ آہنی در جمعیت خانہ روشن میگردد جابجا دیگر چراغ
روشن میشود و در ہفتہ یکبار اہل خدمت از توشہ خانہ نمبر ۳ پوشاک برآوردہ غلاف پوشی میکنند
دسہ روز خربک یا دو شیر برنج نمیخورند از زمانہ حضرت قدس سرہٗ ہمون قاعدہ مقرر است و بروز عرس آنحضرت
نیز حسب معمول باب دربار ردوم بستہ میشود و درین دربارہ دالان نمبر ۳ قرآن خوانی میشود و جانب
شمال یعنے سمت ریگدانی درود خوانی و قل خوانی میگردد و شب جمعیت خانہ یکے از صاحبزادگان
دعا میگوید و چندے تذکرہ آنحضرت قدس سرہٗ و بزرگان این خانوادہ میکند تمام شب
این مجمع می ماند و دیگر مذاکرہ را در ینجا دخلے نباشد بعد ختم قل شیرینی تقسیم میشود و قبل از نماز فجر
بہ نسبت دیگر ایام درین شب قدرے از شب باقیماند کہ در اقدس کشادہ میشود کہ ہمون
وقت زیارت مقرر است ہمہ زوار شتافتہ مشرف بزیارت مے شوند و بمارب
خویش میرسند

دالان تہ خانہ نمبر ۱

این عمارت سنگی مع تہ خانہ بعہد شاہجہان بادشاہ تعمیر گشت۔ ایشان ہم بہ تمنای زیارت آستانہ فیض کاشانہ حضرت سیدنا سید بدیع الحق والدین حاضر شدند و مشرف بزیارت گشتند و خواستند کہ خانقاہ بعمارت شاہی تیار کردہ آید۔ مگر اجازتے بدست نیامد ناچار مجبور شد و نیز بادشاہ موصوف ہر چند خواست کہ معافی علاقہ برائے مصارف ساجبزادگان مہیا ادرو۔ بوقف خانقاہ کند مگر کسے منظور نکرد و انچہ وثیقہ ایشان بود بر ہمان قناعت ورزیدند فرمان آراضی معافی کہ ازجانب خود وے نذر کردہ بود بنظر راقم السطور گذشت نواب بہادر خان شاہجہانپوری یکے از عقیدتمندان آنحضرت ممدوح الانام بود این عمارت تعمیر کنانیدہ اوست کتبہ بر طاق عمارت بدین قطعہ موزون و مزین است

قطعۂ تاریخ

بر آستانہ مہر سپہر عین لیقین	مدار عالم علم و عمل بدیع الدین
بعہد شاہجہان بادشاہ دین پرور	کہ شد ز لطف عمیمش جہانیان بر آمین
باعتقاد دل نیت بہادر خان	کشید سر بفلک این عمارت سنگین
بچشم اہل لیقین مقام محمود ست	گرفت حضرت عیسیٰ فلک بحبل متین
بلفظ حو حال سس	بود اروی

و دیگر مکانات کہ درین دربار ہست نیز تعمیر کنانیدہ نواب بہادر خان مذکور است کتبہ کہ بر طاقش چسپاست از کہنگی مسخ گردیدہ لہذا از اندراجش کم ماندم نواب بہادر خان مذکور بعہد شاہجہان بادشاہ نور اللہ مرقدہ کہ

صوبہ دار کالپی و قنوج و بہادر گڑھ و شاہجہانپور و قندھار و ملتان و صوبہ اودھ وغیرہ وغیرہ در ۱۰۵۰ھ ہجری بود نیز سنہ وفاتش ہمین ست منصب ایشان ہفت ہزاری و خطاب عمدۃ الملک چغتا خان بہادر بود نام اعلیٰ وے سر ابدال خان ولد دریا خان سکونت بنواح پشاور میداشت طرح آبادی شاہجہان پور در ۱۰۵۹ھ ہجری انداخت و در ۱۰۶۱ھ ہجری ختم شد۔ روسای شاہجہانپور افغان از نواح کابل و پشاور اند بعہد شاہجہان بادشاہ بمعیت نواب بہادر خان در شاہجہانپور آباد شدند۔ درین شہر بنجاہ و دو محلہ اند۔ و ہر محلہ موسوم بہ قومے ست بوقت آبادی نواب مذکور لحاظ این امر داشتہ بود کہ افغان یک خیل مع خان خویش آباد کردہ شوند۔ احوال این شہر از تاریخ شاہجہان پور کہ مجیبی حکیم **صبیح الدین میاں** رئیس گڑہ عنقریب تالیف کردہ طبع خواہند کرد و انجم خواہد شد پس بسبیل تذکرہ برہمین قدر اکتفا نمودہ شد۔ (مقبرہ نمبر ۲) کہ درین دربار است حضرت علاول خان رحمۃ اللہ علیہ در روے مدفون اند ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب المدار بودند سنہ تعمیرش درخواندن نمی آید و (نہ خانہ مع یک حجرہ و دالان نمبر ۳) برای مرتاضان چلہ کشان بکار آید۔ و مسجد نمبر ۴ در یک سنہ طیار شد و (حجرہ نمبر ۵) کہ در گوشہ عافیت است مختصر کہ عاکف مدفت مانداین حجرہ حضرت قاضی مطہر معروفست۔ در روے اہل ریاضت معتکف میشوند و در انمدت ترک غذا میفرمایند (و دریچہ شرق رویہ نمبر ۶) برائے زیارت مقبرہ حضرت ابو محمد خواجہ ارغون و دیگر مزارات کہ متصل خانقاہ است نصب است۔ تازہ واراز خانقاہ بجام شدن آستانہ اش آسانی افتد و چاہ و یک مسجد و یک تکیہ بر قطب دروازہ واقع است این چاہ موسوم (بہ جو کنواں نمبر ۷) است ازین چاہ غسل حضرت میشود و بر (تکیہ نمبر ۸) یک فقیر شبانہ روز دربانی میکند و متصل قطب دروازہ (جای نشست نمبر ۹) حضرت سید شاہ برہنہ است ایشان نیز یکی از مریدان حضرت قطب المدار بودند تذکرہ ایشان صاحب تحفۃ الابرار و دیگر اہل سیر نوشتہ اند۔

نقارخانہ نمبر ۱

قبل ازین عمارت نقارخانہ موجودہ عمارت چوبی بود۔ در زمانہ مولانا شاہ عبدالجلیل مداری مکنپوری رحمۃ اللہ علیہ الماس علی خان بھاگمل برائے زیارت حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہٗ بمکنپور حاضر شد و بکمال نیازمندی۔ التماس بنای عمارت بغرض حصول شرف سعادت کہ در سر داشت عرض کرد این التجا بجناب اقدس پسند آمد اجازت بجای عمارت چوبی کہ بود بنا بر تعمیر عمارت پختہ دادہ شد۔ پس عمارت نقارخانہ و یک باغ پختہ از حسن انتظام شاہ عبدالکریم بحسن انجام رسید۔ و کتبہ بر طاق عمارت نبشتہ است درینجا نقل کردہ می آید سنہ تعمیر عمارت از وے آشکار است تا حال آن عمارت بکمال زیب و زین موجود است

قطعۂ تاریخ نقارخانہ

بر در عالم پناہ قبلۂ دنیا و دین	مظہر فیضان حق حاجت روای عالمین
نور چشم بخت الماس علی خان بھاگمل	کرد نوبت خانہ تعمیرہ از حسن الیقین
شد تمام از اہتمام خالص عبدالکریم	کوست چون اہل دیانت ہم بمغز و ہم معین
یک ہزار و دو صد و دہ بود از ردی شمار ۱۲۱۰	تا بنای این مکان از ہجر ختم المرسلین

مہربانی گفت نوبتخانہ با زیب و زین
ہست تاریخ بنای این مکان دلنشین

و دیگر عمارات این دربار متعلق مسجد عالمگیر لیست۔ از لفتہ عبادتگاہ والاجاہ واضح است

مسجد عالمگیری نمبر ۱

واین ہمہ عمارت تعمیر کنانیدہ پادشاہ اورنگ زیب عالمگیر غازی ہست در
عہد سلطنتش مع ہر سہ دروازہ کلان وکمرہ ہای ودالان وہر سہ چاہ وپیش طاق در سنہ
باہتمام حاجی خورم فنصوری مدارے مکنپوری باختتام رسید عالمگیر چند نوبت برای
زیارت حضرت قطب المدار قدس سرہٗ حاضر آستانہ شد ودر مہمات دینی ودنیوی امداد
واعانت خواست وبمرام خویش فائز گشت چنانچہ بنا بر مصارف مسجد مواضعات
وقف فرمود۔ در آخر زمانہ بعہد سرکار انگریزی آن معافی ضبط شد حالا در سر پرستی
حق رب العزت قائم ست مرمت شکست وریخت از آمدنی خانقاہ والا جاہ میشود
منشار عالمگیر پادشاہ بود کہ خانقاہ از سنگ مرمر وسنگ موسی پر تکلف بعمارت عالی در اینجا
تیار شود۔ مگر اجازت آنحضرت نشد ناچار ہمین مسجد وچاہ وسرا ے وفرش پختہ تمام قصبہ اکتفا
نمودہ۔ در مکنپور بخانہ صاحبزادگان فرامین شاہی ودوازدہ مواضع ودیگر اسناد مع چٹھیات
صدر بورڈ وغیرہ موجود است مگر بخیال تلف شدن یا بمصلحتے دیگر از وجود آن بہ کسے تذکرہ
ہم بمیان نمی آنند اگرچہ نزد اعزا دیدہ بودم مگر بوقت طلب جز حیلہ وحوالہ بدست نیامدہ
ناچار از منظر اوشان مجبور شدہ مشتے نمونہ از خروارے آنچہ کہ نزدم بود پیش ناظرین
نمودم ودر اینجا ضرورت این تقریر ہمین بود کہ کسے چنان تصور نہ نماید کہ با ترتیب بموجب
فہرست شاہان ودیگر امرا چرا تسطیر نہ نمودہ۔ راقم آثم را ہمچنین ترتیب رسالہٗ ہذا
بجز نزد خود امدادے نرسیدہ۔ ونیز دیدہ شد کہ اکثر کتب خاندانے کرمہا خوردہ وتلف
آمدہ مگر جز صندوق ہواے ہم نداد ہ واظہار واعلان آن نہ نمودہ وانچہ کہ باقیست در
ہمون قید مقید است ۔ حافظ حقیقی حافظ باد ۔

قطب الاقطاب الکبار حضرت

شاه مدار قدس سره

عهده داران حال اسمهم خواجه جهان الملک و خواجه شقدار و دریا خان کروی امانت و کارکنان
و عاملان سرکار قلعه شیرگڈھ عرف قنوج عهده داران و کارکنان استقبال سرکار مذکور
بدانند که انچه زمین منجمله مکن پور باسم مجاوران بندگی حضرت از عمل معمول سلاطین ماضی
و عمل معمول بموجب فرمان بندگی حضرت سلیمانی فردوس مکانی انار الله برهانه تا عهد
این حضرت تعین نموده می آید و در قبض و تصرف ایشان ست اکنون همه آن جمله
مقرر و مسلم فرموده شده است باید که مقرر و مسلم دارند و مفترفه که بموجب
جهات این حضرت معاف است جهات زرمعاف و مطالبه دارند و ظلم
اسمعیل بر عذرے ممنوع ندارند و انچه ستده باشند باز گردانیده بدهند
درین باب تاکید نطلبند و سنه بهان جهان مطابق دردفاتر تعلیق کرده حواله
بکنند تحریر فی التاریخ غره شهر ذی قعده سنه خمسون و خمسه و تسعمائه ۔
زیرین عبارت ندبور بخط هندی مضمون لئے مرقوم است خوانده نه شده

این سطرے چند از کتاب فاتح الولایت کہ در احوال و دیار است پس ازان نقل راقم السطور برداشتہ (فاتحہ) محرر سطور در واقعات ہمایونی بخط شریف ہمایون بادشاہ دیدہ کہ آن شکست کہ مارا در قنوج در تاریخ محرم سنہ سبع و اربعین و تسعمائۃ دست دادہ شیر خان سور بر ما غلبہ نمودہ بواسطہ امداد عنایت حضرت شاہمدار بود نسبت باو و بعینانی وے نسبت با حباب چہ اہل عسکر ما دران دیار مکنپور بے اعتدالی کردہ اسباب آنجا را بغارت بردہ بود ما لنزا در روز حرب دیدہ میشد کہ ہزار ہزار قلندر سیاہ پوش چو بہائے بزرگ در دست حملہ بر لشکر ما مے آرند بنا بر آن عہد کرد کہ اگر فتح ہند کرت دیگر میسر گردد مزار فائض الانوار شاہمدار قریات وقف کردہ شود و عمارت عالی بنا یابد بذ انتہی ۔

ازان زمان کہ **ہمایون شاہ** از جنگ قنوج بمقابلہ **شیر خان سور** شکست خوردہ آوارہ خانمان شد وے را صعوبات گوناگون روے نمود اما بیچارہ چہ کند جز صبر و استقلال چارہ نداشت و درین غربت بہ اکبر آباد رسید لیکن دران قلعہ ہم قیام ورزیدن مصلحت کار ندانست پس متعلقین خویش را ہمراہ گرفتہ در لاہور کہ برادر وے کامران نامی حاکم آنجا بود بدوید مگر وے نیز وفادارے و غمخوارے نکرد و بپاس خاطر شش از شیر خان مخالفت و مخاصمت ورزیدن نہ پسندید ناچار ہمایون بر نامرادی و ناکامے خویش تاسفی خوردہ بہ سندہ راہے پیمود و در انجام تدبیرے بر نیامد پس حیران و پریشان میگشت انچہ فکر و سعی میکرد بے سود افتاد و در سندہ در شتیہا و مصائبہا کہ پیش آمد بے پایانست چنانچہ دران ریگستان اکثرے از رفقائیش بشدت تشنگی جان بحق تسلیم شد چہ مشیت ایزدیست کہ در ہمون مصائب اکبر بادشاہ سان شاہزادہ بتاریخ دوازدہ ماہ اکتوبر سنہ ۱۵۴۲ء یکہزار و پانصد و چہل و دو تولد شود میگویند کہ قبل از آمدن ہندوستان روزے ہمایون در محل سرائے والدہ ثانیہ خویش برائے تناول طعام برفت در انجا دخترے را دید بحلیہ حسن جمال آراستہ

چنان واله و شیدایش گشت که عنان صبر و اختیار از دست بداد و حسن دل افروزش
مضطرب ساخت پس ناچار بعقد خویش در آورد آن رشک قمر دختر سیدی بود
نامش حمیده داشت او استادزادی والدهٔ ثانی همایون شاه روزیکه از
امرکوٹ ایشان رحل اقامت برداشتند بروز دیگر اکبر شاه تولد شد دران روزنامجمع
روزگار پادشاه بجز چیزے نداشت که در بهجت تولدش کسے را بدهد جز نافه مشک
پس آن را بشکست و اندک اندک تقسیم نمود و گفت چنانکه این مشک خوشبو میدهد
همچنان عدل و دادگری و جود و کرم اکبر مشام عالم را معطر خواهد ساخت انشاء الله تعالی
دران حین همایون مضایقه داشت کس بیاد حزن و محنتش ازین بیکسی پیداست
که همایون برای سواری حمیده هر چند جستجوے کرد مگر بدست نیامد ناچار از عهده داری
که اسپش نبی بود طلبید و بر وے سوار کرد چون مرکب تکان گرفت وے همون دم
حمیده را از مرکب فرود آورد پس همایون فرس خود را حواله حمیده کرد و خود پیاده پا
شد چندے رفته بود که بر شتر بار برداری سوار شد و در سنده سه سال بدین خرابی
وچیرا سے بسر نمود چون از دست مخالفان در آنجا هم نیار رست به آهنگ قندهار
این عزیمت اختیار نمود دران ایام عسکری از جانب کامران حاکم آنجا بود هنوز
در قطع منازل میکوشید که سواری خبرے رسانیده که عسکری بعزم گرفتاری شما
می آید و قریب است که مقید سازد این خبر متوحش همایون را سراسیمه کرد و چنان
فرصت نیافت که اکبر را همراه گرفتی پس وے همونجا ماند و دست پا نشناخته مع
حمیده بگم بخت و در کهستان وغیره شده در سلطنت ایران برسید و دران
مقام عسکری بچند عرصه تاخت آورد چون همایون راه نیافت پس بسا وسے
مراسم اتحاد اظهار ساخت و اکبر شاه را ظاهر اقبال عاطفت بقندهار برد همایون
از طهماسپ شاه صفوی که حکمران ایران بود ملاقی شد و وے مدارا ست

پیش آمد واعزاز کرد و چهارده هزار سوار جرار مع پسر مراد مرزا بامداد همایون همراه کرد باین وعده که قندهار گرفته حوالهٔ مرزا اندکورکنی پس ایشان از سندھ عبور کرده قندهار رسید و حراست قلعه نمود بعد عرصه پنجماه کامران بجز اطاعت چارهٔ ندیده بخدمتش شتافت همایون اول بمدارات پیش آمد من بعد بقصوری که بایام ماضیه ازوی سر زده شده بود مقید ساخت و قلعه معه خزانه حواله و تسلیم ایرانیان کرد بعد چند روز مراد مرزا فوت شد ایرانیان دست ظلم و تعدی بر رعایا دراز نمودند پس همایون ازین اطوار ناپسندیده شان مکدر شده بقلعه در آمد و بسیاری را ازان ظلم پیشه ته تیغ ساخت و باقی ماندگان را از قلعه بیرون کرد آنهمه یاران رفتند و قندهار بقبض و تصرفش در آمد بعد ازان آهنگ کابل کرد کامران از رسیدن ایشان رو بفرار نهاد پس کابل مع اکبر شاه بدست آمد از جوش شفقت پدری بهم بر آمد و در بر کشید و سر و چشمیش بوسید آخر به بدخشان متوجه شد درین ضمن کامران فرصت غنیمت شمرده باز بر کابل مع اکبر قبضه گرفت چون همایون از بدخشان مراجعت کرد بر قلعه کابل گوله توپ انداختن گرفت کامران از بی حمیتی اکبر را که نهایت صغر سن بود از نیزه بسته بر دیوار قلعه ایستاده کرد مگر آنرا که حافظ حقیقی نگاهدارد وی را چگونه ضرری رسد چنانچه اکبر شاه را آسیبی نرسید بالآخر کامران از قلعه بگریخت و سترا گشت مگر ملجای نیافت و بعد دو سال گردن اطاعت بحضورش نهاد همایون بر حرکاتش خیالی نکرد به دلجوی پیش آمد و بعلو همتی خویش مرزا عسکری را نیز از قید برهانید و همایون مع هر چهار برادر باهم نمک خوردند و مسرت بی اندازه نمودند چون همایون به بدخشان متوجه شد کامران باز دستیش یافته بر قلعه کابل حکمران شد چینکه همایون مراجعت کرد بر قلعه کابل حمله آورد گشت وی شکست خورده رو بهند وستان کرد آخرالامر کامران

مقید گشت و بپاداش کرداہرش سزاے مقرر گشت کہ نشتر در چشمانش بزدند
و نمک بر جراحت افشانند چون نمک بر زخم پاشیدند فریاد کرد کہ خدایا سزاے
کردار یافتم جالار حمے فرما و اعمے شدہ بمکہ معظمہ حاضر گشت و ہمایون در کابل قندھار
حکمران گردید انتہٰی در حین حیات شیر خان ہیچ سعی ہمایون بجاے نرسید آخر بعد
فوت وے در ۹۵۵ھ یک ہزار و یکصد و پنجاہ عمدہ موقع بدست آمد پس از کابل
بدہلی متوجہ شد و اکبر آباد و دہلی بہ تحت و تصرف خویش در آورد و بعد از شش ماہ از سلم
در افتاد و جان بحق تسلیم شد حیف کہ اینقدر حصہ عمر شہ الطلب ہندوستان بسر شد
و وقتے کہ بروے دست یافت پنجہ موت سخت بگرفت و لطف حکمرانی تبر داشت
ازین واقعات واضح میشود کہ باز موقع حاضر شدن بمکنپور نیافت زیرا چہ حیرانی و سرگردانیش
خود شاہد حال است فی الوقع بجناب اہل اللہ سوے ادبے ضررے دارد
و آخر زیان آرد کہ درمانش نبود چنان کہ بوقوع آمد جلال الدین محمد اکبر شاہ
غازی وقتے کہ حکمران شد حاضر آستانہ حضرت قطب المدار شد و فرمان
بذا کہ نشتہ مے آید ارقام فرمود وقتے اکبر شاہ خواست کہ براے مصارف
صاحبزادگان علاقہ وقف کردہ شود چون طبایع الیشان راغب باین سو نبود
لہذا در گرفتن علاقہ انکار فرمودند۔ ناچار ماندہ و دوام از کمال
عقیدت بجناب حضرت شاہ مدار قدس سرہٗ غلاف مزار شریف
و شامیانہ و در پردہ باندر میکرد۔ و نیز تحف و تحائف براے صاحبزادگان
ارسال میداشت

از قرار تاریخ ۹ شهر جمید الثانی سنه ۹۷۹ شرح آنکه چون بموجب سند اسلام شاه
و سائر حکام موازی پانصد بیگهه زمین از پرگنه بلهور سرکار [illegible] از موضع مکن پور
بصیغه مقبوضه در وجه مدد معاش مجاوریان مزار فایض الانوار حضرت قطب الاقطاب
الکبا حضرت شاه مدار مقرر بوده تا غایت در قبض و تصرف ایشان بوده نمودند که تمام
خود کاشت ایشان است و بقیه اراضی مذکوره در محل قدیم دیگری چیزی ندارند بنا بر
آن حکم نمودیم اراضی مذکور بنا بر کفاف معاف ایشان از ابتدای ربیع [illegible] ئیل [illegible] بدستور
سابق در وجه مدد معاش ایشان حسب الضمن مقرر باشد که حاصلات آن را
سال بسال صرف معاش خود نموده بدعا دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند
[illegible] جاگیرداران و عاملان و چودهریان و قانون گویان پرگنه مذکور
بر نهج حسب مقرر دانسته اراضی مذکوره را بتصرف ایشان گذارند و مطلقا در انجا دخل ننمایند
و پیرامون نگردند و تعلقات مال و الوجهات و اخراجات و عوارضات چون پیشکش
[illegible] و [illegible] ضابطانه و محصلانه و ده نیمی و محترفه و کاو شماری و صد دوی

وقانون گوے وپیکار وشکار و جمع خرچ جریانہ وتکرار زراعت خود کاشتہ الیشان وکل تکالیف دیوانی مزاحمت نرسانند و من کل الامورات معاف ومسلم داشتہ تغیر وتبدیل بدان راہ ندہند و در استقرار و استمرار آن کوشیدہ ہر سال درین باب فرمان و پروانچہ مجدد طلب ندارند و در عہدہ دانستہ تخلف نورزند تحریر فی التاریخ صدر سنہ الیہ

لاڈو برادران وفرزندان حصہ نقد المعہ للعہ	چاند وجماعہ عہ نقد المفر للعہ	ہمن وجماعہ نقد المقرہ للوسہ
عبد العد وجماعہ لہ نقد المفو للوسہ	چاند وجماعہ نقد المفرہ مدسہ	احمد وجماعہ عہ نقد المفرہ للوسہ
حبیلے وجماعہ نقد المفرو سہ	الہداد وجماعہ للوہ نقد المفرو سہ	اجود وجماعہ وہ نقد المفرہ مدسہ
نشام وجماعہ نقد المفرہ مدسہ	عبد الملک وجماعہ وہ نقد المفو مدسہ	برخوردار وجماعہ لعہ نقد المفرہ للوسہ
حبیب وجماعہ لوہ نقد المفرہ وعسہ	محب العد وجماعہ نقد المفو عسہ	

الله اکبر

فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

درینوقت فرمان عالیشان شرف صدور و عز ورود یافت که تقوای شعارین شیخ عبدالرحیم و شیخ دولار

و جماعه خادمان روضه منوره شاه همایون بدستور سابق بامر تجاوری و جاروب کشی و تولیت آنجا قیام و اقدام

نمایند و مدد و وجه مشار الیه که درگاه خلایق پناه حاصل شده در امر تجاوری آنجا مداخلت ننمایند و بر ایشان

بازگذارند می باید که حسب الحکم جهان مطاع ... عمل نموده از فرموده درنگذرانند و درین باب

قدغن لازم شمرند تحریر سنه ... بتاریخ ماه مهر الهی سنه ۴۲

حکم مریم زمانی ولی نعمت بیگم
الله اکبر
اعلی خلد الله ملکه ابدا

نایب بادشاه نور الدین جهانگیر
ولی نعمت بیگم والده

حکام و جاگیرداران حال و استقبال چودهریان و قانونگویان و عمال
پرگنه بلهور سرکار قنوج بدانند که چون مشیخت مآب شیخ
فتح الله متولی روضه منوره متبرکه قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار
قدس سره دعاگوی این دودمان عالی شان موازی پنجاه و پنج بیگه زمین بموجب اسناد
حکام از پرگنه مذکور در وجه مدد معاش مشار الیه مقرر است و قبض و تصرف میدارد میباید
که چون بر مضمون فرمان عالیه اطلاع یابند آراضی مذکور را بدستور قدیم بتعلق
دانسته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند که بفراغ خاطر
متصرف گردیده بدعاگوی دوام دولت ابدی الاتصال بندگان حضرت اشتغال
نماید و هر سال درین باب فرمان و پروانچه مجدد طلب ندارند و جبری و طمع و توقع
نمایند و چون مومی الیه از قدیم دعاگوی این درگاه است همه ابواب رعایت
احوال او لازم دانسته پیوسته کوشند که آثار شکرگذاری بدرگاه ظهور گردد و
درین باب قدغن تمام دانسته حسب الحکم عمل نموده تخلف بتقدیم رسانند
تحریر فی التاریخ ۲ ماه اردی بهشت الهی سنه ۱۲ موافق
۵ ربیع الاول سنه ۱۰۲۶

الله اکبر

(حضرت مریم زمانی بیگم جیو)

تحقیقات

چون شیخ خان جهان و عبدالحکیم وغیره فرزندان شیخ فتح الله متولی
بدرگاه خلائق پناه در رسیده بذریعه باریافتگان پایه سریر خلافت مصیر بعرض اقدس رسانیدند
که موازی پنجاه و پنج بیگه زمین بموجب نشان عالیشان من مواضعات پرگنه بلهور
سرکار شاه آباد قنوج مقرراست ازانجمله موازی هفت بیگه زمین معافی سابق پرگنه مذکوره
ازراه تعدی کشیده گرفته داخل جمع گردانیدند و موازی پنج بیگه زمین ازجمله اراضی مذکوره لچهمی وغیره
مقدمان کهاد انمو غصبا در تصرف خود ها درآورده اند بنابرآن پروانه حسب الحکم الاشرف
درین معامله بنام رفعت و وزارت پناه رای مکرند اس بعد ورپیوسته که درینولا شیخ
خان جهان سکنه بلهور بوساطت باریافتگان محفل فیض منزل بعرض مقدس رسانید
که عاملان سابق آنجا ازروی ستم منجمله پنجاه و پنج بیگه زمین که بموجب نشان لازم الاشان
داردازعنف برآراضی هفت بیگه بیست و یک روپیه بوجه مقرری وغیره ابواب ممنوعه
مقرر ساخته وسوای آن لچهمی وغیره مقدمان آنجا پنج بیگه بتعدی گرفتند لهذا الحکم قضا شیم
زینت صدور یافت که بحقیقت این مقدمه رسیده بر تصدر وقوع و صحت اسناد و
حیات اشخاص و قبض و تصرف و تصحیح صداقت استحقاق حق نماید و در رفع ابواب
ممنوعه گرواتند بدین موجب وزارت پناه بخواجه اننت رام قلمی نمودند که در صورت
صدق واقع و مستغیث برطبق حکم والا عمل آرند و زر طلبی که مقدمان گرفته باشند
بعد از ثبوت از بعض آنان برآورده بمتعلق مستغیث گردانند تا رافع بحق خود رسیده
مکرر استغاثه نکند خواجه اننت رام باین خادم شرع شریف محمد ہاشم نوشتند که سند درگاه

یا فتاح
یا واسع
یا رافع
یا نافع

محمد ابو المظفر محی الدین
۱۰۶۹
اورنگ زیب بہادر عالمگیر
بادشاہ غازی

صاحب قران
ابن ہمایون بادشاہ
ابن بابر بادشاہ

درین وقت فرمان عالی شان

شرف صدور یافت که موازی یک صد بیگه زمین افتاده لایق زراعت خارج جمع از پرگنه دلهو سرکار شاه آباد قنوج من مضافات صوبه اکبرآباد
بطریق ابتدای ربیع توشقان ئیل در وجه مدد معاش صلاح آثار شیخ خانجهان ذخیره مخادیمان روضه متبرکه قطب الاقطاب الکبار حضرت
شیخ بدیع الدین قطب المدار قدس سره حسب الضمن مقرر و مسلم باشد که حاصلات آن فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج خود نموده بدعاگوی دوام
دولت ابد مدت مواظبت مینموده باشند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اشرف اقدس اعلی کوشیده
و اراضی مذکور را پیموده و چک بسته بتصرف آنها بازگذاشته اصلا تغیر و تبدیل قواعد بدان راه ندهند و بعلت مالوجهات و اخراجات مثل قنلغه
و پیشکش و جریبانه و ضابطانه و محصلانه و داروغگانه و بیگار و شکار و ده نیمی و ده سیری صد
دوی قانونگوی و ضبط هر ساله بعد از تشخیص چک و تکرار زراعت و کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحمت نکنند
و درین باب هر ساله فرمان و پروانچه مجدد نطلبند و اگر در انبار تکرار نمایند از فرموده تخلف نورزند —
بتاریخ پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۶ جلوس موافق سنه ۱۰۷۳ هجری مطابق ۵ ماه اردی بهشت الهی —

یادداشت واقعه بتاریخ روز شنبہ پانزدہم شہر رجب المرجب سنہ ۵ جلوس
میمنت مانوس موافق سنہ ۱۰۷۳ ہجری مطابق ۷ ماہ اسفندار مز الٰہی بر سالہ صدارت
و فضیلت پناہ شرافت و نجابت دستگاہ سزاوار عنایت بادشاہی قابل
مرحمت شاہنشاہی میرزا رفیع القدر عابد خان و لعب واقعہ نویسی کمترین بندگان
درگاہ خلایق پناہ محمد علی الحسن قلمی میگردد کہ چون بعرض اشرف اقدس اعلی رسید کہ صلاح
آثار شیخ خانجہان وغیرہ مجاوریان روضہ متبرکہ قطب الاقطاب الکبار
مستحق و جمعے کثیر باخود وابستہ دارند و حسب کفاف وجہ معیشت مقرر ندارند حسب حکم
جہانمطاع آفتاب شعاع لازم الانقیاد واجب الاتباع شرف نفاذ یافت کہ موازے
یک صد بیگہ زمین افتادہ لایق زراعت خارج جمع از پرگنہ دیوہہ سرکار شاہ آباد قنوج
مضافات صوبہ اکبرآباد در وجہ مدد معاش مشارالیہم مرحمت فرمودیم و اگر در محلے دیگری
داشتہ باشند امرا اعتبار نکنند واقعہ بتاریخ ۲۹ شہر جمادی الثانی سنہ ۵
جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد شرح بخط صدارت و فضیلت
پناہ شرافت و نجابت دستگاہ سزاوار عنایت بادشاہی قابل مرحمت شاہنشاہی
میرزا رفیع القدر عابد خان آنکہ داخل واقعہ نمایند شرح بخط وزارت پناہ
کفایت دستگاہ رالصادانکہ داخل واقعہ نمایند شرح
حاشیہ بخط واقعہ نویس مطابق وا فرست شرح بخط شایستہ اضافت
مراحم و تفقدات سزاوار صنوف عواطف و تلطفات راجہ
رگھناتھ آنکہ بعض مکرر رسانند شرح بخط سیادت پناہ رفعت و معالی
دستگاہ اشرف خان آن کہ پنجم شہر شعبان المعظم سنہ ۵ جلوس
مبارک از بعرض مقدس رسید شرح بخط وزارت پناہ کفایت
دستگاہ شایستہ اضافت مراحم و تفقدات سزاوار صنوف عواطف

تلطفات راجہ رگھنا تھہ آن کہ از ربیع تو ستائیل سنہ مان علی شان
تلمبے کاریب ۴ ۔ ما بیگہ زمین نعتادہ

سنہ — عبدالحکیم — کاظم محمد

عالمگیر بادشاہ
غلام ۱۰۶۹
شہر بید اس

عالمگیر ۴
الصدور بادشاہ
صدر
عابد خان

عالمگیر بادشاہ
غلام ۱۰۶۹
شہر بید اس
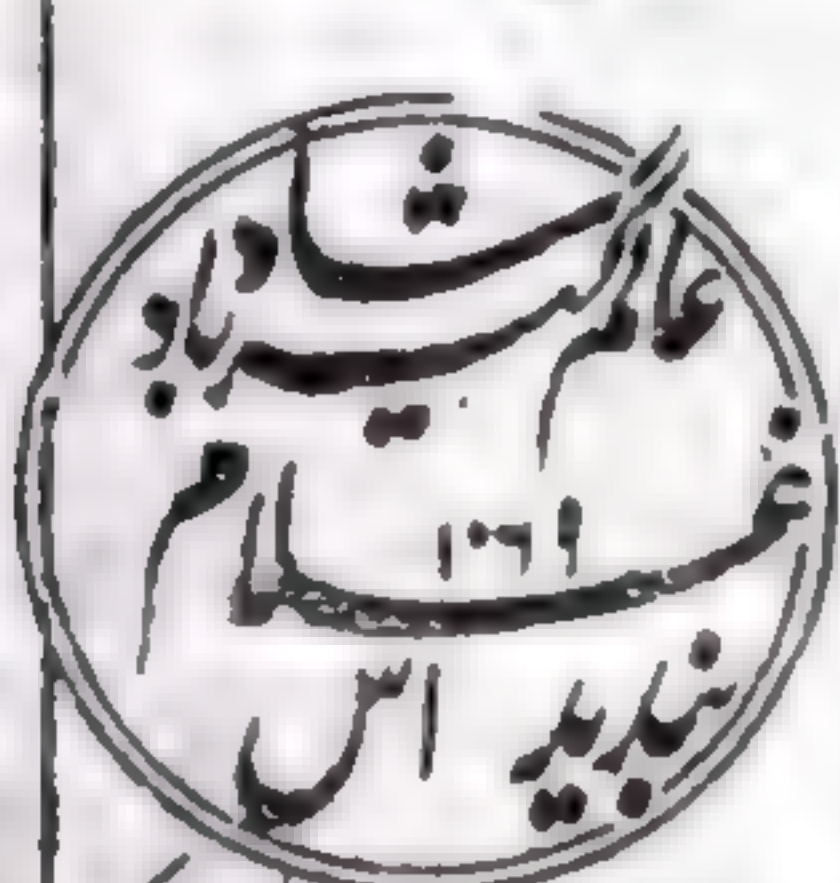
۵ شہر — ۴ شہر رمضان المبارک — التاریخ ۲۲ شہر رمضان المبارک

صدارت و فضیلت پناہ شرافت و نجابت دستگاہ
یا بر صدر رفیع القدر عابد خان و نوبت واقعہ نویس محمد علی

بتاریخ ۱۵ رمضان سنہ ۶ جلوس مبارک
موافق سنہ ۱۰۷۳ ہجری مطابق ۵ ماہ اردی بہشت
آلمی نقل ۷ شہر شعبان المعظم سنہ ۵

بتاریخ ۲۲ رمضان سنہ ۶ جلوس و الانقل بہ فہرست
دیوان الصدارت معہ عز الدر رسید سنہ

الله احمد شاه بهادر ۱۱۶۳
راسخ الاعتقاد بادشاه
شاہ بدیع الدین اقدس سرہ
ج
علنہ

گماشتهای جاگیرداران وکروریان وجمهور سکنه پرگنه بلهور سرکار شاه آباد قنوج مضافات صوبه مستقر الخلافه اکبر آباد را اعلام آنکه
حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب تولیت روضه ۲ واقع قصبه مکن پور عمله پرگنه
مسطور العز شاه علی بسید غریب الدوله سید سیف الدین مقرر و مفوض گشت که کما ینبغی بلوازم منصب مذکور قیام نموده دقیقه از دقایق
حزم و احتیاط غیر مرعی نگذارد و عمله و فعله آنجا را از حسن سلوک خود راضی و شاکر نگاه دارد باید که برطبق حکم فیض شیم
عمل نموده مشار الیه را متولی آنجا دانسته دست تصدی موما الیه در امور متعلقه الخدمت مستقل دانند و دیگری را
سهیم و شریک او ندانند طریق عمله و فعله آنجا آنکه از سخن صلاح و صوابدید او بیرون نروند خدمه آنجا بموجب تصدیق حاضری بمهر
او وجه معیشت متصرف شوند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند بتاریخ بست و پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۶ جلوس
والا قلمی شد

بتاریخ بست و پنجم ربیع الثانی سنه ۶ جلوس والا
داخل سیاهه حضور است
ونقل

بتاریخ سنه ۶ جلوس والا
بست و ششم شهر ربیع الثانی
نقل بدفتر حضور کل رسید
داخل فهرست بیجار نموده

بتاریخ بست و ششم ربیع الثانی سنه ۶ جلوس والا
نقل بدفتر دیوان الصدارت العالیه رسید
معه ادم مشار الله
موافق فهرست

متصدیان و مهمات حال و استقبال پرگنه بلهور سرکار شاه آباد قنوج مضاف صوبه مستقر الخلافه اکبرآباد بدانند

بوضوح پیوست که زمین انعامی درگاه و موضع بهٹریه در وجه بست من اعمال پرگنه مذکور بموجب اسناد حکام پیشین از قدیم الایام در وجه خرچ روشنای روضه منوره مقدسه مقرر است در ینولا نیز مقرر و بحال داشته شد می باید که زمین موضع مذکور بدستور سابق مطابق معمول حسب الضمن در تصرف خادمان درگاه وا گذاشته توجه من وجوه متعرض و مزاحم نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند که حاصلات آنرا فصل بفصل سال بسال صرف چراغ و خرچ مایحتاج روضه منوره نموده شب و روز بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد مدت مشغول باشند زیاده درین باب تاکید دانند تاریخ پنجم شهر رمضان المبارک

سنه ٢٦

بست و دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۶۹ هجری
نقل بدفتر دیوان

بست و دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۶۹ هجری
نقل بدفتر حضور

مع

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) (محمد ابوالفتح بانکے محمد نعمت اللہ خادمان درگاہ مکنپور معلوم نمایند)
چون مبلغ یکصد و بست و چہار روپیہ دو نیم آنہ شش پائی سکہ کلدار سالانہ بابت سایر مکنپور بنام آنہا
حسب اخراجات درگاہ سید بدیع الدین شاہ مدار حضور صاحبان عالیشان بورڈ کمشنر بتاریخ چہارم
ماہ جولائی ۱۸۰۶ء منظور گردیدہ است لہذا این سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تاحین حیات خودہا
بشرط بودن خادم درگاہ نصف در فصل خریف و نصف در فصل ربیع از خزانہ سرکار خواہند یافت
واز انجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم درگاہ خواہند بود او مستحق یافتن سالیانہ خواہند شد المرقوم بست و ہفتم
ماہ نومبر ۱۸۰۹ء مطابق ششم اگھن ۱۲۱۷ فصلی ۔

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) (محمد کریم الدین مصلے و امام بخش خادمان درگاہ مکنپور معلوم نمایند)
چون مبلغ یکصد بست چہار روپیہ دو نیم آنہ پنج پائی سکہ کلدار سالیانہ بابت سائر مکنپور بنام آنہا
جہت اخراجات درگاہ سید بدیع الدین شاہ مدار از حضور صاحبان عالیشان بورڈ کمشنر بتاریخ چہارم
ماہ جولائی ۱۸۰۶ عیسوی منظور گردیدہ است لہذا این سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تاحین حیات
خودہا بشرط بودن خادم درگاہ نصف در فصل خریف و نصف در فصل ربیع از خزانہ سرکار خواہند یافت
واز انجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم درگاہ خواہد بود مستحق یافتن سالیانہ خواہد شد فقط ۔ تحریر فی التاریخ
بست ہفتم ماہ نومبر ۱۸۰۹ عیسوی مطابق ششم ماہ اگھن ۱۲۱۷ فصلی ۔ تمت

فصل پانزدہم در تکمیل دستور العمل خانقاہ و متوسلین خانقاہ شریف واقع قصبہ مکنپور ضلع کانپور

مخفی مباد کہ حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہٗ از سادات جعفریہ اند
زادگاہ مضافات حلب است بایمای سرور عالم صلعم بتقریب ہدایت در ہند تشریف آوردہ

و مامور بامر تعالیٰ گشتند با وجود چنین طول عمر شریف مقامی برای خویش مقرر نساختند ایشان سیر همه روی زمین کرده اند جاها ئیکه قیام ورزیده عقیدتمندان مکان چله بطور یادگار ساختند یا بر زمینکه نشان کف پای آن بوده سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود فهمیده حجرها تیار کرده اند چنانکه هنوز ملنگان بیدائے معرفت و نهنگان دریائی وحدت سکونت اختیار می‌کنند و بهنست شیخ عمل نموده بمصداق سیروا فی الارض عمر عزیز بسر میفرمایند و عند الاستفسار مقر خویش مکن پور اظهار میکنند بالآخر چنانکه حضرت در مکنپور رخت اقامت انداختند از رفقا تحالطب شده ارشاد فرمودند که مضجع و مدفن خویش همین جا شد نیست پس از آن زمانه طرح آبادی مکنپور افتاد اسم تاریخ دی (خیر آباد است) چند نوبت سلطان ابراهیم شرقی جونپوری که یکی از مریدانش بود حاضر آستانه گردید و خواست که معافی علاقه کند مگر از صاحبزادگان کسے منظور نداشت و برآن رافضیے که حالا از مکنپور نامی و نشانی برای نام باقیست رقبه دی (۵۶۵) بیگه بهت منظور فرمودند و وقتاً فوقتاً بادشاهان نامدار آنچه نه مواضعات نذر درگاه مدرسه و لنگر خانه و برای مدد معاش صاحبزادگان وقف فرموده و اسناد و فرامین ارقام کرده با وجود تلف شدن بعضی ازان نزد اعزا موجود است الا کسے را نقلهای نمیده هندو نه در حفاظت کرفتند دفتر طائنها ئیکه نزدم بود چند نقولش درج رساله هذا ساختم باقی دستیاب نه شد پس وقتیکه زمانه وصالش قریب رسید برای جلوس آستانه حکمے داد و خلفا مو الاعتبار را وصایه فرموده صاحبزادگان یعنی حضرت خواجه ارغون و حضرت خواجه منصور قدس سرهما را جانشین خویش ساختند و از خلفا نخویش نذر گذرانیدند و فرمودند که بعد من بجای من ایشان و اولاد ایشان را تصور نمایند و نیز همین قاعده باهم نسلاً بعد نسلاً جاری خواهد ماند ان شاء الله تعالیٰ چنانچه الی الآن عزل و نصب رجال الله یعنی فقرا هر چهار گروه مداریه باختیار اولاد هر سه خواجگان است هر که ناقابل باشد۔ یا الحرافی ورزد سازخند خویش معزول کرده شود و جانشینی شیخ را نشاید هنوز بموجب قواعد منظبه قدیمه عمل در آمد میشود۔ اگر احیاناً کسے

خلاف دستور العمل آرد موجب نفرین گردد و یک دستور العمل در اولاد هر سه خواجگان و نیز مصارف خانقاه محدود است یعنی آمدنی خانقاه و مواضعات و آمدنی سائر که برائے خانقاه عطیه هر کار انگریز بهادر است بعد وضع عرفه درگاه شریف بحصه مساوی برائے خواجگان بدین تفصیل قسمت میشود یعنی در اولاد ایشان و هنگیکه پسر تولد میشود نصف حصه و حینیکه نفقهٔ [illegible] گردد تا حیات خود مسلم حصه یابد - و بقضائے الهی هر که فوت شود - زوجه اش تا حیات سهمش گیرد - روزے حضرت قدس سره در باب سجاده نشینی ارشاد فرمودند - ولادت بر دو نوع است یکی صلبی و دیگر ارشادی سلبی انساد روید تعلق دارد و ارشادی به پیر و مرشد جانشینی آنکس را زیبد که بقدم شیخ باشد - منشاء حضرت این بود که صاحبزادگان از اولاد برادر بودند محض از خاندان عالیه بودن بتوجه خاص اختصاص یافتند و حصه ازلی بود که نصیب شد ظاهر اباعث قرب و اختصاص بیعت و خلافت و حصول نعمت بود - همین جهت جانشینی در اولاد هر سه خواجگان منتقل میشود و از جانشینی مراد حصول فقر و فنا است نه از ملک و معاش و سرو کاری دارد چون در زمان سبق تعلق و اسبابی نبود ضرورت ناظم برائے نظمش نه فتاد و هنگیکه تعلق افزود برائے انتظامش یعنی خانقاه و علاقه وغیره از جانب ایشان شخصیکه منتظم و منصرم بود بلقب متولی مقرر گشت حالا آن عهده بلقب مهتمم مبدل کردند - ایشان بمشوره نزده نفران که از انجمله سیزده مانند و بلقب رکهو کدار نامیده اند - ایشان از هر خاندان یعنی از آن جماعت هر یکی ذی علم و ذی شعور سنجیده مندین [illegible] و امین نامزد مے شدند و کار منصبی خویش بحسن انتظام با امانت و دیانت انجام میدادند تخصیص صلبی گاہے مقدم نداشتند بل از جماعت هر که قابلیت داشته باشد باوی تفویض میکردند - الی حضرات صاحبزادگان اوقات عزیز را نفر [illegible] خاطری و طمانیت للطلب علم شریعت و طریقت بسر میکردند و بعد فراغ و حصول اجازت و خلافت شیخ اکثرے سلسله بیعت نافذمی داشتند پس با قاعده چون قانونے بر صحیفه فهرس ثبت صورت [illegible] که هر کس از نفعی بر گیرد و سے کار بند شیدی

به تساهل و تغافل باکراه بطور عملی عمل در آمد. بدین جهت مهمات خانقاه ضرر ابیاد و دشواریها
که پیدا گشت و واقعات نادیدنی و ناشنیدنی که پیش آمد سوهان روح خسته خستگی و ریش خویش
چه نگارم و چه بقلم سپارم ازین کوفت که بر جان زار دارم در سخت سوز و گداز م که کس مبیناد - و باز
خاطر خویش و دلگیر چنین غم و الم مباد مهمات مهمات خانقاه و تعلقات خانقاه از بی سر و سامانی
سامانی ندارد که ضروریات خود رفع کند یارش و غمگسارش کجا که بجنابش کلمه خیر گوید و همدردی
کند۔ الهی این قبه نورانی که سراسر نور است تا قیام قیامت قائم ماند و غیرت احدیت از دست
ظالمان و نظر حاسدان مامون و مصئون دارد. حالا هم باوجود بے سروسامانی در ایام عرس و میله
بسنت هزارها هزار مبلغ جمع میشود مگر خانقاه و تعلقات خانقاه بجهت بدنظمی ناظمان خانقاه
همه ابتر و برباد گشته و بر عسرت چنین خانقاه عالیه حسرت و حیرت فزاید. اے وائے جاروبی
نیست که جاروب کشی گردد۔ روغنی نیست که فتیله روشن شود۔ مهمان حضرت اگر سهواً بیاید
کس نیست که مهمان نوازی کند۔ اطفال صاحبزادگان که بمدرسه جهالت برای درس تجویدانی
میروند مستحضے نیست که بر حال تباه شان رحمی خورد حرفے پرسد یا خبرگیری معلم خود را نکند
ازین آه بکار ورق سیاه ساختم و سوز گداز قلبے اظهار کردم۔ و وقت عزیز را رائگان نمودم ۔
اعاده آن جز طول تقریر و اعاده واقعات ناگزیر جز اظهار سوز و گداز قلبے عاقبت کار نه بینم و بر صفحه
قرطاس گنجائی هم نه بینم که تباه کنم آرے اگر سرکار انگریزیه بهادر با چنین خانقاه محترم که در تمام
روی زمین نامور است و بچنین بیچارگی و بیمایگی و درماندگی نظری نکنند و بقانون ذیل
خانقاه توجه فرماید از نصفت و عدالتش چه بعید باشد یقین است که از پابندی قانون هذا که
فروگذاشت کرده اند زودتر بحالت اصلی خود خواهد آمد۔ و خانقاه هم از دست ناعاقبت اندیشان
رسته مفرح الحال خواهد شد۔ اگر خدا نخواسته چندے زمانه بدین وطیره گذشت ازان یادگار زرین
پیشین نامی و نشانی نخواهد ماند۔ الغرض قانونیکه قلمبند کردن مقصود فقیر است بغرض [illegible]
زمره اولاد خواجگان و فقرا و احیای دودمان و خدام منضبطه قدیمه متعلقه خانقاه مذکور و اهل مستحقان خانقاه [illegible]

تفصیل کار منصبی مہتممان و اہلکاران خانقاہ والا جاہ حضرت شاہ محمد ارتضا صاحب رحمۃ اللہ علیہ

فرض منصبی مہتممان متعلقہ خدمت درگاہ والا جاہ

(۱) بر مہتمم لازمی باید کہ بلا ناغہ قبل نماز فجر حاضر آستانہ حضرت شدہ و فاتحہ خواندہ ببینند چون طلوع
آفتاب شود در ہر چہار جانب ملاحظہ کنند کہ جاروب کشی صفا شدہ یا نہ بعد ازان صفائی گرد خانقاہ شریف و سقفہایش
و جا بجا را بہ بینند و حاضری ملازمان خانقاہ بگیرد جائیکہ ضرورت صفائی باشد صاف کنانند
و جائیکہ خاکروب کاری کنند تاکید می شود کہ بکمال مستعدی صفائی نماید۔ و در عمارت خانقاہ
جائیکہ مرمت طلب باشد ازان معمار حکم کنند کہ کار تعمیرات باو تفویض است۔ و وقتاً فوقتاً
خود ملاحظہ کنند بقیہ وقت در حاضری آستانہ گذارند و باز بوقت شب ہر چہار روشنی ملاحظہ
کنند تا صفائی قابل اطمینان باشد۔

(۲) روغن چراغ ہم معائنہ کنند و باز بہ بینند کہ در روشنی ہمہ صرف شود یا نہ در صورت
تغافل چراغ افروز متنبہ کردہ شود۔

(۳) روزانہ خبرگیری زوار و مہمانان بکنند کہ کدام کس برائے چہ ضرورت آمدہ از وی
استفسار کردہ حتی الوسع در رفع ضرورتش کوشند۔

(۴) خطوطیکہ جواب طلب باشد جواب معقول دادہ شود و یک نقل معہ خط موصولہ در
دفتر ماند جواب امروز را بفردا نگذارند۔

(۵) بوقت شب حینیکہ دہ نواختہ شود محل رو بروی خود کنانیدہ و خانقاہ مقفل ساختہ
و بدمال خانہ رفتہ از جمعدار و گھنٹہ نوازان تاکید پاسبانی نمودہ و خبرگیری مسافران نمودہ
بر مکان تشریف برند۔

(۶) در ہر ہفتہ یکمرتبہ خدمت غلاف پوشی دھطر مالی میشود بکمال مستعدی بجا آرند

و قبل از تکبیر و نبار بے کنندگان را آماده سازند۔

(۷) در هر سال خدمت غسل مزار شریف سه مرتبه میشود بکمال سعی در اهتمامش کوشیده پیش دکا بانجام رسانند

(۸) از یکم جمادی الاول آغاز عرس حضرت قدس سرهٗ میشود و بعد طلوع مهتاب شیرینی آمده و فاتحه خوانده و بوزن

(د۔) بر اولاد خواجگان علی السویه تقسیم نمایند یعنی ماورای عقد شدگان و بیوگان هر گاه نکاح نشده باشد نصف حصه حسب معمول بدهند۔ هر گاه این حصه نیابد حصه میله السنت داده نخواهد شد یعنی قبل عرس هر کم فوت شود حصه اش قطع گردد۔

(۹) خانقاه شریف تا هفت تاریخ جمادی الاول از قلعی مجلا ساخته شود و قبل مغرب از خدمت و فرد درس و شمع انور فارغ شوند و همه از آداب معینه فرش و نگذارند۔

(۱۰) بعد برشکال یک مرتبه خانقاه از قلعی سپید نمایند۔

(۱۱) در ایام عرس ماورای زوار هر که زمره مشائخ یا فقرا حاضر شوند خبر گیری خورد و نوش وی کنند۔

(۱۲) بتاریخ نهم جمادی الاول یعنی روز قل در آراستگی خانقاه کوشند و قل خوانان و دوا ختم کتاب خوانان را ضروری اشیاء مهیا سازند و بوقت قل شیرینی تقسیم نمایند کسی از زوار محروم نماند۔

(۱۳) طلبا و مشائخ را اگر ضرورتی پیش آید حسب موقع امداد کرده شوند۔ و رسید نویسانیده در دفتر دارند۔

(۱۴) در حفاظت توشه خانه کوشند و غلافهای بوسیده باشند مرمت کنانند و اگر ضرورت پارچه جدید باشد مهیا سازند۔

(۱۵) در محافظت و ترقی کتبخانه سعی بلیغ ملحوظ دارند و کسی را اجازت نباشد که بیرون کتبخانه کتابے ببرد۔

(۱۶) در سلاح خانه نشان و ماهی مراتب غیره متعلقه درگاه بکمال محافظت دارند و اگر ضرورتی باشد جدید تیار کنانند

(۱۷) از زمره مریدین و معتقدین و زوار هر که حاضر آستانه شود بکمال خوش خلقی ملاقی شوند و کسی از سائلان زیاده طلبی نماید که باعث کلفت خاطرش باشد۔

(۱۸) کسی را از اولاد خواجگان راه داری نکنند و زیاده چاپلوسی بکار نبرند که از وضع فقرا بعید است۔

کار منصبی مهتمان متعلقه عرس شریف و میله السنت

(۱) قبل عرس شریف و میلہ نسبت از حکام وقت تبرک پیش کردہ ملاقی شوند بعدہ اظہار حال متعلقہ میلہ کردہ وقتاً فوقتاً از اہلکاران سرکار امداد ے گیرند و از دوکانداران و سوداگران خبری پیش کنند و نگرانی والاان ملحوظ خاطر دارند تا خریداران از فریب ندہند و بر فروشندگان اشیا توجہ خاص مبذول دارند۔ تا شکایتے نشود۔

(۲) کاغذات محرران ناکہ را روزمرہ ملاحظہ کنند تا زاید از زرخنامہ نگیرند و جز محصول سوداگران محصول دیگر جدا نات نستانند و از مسافران مزاحمتی نکنند۔

(۳) از زواران و خریداران مویشی وغیرہ بر جائیکہ فروش باشند ہیچ کس محصولی نگیرد و آزاری ندہد اگر کیادی از حیلہ گری گرفتہ باشد سراغی رسانیدہ حوالہ پولیس سازند۔

(۴) وقتیکہ میلہ باختتام رسد زر آمدنی سایر بازار بعد وضع صرفہ میلہ در خزانہ خانقاہ جمع کنند و از ان رقم مرمت چاہ و مساجد میلہ و شاہراہہای میلہ و نصب اشجار وغیرہ کنند باقی رقم در ترقی جائداد بکار برند۔

(۵) نگرانی ملازمان جدید آن گرداخوہند کرد کہ بر دیانت و اری شان مہتمان اعتماد کلی دارند۔

(۶) مہتمان را باید کہ عرس ہر سہ خواجگان بکمال اہتمام بانجام رسانند۔ فروگذاشت نفرمایند۔

کار متعلقہ مہتمان متعلقہ علاقہ درگاہ شریف

(۱) نگرانی کاغذات ملازمان علاقہ نمایند و بعد ادای لگان سرکاری زر منافع آن بترقی جائداد صرف خواہد شد۔ و جائداد مکفولہ خلاص نمودہ آید و جائداد یکہ غصباً کسے تصرف خود کا در دوازدہ گرفتہ شود۔

کار متعلقہ مہتمان یعنی نگرانی مدرسہ خانقاہ شریف

(۱) نگرانی خوراک و پوشاک و استفسار صحت و عافیت طلبہ و کارگذاری متعلقہ تعلیم شان کردہ باشند و ضروریات متعولی مہیا دارند و دلجوئی ہم کنند۔

کار متعلقہ مہتمان متعلقہ مرمت و تعمیر عمارات خانقاہ

(۱) نگرانی کار معماران و مزدوران و بہم رسانی ضروریات اشیا عمارت ملحوظ دارند تساہل و تغافل بکار نبرند۔
(۲) دوکانی قایم کنند کہ در وی اشیا ضروری ہر کار و کار باشد بکفایت دستیاب گردد و بجا فقط کوشند تا در اندک مدت تعلی پذیرد و از انتفاعش دوکان ترقی گیرد۔

کار منصبی مہتمان متعلقہ فقرا ہر چہار گروہ مداریہ

(۱) محافظت اراضی ہای معافی و دکانی متعلقہ خانقاہ کنند و تعداد و رقبہ و آمدنی در رجسٹر دفتر درج سازند و آنکہ بنام فقرا باشد آنہم معہ سکونت نگارند۔

(۲) از طرز معاشرت و سادہ نشینان خبردار باشند در صورت عدم حاضری ایام عرس بازپرس کردہ شود اگر عذری معقول باشد در گذر فرمایند و اگر از او شان کسے بطریق گردد معزول کردہ بجائیش دیگر لایق شخص بہ فرنشیند۔

(۳) ہر سر گروہ برای تربیت نزد خود اطفالی کہ داشتہ باشد اول در مدرسہ داریہ بفرستد وقتیکہ تکمیل تعلیم علم معینہ باختتام رسد از مکنپور فرستادہ شوند پس شیخ آنرا تعلیم علم معرفت کردہ جانشین خود تجویز نماید بعد وفات آن شیخ بمنظوری صاحبزادگان حسب معمول معہ سند مقرر کردہ خواہد شد

(۴) زر چندہ مدرسہ فقرا مداریہ بکمال مستعدی از فقرا وصول کردہ شود و رقم جداگانہ ہم کہ ایشان باہم میگیرند تمام کمال در مدرسہ ارسال گردد۔

(۵) وقتیکہ از ایشان نیب و سادہ شیخ شود حسب لیاقت نذر (مدرسہ فقرا مداریہ) داخل کنند از ہر سادہ نشین و سرگروہ بابت اعانت مدرسہ مداریہ تاکید رود کہ از مریدین و معتقدین خویش تحریک کنند و یک رجسٹر وصولیابی زر چندہ ہر کس نزد خود دارد و منشی الصدر روانہ کند و خود ہم شریک چندہ شوند۔

(۶) ہر وسادہ نشین را باید کہ خیریت خود معہ جدید اسعد ماہانہ بصدر بہ نویسید ورصورت تغافل تعرض کنند۔

کار منصبی مہتممان متعلقہ نگرانی حالات فقرا مدارس دیہات تکیہ دار

(۱) سرگروہ مدارسیہ از حلقہ خویش خبردار باشند و فقرا دیہات را ارکان نماز و روزہ و نکاح خوانی و مسائل حلال و حرام وغیرہ بتاکید آموزانند و نہ بجای وی دیگر لائق کس برگزینند و از ایشان چندہ و زرجانہ کہ باہم میگیرند سرگروہ وصول کردہ و ران مدرسہ داخل کنند۔

پیمانہ مہتمم و ممبر یعنی تھوکدار

(۱) مہتمم خواندہ باشد و بکار متعلقہ ہوشیار بود و منہا و ن نبود بسہولیت و بیدار مغزی و مستدینے کارگذاری کند۔ ممبر ہم ہمچنین صفت متصف ہوا خواہ قوم باشد۔

(۲) بروز جمعہ بعد نماز اجماع این جماعت میشود۔ و مہتممان و ممبران در ہر امری مشورتی بہ فلاحیت قومی و معاملات انتظامی متفق الرای شدہ میکنند۔ از پابند جلسہ کثرت رای ہر یک را اوجود یہ تساہل نہ ورزد۔

تنبیہ

(۱) درصورت عدم توجہی و غفلت و خیانت مہتممان را اصحاب جلسہ و اہل برادری مجاز معزول کردن اند و از عدالت بہ کافاتش سزا خواہد یافت۔ و بعد موقوفی اطلاعی بحاکم پرگنہ و ضلع را برسانند۔ و نیز درصورت ناقابلیتی لائق قائم مقام پیش کنند اگر اصحاب جلسہ و منتخبان پسند فرمایند بہتر ورنہ از رای خود دیگر لائق کس مقرر خواہند کرد مگر ہر مہتمم را ضمانت باقاعدہ داخل کردن خواہد شد۔

(۲) از ارباب جلسہ ہر کہ منتخبان برادری و مہتممان بوجہ عذر قوی موقوف کردن خواہند میتوانند کرد و اطلاعی موقوفی وی حاکم پرگنہ و ضلع را خواہند رسانید۔

(۳) از منتخبان برادری ہر کہ خلاف دستور العمل روشی اختیار کنند ارباب جلسہ و مہتممان و دیگر

...یگر لایق شخص مقرر کنند۔

تعزیرات قوم

...خواجگان را پابند شریعت بودن فرض است در صورت آزادی وخود رائی ممبران وبهتمان ومنتخبان برادری سزای مناسب خواهند داد خواه ذکور باشد خواه اناث ۔

(۲) دختران ایشان را بتاکید تعلیم ضروری مسائل وقرآن مجید خواهد شد تا از دین خود بی نصیب نباشد و در کارهای خانگی مثل دوختن وطعام پختن وغیره دستی بکار برند تا بی بهره نمانند۔

(۳) جمله اولاد نرینه بعد تکمیل علم ضروری مهتمان ومنتخبان برادری انتخاب کرده ومیلان طبع هر یک اندازه کرده تفویض خواهند کرد وهر کرا از صلاح وتقوی پابند تعلیم علم طریقت خاندان عالیه دانسته زان شیخ که قبول فرماید رجوع خواهند کرد وبعد حصول تعلیم علم طریقت اجازت وخلافت شیخ حاصل نموده مجاز نافذ کردن سلسله خواهد شد۔

حلقۂ ذکر

(۱) مشائخ پاکباز ازین دودمان حلقه خواهند کرد ومریدین خویش را تعلیم ذکر اذکار وغیره خواهند فرمود وهر که از مریدان آنحضرات اجازت بیعت حاصل خواهد کرد وی برای فیض رسانی خلق الله بسر گذارند۔

تربیت یتیمان زمرہ حصه داران درگاه

(۱) یتیمان این قوم هر قدر که موجود خواهند شد کفالت مصارف خوراک وپوشاک وتعلیم علم شان از خانقاه شریف خواهد شد تا وقتیکه از تعلیم فارغ نشوند واز مدرس مدرسه سند علم ضروری حاصل نکنند کاری تفویض نخواهد شد بعد تکمیل واجازت مدرسه ممبران ومهتمان ومنتخبان مامور بکارے خواهند کرد۔

کفالت بیوگان معذورین

(۱) معذور بیوگان که از عزیزانش کسی کفالت کردن نتواند کفیل شان خانقاه خواهد شد۔

کفالت بیوگان جوان

(۱) حتی الامکان ممبران و متمان و اہل برادری بیوگان را آمادہ عقد ثانی ساختہ نکاح کنانند۔
و در صورت عذر شرعی درگذر کنند مگر کارے تفویض کنند تا بمشغلہ اوقات بسر فرمایند طرز معاشرت
خلاف شرفا نباشد درین صورت کفیل مصارف خانقاہ خواہد شد۔

کفالت ضعیف العمر مردمان معذورین

(۱) معذورین مرد خواہ جوان خواہ پیر باشد بشرطیکہ کسے از اعزا امدادی نکند کفالت خوراک و
پوشاک و بعد مردن تجہیز و تکفین و ایصال ثواب خانقاہ خواہد کرد۔

مردم شماری ایشان۔

(۱) حالا مردم شماری ایشان معہ ذکور و اناث قریب یکہزار کس خواہد شد اگر انتظامی کردہ آید آمدنی
کافی و وافی است بل در خزانہ خانقاہ پس انداز خواہد ماند بسبب بدنظمی خیرے و برکتے
بنظر نیاید۔ مگر انتظام خبر حاکم وقت بدیگرے نیاید زیراکہ اکثر جائداد غصباً تحت تصرف
حامیان درآمدہ است چگونہ دستیاب خواہد شد۔ امید قویست کہ حق تبارک و تعالیٰ
قلوب ایشان رجوع بایں حسنات خواہد کرد

تمام شد